

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرع لنا الشرع المبین والدین المتین وبعث الینا سید المرسلین وخاتم
النبیین وجعل العلماء الحقانیین ورثته الی یوم الدین لیحفظوا دینه عن
فتنة المبتدعین صلی الله علیه وآله واصحابه واتباعه اجمعین
اما بعد از این میگوید بنده شرمنده سراپا گناه گمراه اسیر پنجه نفس وشیطان معدن فسق و
عصیان فیض احمد محمدی الحنفی القادری المجددی [illegible] که درین
زمان که قرب قیام قیامت هست و روز بروز ظهور آثار و علامات آن شده میرود خصوصا از
علامات زوال علم بزوال علما و شیوع جهل بشهرت جهلا است که هر یک از مسلمانان با [illegible]
[illegible] دعوی اجتهاد و استنباط [illegible] تفحص شان [illegible]
[illegible] سخن جهال هست که در شهر [illegible] دو کس [illegible] با [illegible]
[illegible] العقاید و هم از اتباع شیخ نجد [illegible] بحث [illegible]
ابواب الجماعة [illegible] بحکمیت حضرت استادی و استاذ اساتذة العالم بتحریر [illegible]

دریای محیط علوم نقلیه و مرکز دایرهٔ فنون عقلیه حضرت مولانا محمد فضل الرسول دام
ظله قصد فیصله داده بحضور گرامی حاضر شده عرض مسئله کردند چون حضرت اقوال فقهای در ان
باب بحواله مرقاة شرح مشکوة تصنیف ملا علی قاری علیه الرحمة بیان فرمودند مجیبی
گفت که در مرقاة بعکس این نوشته است و کتاب مایة مسایل تصنیف مولوی محمد اسحق
از بغل بر آورده عبارت مرقاة که دران مرقوم بود بمطالعه گرامی آورد اگرچه ملازمین دیانت
و تقوی که لازم ذات حضرت استاذی افتاده بمطالعه کتاب مذکور گونه تردد [illegible] شده
و هرچند مطلب [illegible] محفوظ بود که احتمال نسیان در ان گنجایش پذیر نبود مگر احتیاطا
رجوع باصل کتاب نموده شد فی الواقع صاحب مایة مسایل در نقل سهو نموده بود
این یک غلط طلبهٔ حاضرین مدرسه دیدی تطبیق دیگر نقول با اصول کتب آنچه [illegible]
بودند افتاد در میان مجلس در مقامات متعدده در نقول کتب عدیده سهوها
فاش یافته [illegible] و دور کردن شبهات از قلوب مومنین و اظهار امر دین [illegible]
در همچو حال که عوام بلحاظ بعضی خصوصیات بعض مضامین قطع نظر از مایة مسایل [illegible]
شان همچو مسایل مایة المسایل را قریب بوحی آسمانی میدانند حضار محفل درخواست
تصحیح مسایل آن نمودند با وجود تعلق جناب عالی باشغال باطن و مشاغل
طریقت همت شریعت بران آورد که بنقل مرقات درست معلوم
شده تمیزی [illegible] آنکه در کتاب منقول عنه نیست و سوال گفته در محضر تردد و تشنیع
نموده حضرت مصنف از ان کتاب بنقل فتوی حرمت نموده بودند آنچه بنظر
شد بجا الله [illegible] فرموده مسمی بتصحیح المسایل ساختند خدای تعالی جمیع مسلمین
را توفیق عمل [illegible] سوال [illegible] اهل مسجد بنا کردن در گورستان برای

[illegible] باشد [illegible] اگر [illegible]

از آنجا که [illegible] مسجد بنا کردن [illegible] مشابهت [illegible] حرام [illegible]

صلی الله علیه وسلم [illegible]

شریف بروایت ابوداود و ترمذی و نسائی [illegible]

علیه وسلم زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج [illegible]

زدن مسجد در گورستان [illegible] سؤال [illegible]

در مشابهت یهود حرام و مستوجب لعنت است [illegible]

بود زیاده نموده بنا کردن مسجد [illegible] مشابهت یهود حرام و مستوجب لعنت [illegible]

[illegible] بنا کردن [illegible]

صلی الله علیه وسلم [illegible] که [illegible] یهود [illegible]

مشکوة شریف [illegible] این بیان و حدیث صحیح [illegible]

[illegible] ثابت میشود و درین کلام [illegible] بنا کردن مسجد در گورستان

بود که [illegible]

اصل ثابت [illegible] و قال المظهر [illegible]

المساجد علیها [illegible] فیما [illegible] الیهود [illegible]

علیه وسلم لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد

ترجمه حدیث لعنت فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] قبرها [illegible] که مسجد بنا کنند بر قبرها [illegible]

و ترجمه عبارت شیخ آنست که [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

اینکه در نفس مسجدها نماز خواندن جاری کردن طریق یهود است که مصلی [illegible]
[illegible] قبور انبیا و صلحای خود مساجد ساخته نماز در آن میکردند لا حول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] در نقل عبارت شرح ملا علی قاری حنفی عجب
[illegible] آن [illegible] اعتراض میکنند که
[illegible] تقوی [illegible] آن شود عبارت شرح
[illegible] قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد
علیها لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود انتهی [illegible] علیها لتقیید ان
اتخاذ المساجد بجنبها لا باس [illegible] قوله صلی الله علیه وسلم لعن الله الیهود
والنصاری الذین اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفت ابن الملک حرام کرده شد
ساختن مسجدها [illegible] اینکه در نماز خواندن در آن مشابهت
[illegible] حرام شد کلام ابن مالک [illegible] معنی حرمت ساختن مساجد
[illegible] این معنی [illegible] که ساختن [illegible] منع شده [illegible]
[illegible] بودن ساختن مسجد [illegible] حدیث دیگر دلالت میکند که
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] یهود و نصاری که قبرهای پیغمبران
[illegible] مساجد [illegible] ملا علی قاری
[illegible] انما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استنانا
[illegible] ابن مالک نقل [illegible] انتهی [illegible] و بعد از آن
[illegible] لتقیید ان اتخاذ المساجد بجنبها لا باس [illegible] و بعد از آن
[illegible] ابن مالک [illegible] ملا علی قاری [illegible] انتهی

وقید علیها بقید ان اتخاذ المساجد قبورها لا باشد را که اصل جواب سوال بود
بسبب مخالفت دعوی خود از میان دور کرده قصره و بدل علیه را با کلام این
ناکس خلط کرد این است حال نقل عبارت شرح و لطف ترجمه زیاده از آن
که بر عبارت ساخته و مشهور الملاق ترجمه را است یعنی اید حینا
تأمل ظاهر میگردد و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا
وملا علی قاری در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا
قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد می نویسد حیث قال سبب لعنهم اما لانهم کانوا یسجدون
لقبور الانبیاء تعظیما لهم وذلک هو الشرک الجلی واما لانهم کانوا یتخذون
الصلوة لله تعالی فی مدافن الانبیاء والسجود علی مقابرهم
والتوجه الی قبورهم حالة الصلوة نظرا منهم بذلک
الی عبادة الله والمبالغة فی تعظیم الانبیاء وذلک هو الشرک
الخفی لتضمنه ما یرجع الی تعظیم مخلوق فیما لم یؤذن له فنهی
رسول الله صلی الله علیه وسلم امته عن ذلک اما لمشابهة
ذلک الفعل سنة الیهود او لتضمنه الشرک الخفی کذا قاله
بعض الشراح من ائمتنا ویؤیده ما جاء فی روایة یحذر
ما صنعوا وقال القاضی کانت الیهود والنصاری
یسجدون لقبور انبیائهم تعظیما لشأنهم ویجعلونها قبلة
یتوجهون فی الصلوة نحوها واتخذوها اوثانا فلذلک لعنهم
المسلمین عن مثل ذلک اما من اتخذ مسجدا

جواز صالح او صلی فی مقبرة وقصد الاستظهار بروحه ووصول اثر عبادته الیه

لا للتعظیم له والتوجه نحوه فلا حرج علیه الخ ودر شرح حدیثی که بعد آنست یعنی عن جندب

قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الا وان من کان قبلکم یتخذون قبور

انبیائهم وصالحیهم مساجد نوشته ای بالمعنی السابق پس معنی اتخاذ قبور مساجد

سجده کردن است بقبور او مراد از اتخاذ یهود ونصاری قبور انبیاء وصالحین خود را مساجد

آنکه یهود ونصاری سجده میکردند قبور را قال العینی فی شرح البخاری لما کانت

الیهود والنصاری یسجدون لقبور الانبیاء تعظیما لشانهم ویجعلونها قبلة

یتوجهون فی الصلاة نحوها اتخذوها اوثانا لعنهم النبی صلی الله علیه وسلم

ومنع المسلمین عن مثل ذلک انتهی این عبارت که صراحة با مدعای یا مرافق [illegible]

مخالف دعوی مجیب است در نقل این محل از عینی عقل بنهایت مبهوت است

وجهی بخیال نمی آید جز اینکه بخیال ما درین مغلطه انداختن که مجیب یعنی شرح بخاری

باستدلال نموده مدعای او مطابق آن خواهد بود وشاید که همین لحاظ [illegible]

سائر کتب نمود علی هذا القیاس از ذکر ملا علی قاری هم صاحب تحریر [illegible]

چنانچه ملا علی قاری آنچه دران کتاب نوشته مجیب صریح بخلاف آن حکم

شده وحالا از اتباع مجیب الناس بهشت که نام کتابی و مصنفی برای اعتبار

[illegible] الجهال بزبان گفتن و عبارت کتاب را که اصل جواب سوال [illegible]

درمیان ساقط کردن و چیزی را که آن مستند در میان کتاب نباشد [illegible]

باشد حرام و مستوجب لعنت گفتن و معنی حدیث غلط بیان [illegible]

[illegible] کردن حلال است یا حرام و مستوجب [illegible]

انصاف از تلامذهٔ مجیب بعد ملاحظهٔ جواب و مطالعهٔ شرح مشکوٰة فرموده [illegible]
استنان سنت بستند یهود و نصاری که [illegible] انکلم عن [illegible] طریق ایشان
شیخ عبد الحق در شرح مشکوٰة در شرح حدیث و المتخذین علیها المساجد [illegible]
[illegible] گفته که [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد [illegible]
[illegible] مساجد [illegible] طریق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کذا قال الشیخ ابن حجر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و الصلوٰة [illegible]

منه

حتی تعلیق [illegible] و تجصیص مساجد بر ایشان الیق الظاهرة لا حرج فی ذلک [illegible] مجالس
در باب [illegible] من الجحیم نوشته وحنفیه مکروه من اتخاذ المسجد علی القبور [illegible]
[illegible] القبور مسجدا [illegible] وقیل ان یبنی عنده مسجد یصلی فیه الی القبور [illegible]
[illegible] قال [illegible] فلا باس لان القبر [illegible] المسجد [illegible]
اتخاذ [illegible] اللهم لا تجعل قبری وثنا [illegible]
[illegible] حرام و ممنوع بموجب حدیث در روایت کتب فقه عن جابر
رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبر وان
[illegible] ان یبنی علیه [illegible]
کر عبارت [illegible] شود یا خیمه ایستاده کنانیده شود چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق
و شرح مشکوة ملا علی قاری معلوم میشود [illegible] شرح ملا علی قاری [illegible]
[illegible] علی قاری [illegible] از کتاب [illegible]
[illegible] علی القبور [illegible] الا [illegible] ان
[illegible] لعدم الفائدة [illegible]
[illegible] مثل [illegible] قال [illegible]
[illegible] القاری [illegible] البحر المختار [illegible]
[illegible] قال [illegible] الا اضاعة المال وقد اباح السلف البناء
علی قبور المشائخ والعلماء المشهورین لیزورهم الناس ویستریحوا بالجلوس فیه
[illegible] مطلب [illegible] مباح [illegible] سلف بنا را بر قبور مشائخ
[illegible] شیخ عبد الحق [illegible] مشکوة [illegible] شرح [illegible]

کرد از انکه بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که مراد بنا کردن است بسنگ یا مانند
آن و بعضی گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آن است که نیز مکروه است فتنبه پس این
شرح ملا علی قاری خیمه ایستاده نمودن برای زایده و بنا بر قبور مشایخ و علما اوست و پس جائز
داشته شیخ عبد الحق بنا و خیمه را بی تعرض بجهت آنکه ملا علی قاری بیان نموده مکروه باشد
پس حکم بجهت مخالف هر دو است و فی جامع الاصول بروایت النسائی نهی النبی صلی الله علیه وسلم
ان یبنی علی القبر او یزاد علیه او یجصص انتهی اینجه در شرح حدیث اول گذشت
هم است و فی متن مواهب الرحمن فی مذهب النعمان ویحرم البناء علی القبر للزینة ویکره [illegible]
الدفن انتهی حدیث [illegible] روایت معلل است [illegible]
[illegible] خواندن [illegible] حرام [illegible] گذشت و فی [illegible]
ان یبنی علی القبر انتهی [illegible] الملوک [illegible] الکرخی [illegible] ویکره ان یزاد علی [illegible]
[illegible] البناء انتهی [illegible] احادیث و روایات کتب فقه [illegible]
کرد بنا کردن [illegible] الحی [illegible] احادیث [illegible]
فقه [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] بالتعلیل مخالف است [illegible] نام نهاده [illegible]
دیدیم مطابق بر آمد پس [illegible] معتبر [illegible] کتب حاضره [illegible]
[illegible] الملا [illegible] المفتی [illegible]
و در میزان می نویسد قول الائمة الثلثة ان القبر لا یبنی علیه [illegible]
ذلک [illegible]
کرده اند [illegible] بنا بر قبور مشایخ و علماء [illegible]

ساختند بجلوس زائران و اگر از برای زینت کنند مکروه است در مدینه مطهره بنای قبه‌ها بر قبور
اصحاب سعادت پیشین شده است ظاهر آنست که آن بتجویز علمای آن وقت باشد و بر قبر
منور آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز قبه عالی است انتهی در وسیلة النجات از مجمع البحار
نقل نموده وقد اباح السلف البناء علی قبور الفضلاء والاولیاء والعلماء المشاهیر
لیزورهم الناس ویستریحوا بالجلوس فیه و از تنویر الابصار نقل نموده ولا یرفع علیه بناء و
قیل لا بأس به وهو المختار و از مطالب المومنین نقل کرده که مباح کرده اند سلف بنا
کردن بر قبر مشایخ و علمای مشهور اند تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت
نمایند بنشستن در آن کذا فی المفاتیح شرح المصابیح و بعد از آن نوشته که در
مدینه طیبه قبه‌ها بنا کرده اند بر قبور اصحاب رضی الله عنهم مثل عباس رضی الله عنه که در وی
قبور اهل بیت [illegible] کرده اند فقها و علما انتهی و شیخ عبد الحق در جذب القلوب
الی دیار المحبوب گفته که جای قبر شریف بیت [illegible] داخل بیت عایشه
رضی الله عنها از جمله منازل ازواج مطهرات مصطفویه چنانچه معلوم است و چون
دفن شد در آنجا حبیب صلی الله علیه وآله وسلم بموجب حکم الهی در آن حجره مسکن
شد عایشه صدیقه نیز در خانه خود ساکن می‌بود میان او و قبر شریف پرده نبود
و در آخر بسبب زیارات و عدم تحاشی مردم از درآمدن بر قبر شریف و بردن
خاک از آن جا زیاد دستم ساخت و دیواری میان مسکن خود و قبر شریف
کشید بعد از آنکه امیر المومنین عمر در مسجد زیادت کرد حجره را از خشت خام بنا
کرد تا زمان حدوث عمارت ولید این حجره ظاهر بود و عمر بن عبد العزیز بحکم ولید ابن
عبد الملک آنرا منهدم کرده بحجاره منقوشه بر آورد و بر ظاهر آن حظیره دیگر بنا کرد و حجره را

[illegible] الرحمن الرحيم [illegible]

را بحال خود گذاشتن و عمارت کردن بر آن احسن باشد گفت امیر المؤمنین چنین حکم کرد

[illegible] آن حجره‌ها [illegible] از محمد بن عبد العزیز روایت آمده است که در وقت

خراب ساختن حجره قبری ظاهر شد و بعد از تحقیق حال ظاهر شد که آن پای امیر المؤمنین

عمر بود [illegible] حجره افتاد [illegible]

عروة عن ابيه لما سقط عليهم الحائط في زمان [illegible]

الوليد ابن عبد الملك اخذوا في بنائه فبدت لهم قدم ففزعوا وظنوا انها قدم النبي صلى

الله عليه وسلم فما وجدوا احدا يعلم ذلك حتى [illegible]

صلى الله عليه وسلم ما هي الا قدم عمر [illegible] رواه البخاري [illegible]

روایات آنکه بنا بر [illegible] [illegible]

اینکه بنا بر [illegible] و اضاعت مال [illegible] فایده [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان [illegible] [illegible]

و [illegible] محفوظ ماندن بنا [illegible]

جواب از [illegible] [illegible]

کردن مکان [illegible]

[illegible] بنا کردن [illegible]

[illegible] بیان [illegible] [illegible]

[illegible] بنا کردن [illegible]

مسایل نبشته سوال سایل حضرت جواب گفت سوال [illegible]
در اسی قبرها یا غیر آن گناه کدام گناه جواب نماز گذاردن در مقبره مکروه [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] رای عمر رضی الله
[illegible] قال القبر القبر ولم یامره بالاعاده [illegible]
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] القبور ولا تصلوا الیها رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی [illegible] المقبرة والمجزرة [illegible]
[illegible]
[illegible] سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الارض کلها مسجد الا المقبرة والحمام رواه ابو داود والترمذی والدارمی [illegible]
[illegible] رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم [illegible] ان یصلی فی المقبرة [illegible] احتجاج [illegible]
[illegible] در کتب [illegible] استعمال [illegible]
شرح محدثین [illegible]
[illegible] القبور
لا تجلسوا [illegible] عنها [illegible]
حدیث [illegible]
[illegible] فی الباب عن علی وعبد الله بن عمرو [illegible] وابن عباس
[illegible] صلی الله علیه

قال جعلت لي الارض كلها مسجدا وطهورا يعني استثناء مقبره وحمام نيست
وبعد حديث عبد الله بن عمر رضي الله عنه نوشته حديث ابن عمر اسناده
ليس بذلك القوي وقد تكلم في زيد ابن جبيرة من قبل حفظه واوردن حديث
عمر رضي الله عنه با وجود عدم رجوع بشرح واستنباط ائمه فن از عجيب
غريب كه جا ها درين كتاب واربعين بر احتجاج بغير مرفوع نكير نموده ملا علي
قاري در مرقاة بعد نقل كلام قاضي كه در شرح حديث لعن الله اليهود
والنصارى گذشت مي نويسد الا ترى ان مرقد اسمعيل عليه السلام في
المسجد الحرام عند الحطيم ثم ان ذلك المسجد افضل مكان يتحرى المصلي
بصلوته والنهي عن الصلوة في المقابر مختص بالقبور المنبوشة لما فيها من النجاسة
كذا ذكره الطيبي واز شرح السنة نقل نموده اختلف في الصلوة في المقبرة
فكرهها جماعة وان كانت التربة طاهرا والمكان طيبا واحتجوا بهذا الحديث والذي
بعده وقيل بجوازه فيها وتاويل الحديث ان الغالب من حال المقبرة اختلاط
تربتها بصديد الموتى ولحومها والنهي لنجاسة المكان فان كان المكان
طاهرا فلا باس وكذلك المزبلة والمجزرة وقارعة الطريق وفي القارعة
معنى اخر وهو ان اختلاف المارة يشغله عن الصلوة واز ابن حجر نقل نموده
اختلفوا في هذا النهي هل هو للتنزيه او للتحريم ومذهبنا الاول ومذهب احمد التحريم
وهم از ابن حجر استثناي مقابر انبيا نقل نموده ودر شرح حديث
ابي سعيد گفته قال شارح المنية وفي الفتاوي لا باس بالصلوة
في المقبرة اذا كان فيها موضع اعد للصلوة وشيخ عبد الحق در ترجمه مشكوة

در ترجمهٔ مشکوة در حدیث الا المقبرة والحمام می نویسد اما مقبره از جهت آنکه غالب
در وی قذارت و اختلاط تربت اوست با نجسه چون صدید و از مرده مانند نجاست
و اگر مکان طاهر و لطیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی نه و بعضی برانند
که نماز در مقبره مکروه است مطلقا از جهت ظاهر حدیث اما نماز بجانب قبر حرام
است باتفاق اگر قصد تعظیم باشد و اگرنه حکم مقبره دارد و در مصابیح البرکات
نوشته و بکره آنکه بعضی مردم منع کرده اند از نماز در مقبره اگرچه مکان طاهر
باشد از جهت ظاهر حدیث و بعضی جایز داشته اند اگر خاک پاک باشد و مکان طیب
از ریم و خون و نجاسات که جدا کرده شده المختار در اما الروایات الفقهیه پس فی
العالمگیریه و یکره الصلاة فی سبع مواطن منها المقبرة وفی الزیلعی و یکره
ان یصلی الی القبر و یصلی بین القبور انتهی پس اگر بسوی قبر نماز گذارد حرام
است بلکه فتوی بکفر اوست اگر اراده عبادت یا تعظیم قبر نموده باشد و فی
شرح المناسک لملا علی قاری و لا یصلی الیه ای الی جانب قبره
فانه حرام بل یخشی بکفره ان اراد عبادته او تعظیم قبره و در فتاوی
عالمگیری در فصل ثانی باب فیما یفسد الصلوة و ما یکره فیها نوشته است و فی الحاوی
ان کانت القبور ما وراء المصلی لا یکره فانه ان کان بینه و بین القبر مقدار ما لو کان فی
الصلوة و یمر انسان لا یکره فههنا ایضا لا یکره کذا فی التاتارخانیه و در کتاب الکراهیه
در باب خامس نوشته قال محمد اکره ان یکون قبلة المسجد الی المخرج
و الحمام و القبر و بعد کلامی نوشته و هذا کله اذا لم یکن بین المصلی و بین هذه
المواضع حائط او سترة اما اذا کان یکره و یصیر الحائط فاصلا و اذا لم

المصلی و بین هذه المواضع سترة فاما یکره فی استقبال هذه المواضع فی مسجد الجماعة
فاما فی مسجد البیوت لا یکره کذا فی المحیط و اینچه صاحب عالمگیری نقل نموده
پس آنچه ما از همان عالمگیری نقل آورده ایم تفصیل آنست که صاحب عالمگیری
و هم از دیگر کتب نقل کرده است بر تقدیر صدق حکایت و نقل مهملات شرح
مناسک بی محل خارج از بحث حاصلش همان تغلیط عامه جهال که مولویها
هر مسئله را از کتب متعدده نوشته اند و فهم نصیب اعدا چنانچه این مفهوم
عجیب حاصل شده عالم عالم ما و افغان در خرابی افتادند این مشهور و عالم
عامه جدی یا گشته که بعد معاینه اصل [illegible] ایشان از غایت
جهالت و فرط تعصب [illegible] ایشان الی
اتباع الحق و ترک التعصب بالا از کتب موجوده آنچه در دست منتظر آمده
نوشته میشود در بحر الرائق و ذکر فی الفتاوی اذا غسل موضعا فی الحمام
لیس فیه تمثال و صلی فیه لا باس به و کذا فی المقبرة اذا کان فیها موضع اعد
للصلوة و لیس فیه قبر و لا نجاسة و در غنیة المصلی نوشته و ذکر فی الفتاوی
اذا غسل موضعا فی الحمام لیس فیه تمثال و صلی لا باس و فی المقبرة اذا
کان فیها موضع اعد للصلوة و لیس فیه قبر و لا نجاسة لا یکره فی جهة
القبر الا اذا کان بین یدیه [illegible] الصلوة [illegible] بصره علیه
و نظره هذا اذا لم یکن بین المصلی [illegible] الی الحائط و الا کان
مانعا فلا یکره در شرح مناسک ملا علی قاری [illegible] المقبرة [illegible] المصلی
حجاب فلا یکره الصلوة در فتاوی [illegible] السراجیة [illegible]

قبلة المسجد لي متوضأ او مخرج او حمام وفي الخلاصة وقبر كالمصلى وقد امر عنده ودفنه

اذا لم يكن بين المصلى وهذه المواضع حائل من الحائط وغيره والكان حائلا لا يكره

في التجنيس العبرة الكان موازيا للكعبة يكره صلاته والكان عن يمينه وليساره

يكره انتهى عبارة السراجية وحاصله ان الحاوي لنفس مؤده يحمل الى المقبرتين فلك

الى الصلوة عند المقبرة قال الكافي القبور وراء المصلى لا يكره والكان بحذائه

القبر بعضها او لو ان انسان بين يديه لا يكره فيها ايضا لا يكره في المحل الفاصل

قال احمد بن حنبل وقال محمد بن مسلمة مفتاح مسجد الا اسم الكان

وبين في الذخيرة لكراهة معنى الكراهية قال بعضهم لانه تشبه باليهود وقال بعضهم

في المقبرة عظام الموتى وهذا كله اذا لم يكن بين المصلى وهذه المواضع حائل او سترة

واما اذا كان فلا يكره پس فعليكه كسى مخالف حديث و روايات كتب فقه خواهد بود و

گنهگار خواهد شد و اگر بر این فعل اصرار خواهد کرد گناه کبیره خواهد شد چنانچه

در کتب فقه و کلام مذکور است ان الاصرار على الصغيرة كبيرة حكم مخالفت حديث

و روايات کتب فقه موقوف بر فهم معانی و تنقید و تصحیح حدیث و روایات است

تو لی فهم معانی و تفتیش و تحقیق بین و تصحیح و تنقید روایات

ومعاونت ايشان گناه است و ... آن ... مطالب و مشکل ...

تفصیل ... الاطلاق حکم ... کردن ... جواب

سوال جهل ... گمان ... جائز ...

... کرده انه ... مشکوة و غیره ... النبی صلی الله علیه وسلم

... فقال ... عن البول ...

الى [illegible] من البول واما الآخر فكان يمشي بالنميمة ثم اخذ جريدة رطبة فشقها
بنصفين ثم غرز في كل قبر واحدة قالوا يا رسول الله لم صنعت هذا فقال لعله
ان يخفف عنهما ما لم ييبسا شیخ عبد الحق [illegible] این حدیث [illegible] نوشته تمسک کرده اند
جماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که از ائمه اهل
علم و قدوه شراح حدیث است این قول را رد کرده و انداختن سبزه و گل را بر قبور منکر
و این حدیث [illegible] گفته که اصلی ندارد و در عهد اول نبود و بعضی گفته اند
بنای آن [illegible] آنست که آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب
[illegible] تا مدت خشک شدن آن شاخ [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم اصل کلی [illegible]
سواد اعظم را الزام شده و [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] موافق مذهب یا مخالف جماعه [illegible] همان مذهب ایشان است
[illegible] صورت [illegible]
در عبارت منقوله خود [illegible] که یک جانب جماعه و یک جانب خطابی
پس [illegible] جماعه [illegible] محققان قول خطابی را [illegible]
ملا علی قاری در شرح مشکوة نوشته [illegible] لا اصل له [illegible]
و هذه الحدیث یصلح ان یکون اصلا له ثم رایت ابن حجر صرح وقال قوله لا اصل له
ممنوع بل هذا الحدیث اصل اصیل له ومن ثم افتی بعض الائمة من متاخری اصحابنا
[illegible] الریحان والجرید سنة بهذا الحدیث انتهی [illegible]

ازان نوشته و یستحب العلماء قراءة القرآن عند القبر لهذا الحديث اذ تلاوة القرآن اولى
بالتخفيف من تسبيح الجريد وقد ذكر البخاري ان بريدة بن الحصيب الصحابي اوصى ان يجعل في
قبره جريدتان فكانه تبرك بفعل مثل ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم و شيخ عبدالحق
هم حدیث وصیت بریده صحابی رضی الله عنه در ترجمه مشکوة ذکر کرده مگر بلحاظ بر تمام کلام
خطابی و فائده وابه عجیب هست و در شرح الصدور مرقوم هست قال الخطابي هذا عند اهل العلم محمول
على ان الاشياء ما دامت على اصل خلقتها او خضرتها او طراوتها فانها تسبح حتى تجف رطوبتها
او تحول خضرتها او تقطع عن اصلها وقال غير الخطابي فاذا خفف عنهما تسبيح الجريد فكيف
بقراءة المؤمن القرآن وقال هذا الحديث اصل في غرس الاشجار عند القبور واخرج
ابن عساكر من طريق حماد بن سلمة عن قتادة ان ابا برزة الاسلمي رضي الله عنه كان يحدث
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر على قبر وصاحبه يعذب فاخذ جريدة فغرسها في
القبر وقال عسى ان يرفه عنه ما دامت رطبة فكان ابو برزة يوصي اذا مت فضعوا في قبري
جريدتين قال فمات في مفازة بين كرمان وقومس فقالوا كان يوصينا ان نضع في
قبره جريدتين وهذا موضع لا نصيبها فيه فبيناهم كذلك اذ طلع عليهم ركب من قبل سجستان
فاصابوا معهم سعفا فاخذوا جريدتين فوضعوهما معه في قبره واخرج ابن سعد عن
مورق قال اوصى بريدة ان يجعل في قبره جريدتان و کتب فقه که مسلم اند در فتاوی
عالمگیری [illegible] وضع الورد والرياحين على القبور حسن وان تصدق بقيمة الورد كان
احسن كذا في الغرائب و هم در فتاوى عالمگيريست ويكره قطع الحطب والحشيش من المقبرة فان كان
يابسا لا بأس كذا في فتاوى قاضي خان و بحر الرائق وفي الخزانة ويكره قطع الحطب
والحشيش من المقبرة الا اذا كان يابسا ولا يستحب قطع الحشيش الرطب من غير حاجة

انتهى و در فتاوى قاضيخان مكروه قطع الحشيش الرطب من المقبرة فان كان يابساً لا بأس
به لانه ما دام رطباً يسبح فيونس الميت وعن هذا قالوا لا يستحب قلع الحشيش الرطب من المقبرة
شيخ الاسلام در كشف الغطا نوشته مكروه است خار يا گياهى تر چيدن از مقابر
بركندن اگر خشك باشد زيرا كه آن تسبيح ميكند ما دام كه تر است و موجب تخفيف عذاب و انس
ميت مى باشد چنانچه آنحضرت صلعم دو شاخ تر را از خرما بر قبرى نهاد و فرمود ما دام كه خشك
نميشود ببركت تسبيح وى عذاب اين تخفيف باشد و بعضا آنحضرت كرده اند بعضى نهادن گل با بر قبرها
ليكن بايد كه اگر تصدق كند بقيمت بهتر باشد اگرچه بر قبر رسيده خشك شود كندن
آن مكروه نيست در وسيلة النجات نوشته در كنز العباد و فتاوى الزاهدية [illegible] وضع الورد والرياحين
على القبور حسن لانه ما دام رطباً يسبح ويكون للميت انس وان تصدق بقيمتها كان احسن
و در مفتاح الجنان ناقلاً عن صلوة المسعودى از ثوبان رضى الله عنه روايت ميكند كه پيغمبر
عليه السلام بر گورى بگذشتند و دو شاخ تر بشكستند و اندر خاك فرو بردند سوال كردم
سبب چه بود يا رسول الله فرمودند كه هر دو مستحق عذاب بودند عذاب ايشان [illegible]
شاخ تر بود عذاب بر ايشان سهل بود و المنح فى البرازية فى كتاب الكراهية قلع الحشيش
من المقابر يكره لانه يسبح فيندفع به العذاب عن الميت و يستأنس الميت و فى الاكمل
من مقابر الكفار قطع الحشيش [illegible] و الحديث الصحيح فى قاضيخان يكره قطع الحطب
و الحشيش من المقبرة فان كان يابساً لا بأس لانه ما دام رطباً يسبح فيونس الميت انتهى
و در وسيلة النجات مى بيند كه سوال [illegible] مقصود انداخته [illegible]
[illegible] نيست كشتان [illegible] صحيح [illegible]
[illegible]

بر قول خطابی [illegible] سوال بیست [illegible]

نماز فجر یا عصر یا هر وقت که خواهد مباح یا بدعت یا گناه کدام گناه جواب مصافحه وقت [illegible]
نا بت سنت است کما قال فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین یلتقیان فیتصافحان
الا غفر لهما قبل ان یتفرقا کذا فی المشکوة و تخصیص مصافحه بوقت فجر و عصر نزد علما [illegible]
[illegible] ان المصافحة [illegible] الصلوة الصبح و العصر فعند الحنفیه مکروه کما فی شرح المشکوة لملا علی [illegible]
[illegible] کردن کراهة علی الاطلاق نزد علمای حنفیه رجوع بکتب ما [illegible] داشته [illegible]
[illegible] نقل نموده گفت کما فی شرح المشکوة لملا علی قاری
بدین سبب شرح ملا علی قاری را دیدم در باب المصافحة و المعانقة [illegible] ابن عباس
اعلم ان المصافحة مستحبة عند کل لقاء و ما اعتاده الناس بعد صلوة الصبح و العصر لا
اصل له فی الشرع علی هذا الوجه و لکن لا باس فان اصل المصافحة سنة و کونهم حافظین
علیها فی بعض و مفرطین فیها فی کثیر من الاحوال لا یخرج ذلک البعض عن کونه من المصافحة
التی ورد الشرع باصلها و هی البدعة المباحة از نووی نقل نموده دران کلام کرده
بعد ازان گفت و هذا اصح بعض علما بنا بر آنها مکروه بعد ازان نقل کرده و هذا
[illegible] للمحققین فلا ینبغی الاعراض عنه بجذب الید لا یترتب علیه من اذی
[illegible] علی مراعاة الادب فحاصله ان الابتدا بالمصافحة علی الوجه المشروع مکروه لا المجابة
و ان کان قد یقال فیه نوع معاونة علی البدعة و الله اعلم ازین کلام مستفاد است که بعض
علمای مکروه گفته اند پس نوشتن بحسب مطلق کراهة آن نزد حنفیه چه است و اگر
بجای این لفظ بهم یافته شد تا بالضرور مراد ازان بعض حنفیه باشند و لازم بود
[illegible] بکتب معتبره نموده بعد دریافت این معنی که مختار و راجح و معمول علیه کدام جانب

است جواب میداد نه که بهوای نفس را مرجح قوی و چون کذب قرار داد و در رد المحتار در شرح
قوله کالمصافحة ای کما یجوز المصافحة لانها سنة قدیمة متواترة لقوله علیه السلام من
صافح اخاه المسلم وحرک یده تناثرت ذنوبه واطلاق المصنف تبعا للدرر والکنز والوقایة
والنقایة والمجمع والملتقی وغیرها یفید جوازها مطلقا ولو بعد العصر وقولهم انها بدعة ای مباحة
حسنة کما افاده النووی فی اذکاره وغیره فی غیره وعلیه یحمل ما نقله عن شارح المجمع من
انها بعد الفجر والعصر لیس بشیء توفیقا در حواشی الاذکار مذکور است فی صحیح البخاری
عن سمرة بن جندب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی اقبل علینا بوجهه وعنه
قال ابو جحیفة خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم بالهاجرة الی البطحاء فتوضأ ثم صلی الظهر
رکعتین والعصر رکعتین وقام الناس فجعلوا یاخذون یده فیمسحون بها وجوههم
فاخذت بیده فوضعتها علی وجهی فاذا هی ابرد من الثلج واطیب ریحا من المسک واسنده
بعض المحدثین الامام محب الدین الطبری فی کتابه وزاد احادیث کثیرة وقال ویستأنس
بذلک فیما تطابق الناس علیه من المصافحة بعد الصلوة فی الجماعات لا سیما فی
الصبح والعصر ولا نکیر فی ذلک اذا اقترن بقصد صالح من تبرک او تودد او نحو ذلک
ذکر کرد این را بکری در شرح و در جواب سوال سیزدهم که می نویسد رفیق صدها هم
برای زیارت قبور چند صورت وارد جایز هست و مکروه هم هست و حرام هم هست و شرک
و کفر هم هست و تفصیلی نموده که اجمالش این است اگر بطریقیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم خود نموده اند و کرده اند یا اظهار کنند روا و جایز بلکه مستحب و مسنون است هر قدر
که شود برای زیارت بانطور رفته باشد و آن طور این است که نزد قبر رفته السلام
علیکم دار قوم مؤمنین بگوید و برای اموات دعاء مغفرت و بخشش کنانا ... اینها ارحق

حق تعالی طلب نماید و عبرت گیرد و از دار دنیا فانی تجافی نماید و آخرت را یاد کند و ترغیبات
و ہر لسان انجا قیام کنند برای ہمین قسم غرض آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اجازت
زیارت قبور فرموده بعد از انکه نهی نموده و این قسم فواید از زیارت قبور حاصل
میشود و درین قسم تخصیص کردن قبر ولی و شهید و غیر شهید و صالح و فاسق و غنی برابر است
بلکه از زیارت قبور اغنیاء و ملوک زیاده تر عبرت حاصل میشود و دوم اینکه در زیارت
قبور چیزها که در حدیث نزد قبر وارد نشده و در فقه جایز و مباح اند عمل نماید مثل بوسه دادن
و مس کردن قبر و انحنا نمودن و غیره و در حق او این افعال کرده خواهند شد سوم نزد قبر
سجده تحیت کند یا گرد قبر طواف سازد یا نزد قبر رقص و ضرب الات لهو مثل دهولک و غیره
یا این طور رفتن بسوی قبر حرام است چرا که اکثر این چیزها فی نفسه غیر مقابر حرام اند و در مقام
متبرکه مقابر اند زیاده تر حرام خواهند شد چهارم نزد قبر رفته سجده عبادت نماید و حاجات
قضا حاجات خود بالاستقلال یا بطریق مشارکت یا متصرف فی العالم دانسته نماید این قسم فسق
موجب شرک و کفر است انتهی ملخص الجواب غرض زیارت قبور را چهار قسم نموده جایز
مکروه حرام شرک و کفر و در حال قسم اول نوشته که درین قسم زیارت کردن قبر ولی
و شهید و غیر شهید و فاسق و غنی برابر است این کلام محل نظر است بچند وجه اول که زیارت
قبور انبیا علیهم السلام داخل ہمین اقسام اربعه است یا نه اگر نیست تقسیم ناقص اگر داخل است
پس در کدام قسم اگر در قسم اول است پس آیا آن هم با قبر فاسق برابر است و مقتضای ذوق شوق عجیب سوق
کلام او همین است نعوذ بالله منه ثانیا که در جواب سوال پنجم بروایت فتاوی عالمگیری احتجاج
نموده الاصل فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة کان او صوما او صدقة
او غیرها کالحج وقراءة القران والاذکار و زیارة قبور الانبیاء علیهم السلام والشهداء والاولیاء

والصالحین وتلقین الموتی وجمیع انواع البر کذا فی غایة السروجی پس هر چه باشد که مشغول ...
حج و قرائة قرآن وغیره داخل انواع بر است که دادن ثواب آن به دیگری مفید است آیا
همین قسم اول داخل است یا چیزیست سوای آن و اگر داخل قسم اول است پس ایں ہی یا غیر
تا بعلق هم معتبر است یا نه اگر هست پس وجه تخصیص انبیا و شهیدان و صالحین چیست ثالثا
در بیان قسم سوم منسوب به که مقام معتبر که مقابر اند چه معنی دارد و در بیت کعبه مقصود ...
داخل نیست یا نه اگر هست پس قبر صالح و فاسق چگونه برابر شد و اگر نیست بلکه ...
از قبیل قطع نظر از حال مقبور متبرک است پس وجه تخصیص چیست و هنا کلام عجیب ...
ہست مگر از متعصب عجیب نیست و منشا این همه مغالطه ... اختفای حق ... آن
زیارة جائز چند قسم هست یکی از ان این هم هست که عجیب ذکر نموده تماشا این ...
اور مظاہر حق ترجمه مشکوة نوشته اور کہا امام نووی نے که زیارت کی کتنی قسمیں
ہین ایک تو فقط واسطے یاد دلانی موت کی اور آخرت کی ہے پس اسکی لئی تو کافی ہے
دیکھنا قبرونکا بغیر پہچانی مردونکی دوسری واسطے دعا مغفرت کی پس مسنون ہے
ہر مسلمان کی لئی ہی اور تیسری برکت حاصل کرنے کی لئی ہی سو وہ زیارت
اچھی لوگون کی قبرونکی ہے اس لئی که اونکی لئی برزخ مین تصرفات اور برکتیں
بیشمار اور چوتھی واسطے ادای حق دوستی اور قرابت کی ہے چنانچہ حدیث الی
کی مین آیا ہی که جو کوئی زیارت کری ماباپ کی یا ایک کی ہر دن جمعه کی تو ہوتی ہی
ماستجاب کی اور پانچوین مہربانی اور انسیت کی لئی ہوتی ہے جیسی که آیا ہی حدیث ...
اور جو کوئی گذری اوپر قبر دوست پہچانی اپنی کی اور سلام کری تو پہچانتا ہی اوسکو
اور جواب سلام کا دیتا ہی فقط به عینه که گفته این اشاره را در نیجا اختفا نموده ...

در یک قسم حصر ساخته و در سطه عیدا فتا و سوال مقرر کردن روز های زیارت قبور
از روزها در شرع جایز است یا گناه و کدام گناه از گناهان جواب مقرر کردن روز
از روزهای هفته بر صفتی که لازم شمارد و همان اهتمام سازد از احادیث و روایات
فقه کتب معتبره ثابت نشد مگر بفتاوی عالمگیری انقدر نوشته اگر چه چهار روز دو شنبه
پنجشنبه و جمعه و شنبه زیارت کنند بهتر است عبارته هکذا افضل ایام الزیارة اربعة ایام
الاثنین والخمیس والجمعة والسبت انتهی و انچه در روایت بیهقی وارد شده من زار قبر
ابویه [illegible] فی کل جمعة غفرله و کتب بارا پس مراد از کل جمعه هر هفته است چنانچه شیخ عبد الحق
محدث دهلوی در ترجمه مشکوة شریف همین معنی بیان فرموده اند بتحقیق و ما هم
بعد استقرار تام و تفحص تام هفته نیز چه حکم نفی ثبوت عبارت نمیکند غایت الامر
همین که بنا نیافتیم و ندیدیم پس از چه گونه نظران ناواقف که بمطالعه کتابیکه از آنها
نقل کنند هرگز نمی رسید اری از بزرگان اکابر با التفتیش [illegible] است
محدث [illegible] ندیده دان دریافت است و مراد از کل جمعه هفته [illegible]
مشکوة فرموده کاشف الغرا هم اگر [illegible] که دران مذکور است در زیادة روز جمعه افضل
است از روز های دیگر خصوصا در اول روز جمعه همین است متعارف در [illegible]
شریف [illegible] بیرون می آیند در اول روز جمعه [illegible] برای زیارت [illegible]
امده است که زیاده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک [illegible]
زیاده میشود در روزهای دیگر تا انکه [illegible] بیشتر از روز های دیگر [illegible]
[illegible] شده است و در [illegible] عامه [illegible] روز جمعه [illegible] که [illegible]
[illegible] انتهی و عبارت عالمگیری که نقل نموده [illegible]

یوم الجمعة بعد الصلوة حسن و بعد آن کفته و یوم السبت الی طلوع الشمس و یوم الخمیس
اول النهار و قبل فی آخر النهار و کذا فی اللیالی المتبرکة لاسیما لیلة البراءة و کذالک
فی الازمنة المتبرکة کعشر ذی الحجة و العیدین و عاشورا و سایر المواسم کذا فی الغرایب
در وسیلة النجاة از دلیل الفالحین شرح ریاض الصالحین تصنیف امام نووی نقل کرده
و قد قسم المصنف الزیارة الی اقسام لانها اما لمجرد تذکر الموت و الآخرة فیکفی رؤیة القبور من
غیر معرفة اصحابها و اما لنحو الدعا فیسن لکل مسلم و اما للتبرک فیسن لاهل الخیر لان لهم فی
برازخهم تصرفات و برکات لایحصی عددها و اما لاداء حق نحو صدیق و والد لخبر ابی نعیم
من زار قبر والدیه او احدهما یوم الجمعة کان کحجة و لفظ روایة البیهقی غفر له و کتب بارا
اما رحمة و تأنیسا لخبر انس لایکون المیت اذا رای من کان یحبه فی الدنیا الا شبا
و النظا. و هو خیر ایام الاسبوع و هو یوم عید و فیه ساعة اجابة و تجتمع فیه الارواح
و تزار فیه القبور و یأمن المیت فیه من عذاب القبر فی فتاوی الغرایب قال الضحاک
من زار قبرا یوم السبت قبل طلوع الشمس علم المیت بزیارته قیل کیف ذلک قال لمکان
یوم الجمعة و کذالک فی اللیالی المتبرکة و الازمنة المتبرکة فی شرح سفر السعادة خصوصیت
سیم آنکه روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند و نزدیک شدن بمعنی
و تعلق و اتصال روحانی نظر و مشابه اتصال که ببدن دارد و زایرانرا تا که نزدیک قبر
آیند می شناسند و خود همه میشناسند و لیکن درین روز شناختن زیادت بر شناخت
سایر ایام از جهت نزدیک شدن بقبور و لابد شناخت از نزدیک بیشتر و قوی تر باشد
از شناختن دور و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول روز شنبه است
از اخر آن و لهذا زیارت قبور درین وقت مستحب است و عادت در حرمین

در حرمین شریفین همین است در فتح القدیر نوشته یستحب ان یخرج کل یوم الی البقیع لزیارة
القبور الی ... خصوصاً یوم الجمعة و در المختار و فتح مجمع الارواح و یزار القبور ... من الموت
من عذاب القبر و من مات فیه او فی لیلته امن من عذاب القبر و لا تسجر فیه جهنم و فیه تزور
اهل الجنة ربهم و در شرح الصدور مذکور است مذهب اهل السنة ان ارواح الموتی ترد فی بعض
الاوقات من علیین او من سجین الی اجسادهم فی قبورهم عند ارادة الله تعالی و خصوصاً
لیلة الجمعة و یجلسون و یتحدثون و اخرج ابن ابی الدنیا و البیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع
قال بلغنی ان الموتی تعلم بزوارهم یوم الجمعة و یوما قبله و یوما بعده در کشف الغطاء از
غرایب آورده که زیارت روز جمعه بعد از نماز حسن است و شیخ اجل در شرح مشکوة گفته زیارت
روز جمعه فضیلت است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و در شرح عین العلم مذکور
است فی روایة ابن عدی عن ابی بکر من زار قبر ابویه او احدهما یوم الجمعة فقرء عنده یٰس غفر له
در خزانة الروایات نوشته که زیارت قبور روز جمعه ... سنت است غرض اگر ... تخصیص و
جمع روایات نموده اید ... کرده و در ... کفایت است برای ... قول مجیب که ثابت شده
... [illegible] ... است که درین مسئله ... نیست ذکر دیگر مسائل ...
... شرح مشکوة و در قول اول ذکر ... برای این جواب کافی است **سوال**

... از کابل ... هندوستان و از آنجا تا آنجا ... حکم جایز یا گناه کدام

گناه **جواب** درین مسئله علما را اختلاف است بعضی جایز داشته اند و بعضی ...
نوشته اند چنانچه در قسطلانی شرح صحیح بخاری و ترجمه مشکوة شیخ عبدالحق مسطور است و
فی ... الشیخ مذکور ... اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین ... رسیدن ...
... [illegible] ... انتهی ... القسطلانی ...

فی شد الرحال الی غیره کالذهاب الی زیارة الصالحین احیاء وامواتا والی المواضع الفاضلة
للصلوة فیها والتبرک بها فقال ابو محمد الجوینی یحرم عملا بظاهر الحدیث واختاره القاضی
حسین. قال به القاضی عیاض وطائفة والصحیح عند امام الحرمین وغیره من الشافعیة الجواز
انتهی وفی شرح المشکوة لملا علی قاری ...
زیارة المشاهد وجمهور العلماء والصالحین انتهی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال لقیت
بصرة ابن ابی بصرة الغفاری فقال من این اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادرکتک
قبل ان تخرج الیه ما خرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تعمل المطی
الا الی ثلثة مساجد الی المسجد الحرام والی مسجدی هذا والی مسجد ایلیاء او بیت المقدس
رواه مالک فی الموطا وفی حجة الله البالغة قوله صلی الله علیه وسلم لا تشد الرحال الا
اقول کان اهل الجاهلیة یقصدون مواضع معظمة بزعمهم یزورونها ویتبرکون بها وفیه
من التحریف والفساد ما لا یخفی فسد النبی صلی الله علیه وسلم الفساد لئلا یلتحق غیر الشعائر
بالشعائر ولئلا یصیر ذریعة لعبادة غیر الله والحق عندی ان القبر ومحل عبادة ولی من
اولیاء الله والطور کل ذلک سواء فی النهی انتهی اکتفا بنقل اختلاف در جواب
سائل را مقصود نمی رساند بلکه در ورطه حیرت می اندازد ونقل ان نیست مگر اینکه اندکی که
نقل نموده در ان کتب مصنفین ان اسناد این موافقین مذهب به بیان اختلاف اکتفا
کرده باشند و در اختلاف هیچ گونه کلام ننموده وجانبی را ترجیح نداده و تصحیح باختیار
مذهب خود نوشته باشند حال آنکه اکابر در ان کتب هر گونه قول مخالف
نقل نموده ان کلام تنقید نمایند وقول مخالف را رد سازند و تصحیح مذهب مختار
خود کنند پس از ان کتب در نقل اکتفا به بیان اختلاف بحذف کلام ... الخ ولا

بل باسقاط اجزای جمل همان شی … تکبیر لا تقربوا الصلوة عمل کرده اند … ترک …
علاوه برآن این امر یعنی … اختلاف در اکثر مسائل مجتهد فیها جاری است که هیچ مسئله بلکه
یک حکم هم از شرع بجز آنچه بر آنکه … مذاهب مختلفه در آن اختلاف نباشد پس چنین
یک فقیه … جواب … نقل کرده … وقت
وقت موت … جاهل … لکن … تعلیم کنم … جهالت … کسی …
… برای تکلف … آنکه هر که مسئله جزئی فقهی … برسد …
بلکه در همین اختلاف … اینکه در همین کتاب اکثر جا در مسائل خلافیه بین الحنفیه …
… اختیار نموده بلکه بعض جای … حکم کراهة و حرمة و جواز …
… اختلاف بخاطر خطور نکرده این مسئله از کتب فقه که نقل نموده در آن صاف
… جواز … نوشته از آن صرف اختلاف یاد نماید باعث آن نیست مگر اینکه احتیاط …
… برای تغلیظ … در صورت …
… عبارت شرح ملا علی قاری این است قبل نفی معناه نهی ای لا تشدوا …
غیر … لان ما سوی الثلثة متساویة فی الفضل فکان الرحیل الیها … عبثا
وفی شرح مسلم للنووی قال ابو محمد … شد الرحل الی غیر الثلثة … غلط وفی الاحیاء
ذهب بعض العلماء الی الاستدلال … علی المنع من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء والصلحاء
وما تبین لی ان الامر کذلک بل الزیارة مامور بها لخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا
فزوروها والحدیث انما ورد نهیا عن الشد لغیر الثلثة من المساجد لتماثلها بل لا بلد الا وفیها مساجد
… للرحلة الی مسجد آخر واما المشاهد فلا تتساوی بل برکة زیارتها علی قدر درجاتهم
عند الله … شد الرحل لقبور الانبياء والاولياء …

فی مقاصد فلا بعد ان یکون من الکعبة اغراض الراحلة کما ان زیارة العلماء فی الجمعة من المقاصد

و عبارت شیخ عبد الحق چنین است اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن

بمواضع متبرکه اختلاف است بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند کذا فی مجمع البحار

اعلم و بعضی گفته اند که قصد ایشان زیارت مسجد جامع است و نا شد اگر نذر کند در غیر این

مساجد واجب نمی گردد وفای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی مسجد

دیگر غیر این مساجد ثلاثه سفر جائز نبود اما مواضع دیگر غیر مساجد خارج از مفهوم این کلام

است و گفت بنده مسکین کاتب الحروف عبد الحق بن سیف الدین عفی الله عنه و ما

که مقصود بیان اهتمام بشأن این بقعه و منکر دن [illegible] مساجد است که ترک زیارت

مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین مسجد کنند و بغیر آن گرای مشقت کشیدن نکنند

نه آنکه سفر بغیر این مواضع درست نباشد و قسطلانی در تحقیق معنی حدیث لا تشد الرحال

قوله الا الی ثلثة مساجد الاستثناء مفرغ والتقدیر لا تشد الرحال الی موضع [illegible]

[illegible] الی کل موضع غیرها کزیارة صالح او قریب او صاحب او طلب علم او تجارة [illegible]

[illegible] لان المستثنی منه فی المفرغ یقدر باعم العام لکن المراد بالعموم هنا الموضع المخصوص

[illegible] این [illegible] نقل نموده [illegible]

[illegible] و شیخ عبد الحق [illegible]

[illegible] الرحال الا الی ثلثة [illegible] شد رحال [illegible]

[illegible]

[illegible] لا [illegible]

[illegible]

و سایر مصالح دینی و دنیاوی جایز است باتفاق بازمی نویسد اخفیا ... سافرت مسافت از جهت
زیارت سید کائنات بسیار آمده و از آنجمله حکایت آمدن بلال موذن ... [illegible]
عمر رضا از شام بمدینه الی آخر القصه آورده اند که چون امیر المومنین عمر رضی ... شام کرد با
بیت المقدس بمصالحه ... و کعب الاحبار آمد و بشرف اسلام مشرف شد عمر ابن الخطاب
باسلام او غایت فرح و سرور بهم رسانید و در وقت رجوع بوی گفت یا کعب ...
که با ما بمدینه آئی در زیارت سید انبیا صلی الله علیه وسلم گفت نعم یا امیر المومنین ...
بانه میگوید عمر بن عبد العزیز از شام بمدینه منوره ... تا سلام او ...
بنا معرض نماید و این فعل در صدر زمان تابعین بود ... [illegible]
است انتهی قسطلانی در مواهب لدنیه نوشته و للشیخ تقی الدین ابن تیمیه هنا کلام
شنیع عجیب یتضمن منع شد الرحال للزیارة النبویة ... القرب بل ...
ورد علیه الشیخ تقی الدین السبکی فی شفاء السقام ... وحکی الشیخ ...
... الدین السبکی ان والده ... و للشیخ زین الدین عبد الرحمن بن رجب ...
فی التوجه الی بلد الخلیل علیه السلام ... فی من البلد ... الصلوة فی مسجد الخلیل ...
عن شد الرحال للزیارة علی طریقة شیخ ... ابن تیمیة قال ... زیارة قبر
الخلیل ... النبی صلی الله علیه وسلم ... لا تشد
الرحال الا الی ثلثة مساجد ...
صلی الله علیه وسلم ... قال ...
... [illegible]
[illegible]

مشهوره و مطبوعه است مثلی از سوال ذکر نموده است این رشته مجدد شد را باو سبعی تام هست و حسب

از حدیث مولانا ذکر نموده خارج از بحث است و آنچه از حجة البالغة نقل نموده بحث نیست چه

صاحبش از مستمدی نقل نموده بلکه مخالف مستمدین گفته **سوال** دعای ابر باین طور که

یا رسول الله در جناب الهی از طرف اینکس عرض کنید که حاجت من برآید یا ولی الله از

طرف اینکس بجناب الهی بگو که حاجت من را بدهد جایز نیست یا گناه کدام گناه **جواب** اینصورت

که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانکه از کتاب کشف الغطا [illegible]

شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه است و آن این است که استمداد از

قبر غیر انبیا منکر شده اند آن را فقها میگویند که زیارت [illegible] برای رسانیدن نفع

باموات بدعا و استغفار برای ایشان این استمداد نمودن از غیر انبیا بدعت و حرام یا شبهه

ممنوع است و تفصیل آن مگر بعض فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم است جایز داشته اند

چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا و در ترجمه مشکوة شیخ عبدالحق [illegible]

ایشان مرقوم است ضمن شاه ولی الله ترجمه الشیخ [illegible] لذا از استمداد اهل

قبور در غیر نبی یا غیر انبیا صلوة الله علیهم منکر شده اند آن را برای استغفار لا

نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قائل گشته اند یا

بعضی از ایشان و ظاهر است که از فقها آنکه قائل [illegible] اند از قائل

بجواز اند و آنکه منکر اند آن را این را نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد مگر

که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب

و دلالت گوید خدا اند این است که الهام کرده او را برای ادای

حاجت مرا باید کند زیرا که تو بنده مقرب و مکرم الهی بنده خدا

شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده مگر
وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تعالی شانه انتهی و فی شرح مشکوة العربی للشیخ
عبد الحق اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی صلی الله علیه وسلم فقد انکره کثیر من الفقهاء
وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للمیت والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة
القرآن واثبته المشایخ الصوفیة قدس الله اسرارهم وبعض الفقهاء رحمهم الله انتهی و در
رساله مالابد منه که تصنیف قاضی ثناء الله پانی پتی است مرقوم است سجده کردن
برای قبور اولیا و طواف نمودن و دعا از آنها خواستن و نذر برای ایشان قبول
کردن حرام است بلکه بعضی چیزها بکفر میرساند انتهی و در کتاب تحفة الایمان مرقوم
است گور را سجده کردن و بوسه دادن و بر دست [illegible] و طواف کردن و از قبر حاجت
خواستن و در قبرستان چراغ افروختن همه مکروه تحریمی است انتهی و در جواب [illegible]
[illegible] آنچه گفته من شاء فلینظر الی ترجمة الشیخ و عبارة
[illegible] الاستمداد باهل القبور تا انتهی اقرار نیست صریح شیخ [illegible] و ترجمه
نوشته و عبارت شیخ از ترجمه نقل [illegible] شده [illegible]
جواب نوشته خود نقل نموده که خداوندا ببرکت این [illegible] حاجت مرا بر آورده
این گفتن [illegible] استمداد از غیر [illegible] شهید [illegible] جواب [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] که دعا باینطور که الهی بحرمت فلانی
[illegible] حاجت [illegible] جایز است [illegible] جواب نیست
ترجمه مشکوة و شرح مشکوة از شیخ عبد الحق و کشف الغطاء و شیخ عبد الحق رحمه
[illegible] بر این مسئله [illegible] زیارت قبور [illegible] بیان کرده حواله تفصیل کتاب

ایما نموده و در اینجا بتفصیل تمام تر اذ نموده حاصل این هست که تنها اثبات جواز
استمداد و رد منکرین استمداد و نهایت طعن و نکوهش بر انکار استمداد هست چنانکه
بجا به پس هیچ شک باین کتب او جواب نوشتن که استمداد نزد غیر از انبیا منکر
اندان را فقها البحر بیجا است چهارم ضخامت جواب گفته مگر بعض فقها که قلیل اند
بطور یکه در سوال مرقوم هست جایز داشته اند انتهی پس لثبات مدعای خود باید
نمود که فقها منکر اند و بعضی که قلیل اند جایز داشته اند و قلیل در مقابل فقها اعتبار
ندارد و بکمال جرات حواله بر کتب مذکوره نموده حال آنکه در کدام یک از آن مسطور
نیست که بعض که قلیل اند جایز داشته اند و بالجمله عجیب وهم نموده باشی درین
باب است که شیخ در باب زیارت در ترجمه نوشته منکر شده اند آن را بسیاری
از فقها در باب مذکور در شرح مشکوة نوشته آنکه کثیر من الفقهاء پس از کلام شیخ
ثابت شد که منکرین بسیار و کثیر اند و ازین لازم آمد که بعض مثبتین قلیل باشد فقط و این
امر یا از محض جهالت هست یا صرف برای تغلیط عوام انشا الله [illegible] کردن
المجاز العقلی فی القرآن کثیر و در مختصر معانی نوشته ای بشئ نقل الا بالاضافة
الی مقابله حتی یکون الحقیقة العقلیة کثیر و در تلویح می نویسد فالکثیر ما وضع لمعنی کثیر
وضع کثیر بمعنی الکثرة مابقابل الوحدة لا مابقابل القلة [illegible] استعمال [illegible] بیان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اتمام حجت نمود او در کتاب جهاد در قضیه قتلی بدرود و رانجا در ترجمه نویسد منکر شدن
اذان را بعض فقها و در شرح عربی هم میگوید فقد انکره بعض الفقها پس اگر در زیارت قبور
اولیا کثیر و بسیار انچه عجب قرار داده مراد باشد تا کلام مستندش منافات میگردد و قول
فقها خطای مستدل است و هم شیخ در ترجمه نوشته که کلام درین مقام بحد اطناب و تطویل
رسید بزعم منکران که درین زمان پیدا شده اند منکر اند استمداد و استعانت
را از اولیای خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی پس ازین صاف
ظاهر است که مراد از بسیار و کثیر من الفقها همین کسانند چنانکه عجب قرار داده و چونکه مستدل
موافق طریقه اهل هوا که دین را تابع هوا و خواهش نفس ساخته اند و آن را ایمان [illegible] خیال
نیست در اربعین [illegible] هم گذاشته بمقتضای کل حزب بما لدیهم فرحون دیگر
احداث نموده [illegible] ازین ذکر ایشان ضروری افتاد و در اربعین در جواب [illegible]
استعانت و استمداد از اهل قبور به هیچ نهج که باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبد الحق در شرح
مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد و اما الاستمداد باهل القبور فی غیر
النبی و الانبیاء علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء
للمیت والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی ازین عبارت
شیخ علیه الرحمة والغفران چنان مستفاد گردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین
حکم [illegible] استعانت و استمداد [illegible] اهل قبور مستثنی اند بلحاظ اینکه انبیا را
از [illegible] حیات ابدی ثابت شده که دیگران را سوای شهدا فی سبیل الله
ثابت نیست و حال آنکه حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست بلکه احکام [illegible]
[illegible] احکام جداگانه [illegible] ازین استفاده [illegible]

که انکار فقها عام نیست از آنکه استمداد از قبور انبیا علیهم السلام یا از قبور بزرگان ایشان هم جائز
نیست چنانچه از عبارات دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود واضح خواهد
گردید منجمله آن صاحب مجمع البحار آورده من قصد لزیارة قبور الانبیاء والصلحاء ان یصلی
عند قبورهم ویدعو عندها ویسئلهم الحوائج فهذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین فان
العبادة وطلب الحوائج والاستعانة حق لله وحده انتهی قال البیضاوی فی المعالم
یقال الاستعانة نوع تعبد والعبادة الطاعة مع التذلل والخضوع وسمی العبد عبدا
لذلته وانقیاده یقال طریق معبد ای مذلل انتهی وفی الحدیث عن ابن عباس قال
کنت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فقال یا غلام احفظ الله یحفظک
احفظ الله تجده تجاهک واذا سألت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله واعلم
ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشیء لم ینفعوک الا بشیء قد کتبه الله لک ولو
اجتمعوا علی ان یضروک بشیء لم یضروک الا بشیء قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام
وجفت الصحف رواه احمد والترمذی کذا فی المشکوة دریجا که دعوی جایز بودن
استعانت واستمداد از اهل قبور صریح که باشد فی تفصیل قولا واحدا بغیر خلاف
نا نه مسایل نموده قطع نظر از آنکه شیخ عبد الحق مذهب منکرین را رد نموده و درین باب
غایة تکلیف کرده و اکثر من الفقها کثرت ایشان نیز تقصیر او [illegible] کاری
کرده نموده اینکه بعد دعوی می نویسد که چنانچه شیخ عبد الحق شرح مشکوة می آرد
و در نقل عبارت در آنجه سماعات مسایل نقل نموده هم اقتصار کرده تا که بیننده گمان برد
که شیخ اختلاف هم نقل نه نموده مذهب مجیب مطابق مذهب شیخ است ظاهر
است که از کلام شیخ دعوی مجیب ظاهر و [illegible] تر اینکه [illegible]

دعوی خود آورده و بنیان را خود رد میکند بقول خود که میگوید ازین عبارات شیخ
علیه الرحمة والغفران الخ رد میکند بقول خود و حالانکه حیات آنجهان مماثل
حیاة دنیا نیست بنا بر آن این استثنا درست نمی آید سبحان الله اینقدر نفهمید که شیخ
نقل نموده است و بر نقل این متوجه نمی شود و اتخاذ مذهب هم نه نموده که جای کلام
باشد و آنچه گفته که حیاة آنجهان مماثل حیاة دنیا نیست این از کجا که برای استثناء
حیاة دنیا شرط است چنانکه در آن جهان است کفایت میکند و در بودن حیات
برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یک قرار داده از کمال بد فهمی است
شیخ در شرح سفر السعادات در باب فضل جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض
ان تاکل اجساد الانبیاء نوشته است عدم اکل ارض اجساد را کنایت است از
حیات و الا سلامت بدن در نزدیکی اعاده روح چه فائده دارد و این معنی است
بر سبیل حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند بالاتر از حیات شهید که
این حیات معنوی اخروی است و در این مسئله بحث بسیار از علما آمده است اختلاف
انتهی و اعجب و اغرب از همه آنچه گفته که حق آنست که انکار فقها عام است چه این
یعنی انکار فقها ندیده مگر در کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار میدهد و بالا
تر از همه سخافت این کتاب ما مانند مسائل نه در بین که آنجا اختلاف نقل نموده
و اینجا بقول واحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ
بر دو کتاب کلی مشتبهی نموده که این خود سهل است و نه اینکه در آنجا یک قسم
را جائز نوشته و اینجا هر دو را ناجائز و نه اینکه در آنجا استمداد از غیر انبیا را
ممنوع نوشته و اینجا استمداد از انبیا هم ناجائز گفته بی اختلاف [illegible]

وقت دیگر علمای حقانی را هم می‌شود و گر وجه مختلف که علما را بسبب عدم اطلاع بر وقت
یا نرسیدن روایتی در وقتی و اطلاع بر دلیل یا نرسیدن روایتی او در وقت
دیگر و امثال آن و این قسم محدثه را اجزای تعلیم نیست بلکه این مختصه [illegible] دیگر
هم نیست چه ادعای ایشان اینکه صد یقین بهر وجه مشابه انبیا هم [illegible]
[illegible] در صراط المستقیم نوشته که [illegible] من وجه مشابه انبیا می‌باشد
و من وجه محقق در شرایع اگرچه کلی القلب است احکام جزئیه شرعیه بدو وجه علما
می‌شود کلی [illegible] این تحقیق است و دیگر بسبب اندراج او در کلیات
شرع عموما و این علم تقلیدی است و اگرچه کلی العقل [illegible]
بدو واسطه می‌رسد یعنی بوساطت نور عقل و بوساطت انبیا علیهم السلام پس
در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را شاگرد انبیا هم میتوان گفت و هم
اوستاد انبیا هم و نیز طریق اخذ آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آن را در
عرف شرع نفث فی الروع میگویند و بعضی اهل کمال آن را الهام
می‌نامند و نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار
یا نسبت ابنا کبار با آبای حقوق است و بعضی میگویند لابد او را [illegible]
انبیا که مسمی بعصمت است قایل میکنند پس شیخ هم درین طریق کجا [illegible]
نزاد بلکه باعث غرابت توهم اینکه شیخ در اجتهاد هم راه یافته [illegible]
شده که بعضی فقها مثبت اجتهاد و اکثری منکر از اجتهاد [illegible]
[illegible] که انکار فقها عام است [illegible]
[illegible] اینها از اهل [illegible]

اثنا انکه استمداد از قبور انبیا کنند یا نه قبور غیر ایشان عبارت را بجز ارث میرسانند کما لا
یخفی قوله چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود
واضح خواهد گردید انتهی محض بے اصل در جواب عبارت یک کتاب فقه هم
نقل ننموده که دعوی ازان واضح گردد و عبارت مجمع البحار که بلفظ مجمل
نقل کرده هرچند که جمله تفحص همان هست نه مجمله دعویش ازان نیز ظاهر نیست
چه حاصلش اینکه نماز خواندن نزد قبور انبیا و اولیا برای عبادت شان و
طلب حاجت و استعانت از ایشان بالاستقلال نزد کسی جایز نیست چنانچه
از تعلیلش ظاهر است و این حق هست مثبتین استمداد هم همین طور نوشته اند چنانچه
مفصلاً خواهد آمد و این امر از مسئله استمداد هیچ تعلق ندارد و نیست دران عبارت
که استمداد از انبیا جایز نیست و در همان مجمع البحار در باب السین مع الجیم نوشته
وحینئذ ما کره من اتخاذ المسجد علی القبور اراد به تسویة القبور مسجدا یصلی فیه وقیل
ان یبنی عنده مسجد الصلوة فیه الی القبور واما المقبرة الداثرة اذا بنی فیها مسجد لیصلی
فیه فلا باس به لان المقبرة وقف کالمسجد واما اتخاذه فی جوار صالح لقصد التبرک
بالقرب لا للتعظیم له فلا یدخل تحته واگر مراد صاحب مجمع البحار نه ان باشد که گفتیم بلکه
چنانچه مجیب قرار داده هست پس در کذب قول او که فهذا لا یجوز عند احد من علماء
المسلمین هیچ شک نیست چه جواز استمداد منقول از صحابه و تابعین و تبع تابعین
و ائمه مجتهدین و فقها و محدثین متقدمین و متاخرین بخوبی ثابت چنانکه می
آید بلکه می گوییم که جواز ان نزد یک کس از مجتهدین هم الحمد لله تا حال
حتی یقینی ثابت نکرده اند اما قول اهل [illegible]

بیان اینکه صاحب رسایل نوشته که این مسئله مختلف فیه است برای تکذیب این
قول مجمع البحار کافی است و مجمع البحار کتابی است در غریب حدیث و در فقه و مصنفش
شیخ محمد طاهر ساکن پتن گجرات قوم بوهره نیست آوردن عبارتش مؤید [illegible]
دعوی خود یعنی چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده
میشود واضح خواهد گردید خالی از کالت نیست و همچنان نقل صاحب اربعین معالم
التنزیل قول او الاستعانة بنوع تعبد [illegible] یعنی نیست [illegible] استعانت که نوعی
است بچیزی دیگر [illegible] عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی
در ذیل ایاک نعبد و ایاک نستعین نوشته اند لیکن [illegible] باید دانست
از غیر حق که اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است
و اگر التفات محض [illegible] بجانب حق است و او را یکی از مظاهر [illegible] دانسته و نظر بکار
خانه اسباب و حکمت او تعالی نموده [illegible] استعانت ظاهری نماید دور از
عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و روا است و انبیا و اولیا این نوع
استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه
استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهی و همچنان نقل حدیث ابن عباس
رضی الله عنه از مشکوة محض بی محل چه این حدیث در باب توکل و مقصود
ازان اعراض از اسباب دنیا و علایق آن و قطع التفات از غیر الله تعالی است
و اعلی مرتبه توکل است صاحب نهایه در شرح [illegible] نوشته هذا من صفات
الاولیاء المعرضین عن اسباب الدنیا [illegible] التی لا یلتفتون الی شیء
من علائقها تلک درجة الخواص لا یبلغها غیرهم واما العوام فرخص لهم

فی التاویل و المعالیات و باز گفت الا تری ان الصدیق رضی الله عنه
لما تصدق بجمیع ماله لم ینکر علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم علما منه بیقینه و
صبره و لما اتاه الرجل بمثل بیضة الحمام من الذهب قال لا املک غیره فضربه بحیث
لو اصابه عقره و قال فیه ما قال و در تفسیر میبذی در ذیل فانساه
الشیطان ذکر ربه گفت که [illegible] استعان بغیره و لو به قوله علیه السلام
رحم الله اخی یوسف لو لم یقل اذکرنی عند ربک لما لبث فی السجن بضعا بعد
[illegible] الشدائد و الکلمات محمودة فی الجمله لکنها لا
تلیق بمنصب الانبیاء علما [illegible] که اگر [illegible] حدیث آن باشد که فیهم
ان نهی سوال [illegible] الاطلاق [illegible] احیا
و اصوات را [illegible] بتقدیر تحمل هم [illegible] الغرض معاملات [illegible]
[illegible] الله [illegible] شناخته [illegible] نوشتن و
[illegible] ابن ماجه روایت شده
ان النبی بایع ناسا من فقراء المهاجرین علی ان لا یسألوا الناس شیئا فکان
احدهم یسقط سوطه فینزل عن فرسه فیاخذه و لا یسأل احدا و در شرح
[illegible] و کان منهم ابوبکر الصدیق کما ورد فی الروایات ظاهر است که این
بیعت مخصوص بجماعه خاص [illegible] عام نیست لتعلیم علی رتبة کل [illegible]
عدم جواز [illegible] نمودن [illegible] اشیا و [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] الایمان نقل نموده [illegible]

و از انبیاء و اولیاء دعا خواستن چیزی دیگر و استمداد از انبیاء و اولیاء
امری دیگر چنانچه مفصل معلوم خواهد شد همان قاضی ثناء الله پانی پتی
در رسالهٔ تذکرة الموتی می نویسد حق تعالی در حق شهدا می فرماید بل احیاء
عند ربهم اقول مراد ازین آن باشد که حق تعالی ارواح ایشان را قوت
اجساد میدهد هر جا که خواهند سیر کنند و این حکم مخصوص شهدا نیست انبیاء
و صدیقان از شهدا افضل اند و اولیا هم در حکم شهدا اند که جهاد
بالنفس کرده اند که جهاد اکبر است و رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
اشاره بآن کنایت است و لهذا اولیاء الله گفته اند ارواحنا اجسادنا یعنی ارواح
ایشان کار اجساد میکنند و گاهی اجساد از غایت لطافت برنگ ارواح
می بر آید میگویند که رسول خدا را سایه نبود صلی الله علیه وسلم و ارواح
ایشان از زمین و آسمان و بهشت هر جا که خواهند می روند و دوستان
و معتقدان را در دنیا و آخرت مدد کاری میفرمایند و دشمنان را
هلاک مینمایند و از ارواح بطریق اویسیه فیض باطنی هم میرسد و بسبب
حیات اجساد انها را در قبر خاک نمی خورد بلکه کفن هم می ماند ابن ابی
الدنیا از مالک روایت کرده ارواح مومنین هر جا که خواهد سیر کنند
مراد از مومنین کاملین اند و حق تعالی اجساد ایشان را قوت
ارواح میدهد که در قبور نماز خوانند و ذکر میکنند و قرآن می خوانند انتهی و همینا
قاضی ثناء الله پانی پتی در خاتمهٔ کتاب سیف المسلول نوشته بعضی از اکابر
اولیاء [illegible] صحیح کرده اند [illegible] اسباب علم [illegible] و سابق [illegible]

علم مذکور شده امام را معنی دیگر ظاهر گشته و آن آنست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی برای اولیاء الله
نازل میشود اول بر یک شخص نازل میشود و از آن شخص قسمت شده بهر یک از اولیاء عصر موافق مرتبه و بحسب
استعداد او بولی میرسد و هیچکس را از اولیاء الله بی توسط او فیضی نمیرسد و کسی از مردان خدا بی وسیله او درجه
ولایت نمی یابد اقطاب جزوی و اوتاد و ابدال و نجبا و نقبا و جمیع اقسام اولیاء خدا بوی محتاج میباشند
صاحب این منصب عالی را امام گویند و قطب الارشاد بالاصاله نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور
آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از نشأه عنصری آنحضرت هم در امم سابقه
هر که را درجه ولایت میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از امت
صحابه و تابعین همه را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب بحسن مجتبی و بعد از وی
بحسین شهید کربلا پسر او بامام زین العابدین پسر او بمحمد باقر بعد از آن بجعفر صادق پسر او بامام موسی کاظم
پسر او بعلی رضا پسر او بمحمد تقی بعد از آن بعلی نقی پسر او بحسن عسکری علیه السلام این منصب معلی مفوض گشته
و بعد وفات عسکری تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی این منصب
عالی بروح حسن عسکری متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شدند این منصب مبارک بوی متعلق
شده تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدمی هذه علی
رقبة کل ولی الله فرموده و این بیت ترنم نموده ؏ افلت شموس الاولین و شمسنا ٭ ابدا علی افق العلی لا تغرب ٭ و چون امام مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا انقراض زمان
بوی مفوض باشد و این قول که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه و ائمه علیهم السلام همراه انبیاء پیشین بود
بحکم الکذوب قد یصدق اما بیهم گفته اند لکن با غلبهاء بسیار در آن و قول حضرت غوث الثقلین احمی
و خلیلی کان موسی بن عمران نیز بران دلالت دارد و این مدعا بکشف و الهام ثابت شده و استنباط
این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و آله وسلم نیز میتوانیم کرد الی آخر ما قال

و فيه طول فمن شاء فليرجع اليه انتهى نقل كرده ام عبارات شيخ ... شرح عربى و بعد ازان از وى گفته
است نقل نموده ام و شيخ در ترجمه در باب زيارة القبور عبارتى كه نوشته اين است اما استمداد با
در غير نبى صلى الله عليه وسلم يا غير انبيا عليهم السلام منكر شده اند آنرا بسيارى از فقها مي
گويند نيست زيارت قبور مگر براى دعا براى او و روى آوردن سوى وى و استغفار براى ايشان و رسانيدن نفع بايشان
بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات كرده اند آنرا مشايخ صوفيه قدس الله اسرارهم و بعضى فقها رحمهم
الله و اين امر محقق و مقرر است نزد اهل كشف و كمال از ايشان تا آنكه بسيارى را فيوض و فتوح
رسيده از ارواح و اين طايفه را در اصطلاح ايشان اويسى خوانند امام شافعى گفته است قبر موسى
كاظم ترياق مجرب است مر اجابت دعا را و امام حجة الاسلام محمد غزالى گفته هر كه استمداد كرده ميشود
بوى در حيات استمداد كرده ميشود بوى بعد از وفات و يكى از مشايخ عظام گفته است ديدم چهار كس را
از مشايخ تصرف ميكنند در قبور خود مانند تصرفهاى ايشان در حيات خود يا بيشتر شيخ معروف كرخى و شيخ عبد القادر
جيلانى و دو كس ديگر را از اولياء شمرده اند و مقصود حصر نيست آنچه خود ديده و يافته است گفته است و سيدى
احمد بن مرزوق كه از اعاظم فقها و علما و مشايخ ديار مغرب است گفت كه روزى شيخ ابو العباس
حضرمى از من پرسيد امداد حى قوى است يا امداد ميت من گفتم قومى ميگويند كه امداد حى قوى تر است
و من ميگويم كه امداد ميت قوى تر است پس شيخ گفت نعم زيرا كه وى در بساط حق است و در حضرت
اوست و نقل درين معنى ازين طايفه بيشتر از آنست كه حصر و احصا كرده شود و يافته نميشود در كتاب
و سنت و اقوال سلف صالح چيزى كه منافى و مخالف اين باشد و رد كند اين را و تحقيق
شده است بآيات و احاديث كه روح باقى است و او را علم و شعور بزائران و احوال ايشان ثابت
و ارواح كاملان را قربى و مكانتى در جناب حق ثابت است چنانكه در حيات بود يا بيشتر از آن و اوليا را
كرامت و تصرف در اكوان حاصل است و آن نيست مگر ارواح ايشان را و ارواح باقى است و متصرف

در حقیقت نیست بلکه خدا خبر شان و هم بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق و بعید و بعد از
ممات پس اگر اراده شود مراد حاجتی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا
دارد دور نباشد چنانچه در حالت حیات بود و نسبت فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را هیچ جا
[illegible] نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت یافته نشده است دلیل بران در شرح
[illegible] شیخ ابن حجر هیتمی در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا
قبور انبیائهم مساجد گفته است این تقیید است که نماز گذارد و جانب قبر از جهت تعظیم
[illegible] که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار صالحی یا نماز گذاردن نزد قبر او [illegible]
[illegible]
[illegible] روح پاک را هیچ نسبت در آن و در آخر باب چیزی باید متعلق باین [illegible]
گرد و این بحث ان شاء الله تعالی در کتاب جهاد در قصه قتلی بدر و الله اعلم عبارتش ترجمه کرده شد کما
الجهالت و اما اعتقاد باهل قبور منکر شده اند بعض فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع
و علم نیست ایشان را زایران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت شده و اگر سبب آنست که قدرت
تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند [illegible]
شده است مر ایشان را از محنت و شدت [illegible]
و در آن [illegible] دوستان خدا [illegible]
[illegible] قوت و قدرت [illegible]
[illegible]
[illegible] فاضل در حال مفارقت از بدن [illegible]
[illegible]

وقوف از تدبیر اولیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر اند آن را از آنچه ما
می فهمیم از آن این است که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از وی به
جناب بنده عزیز وی و توسل میکند به جناب این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی میگوید
خداوندا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و بلطف و کرمی که بوی داری
بر آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا میکند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی
شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی و مسئول
و مامول نیست مگر پروردگار تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله و نیست قادر و فاعل
و متصرف در وجود مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست
ایشان را فعل و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی
که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید
که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات ایشان و این ممنوع
نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت
معزول شدند و بیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست
دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بآنچه عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه
نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت اینکه این کلیه نباشد و فایده استمداد عام نباشد
بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند در لاهوت حق چنانکه ایشان را
شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در وی تا چنانکه درین عالم نیز از تفاوت
حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زایران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف و مستبد و
قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجانب وی تعالی است چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد

وارد و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی عنه است که روبین از تقبیل قبر و سجده مران را و نماز بسوی وی و جز آن
که از آن منهی و تحذیر واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام
اعتباری ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم شریعت و عارف باحکام دین که اعتقاد بکند این
اعتقاد را و این فعل را بکند و آنچه مروی و محکی است از مشایخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل
و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور است در کتب و رسایل ایشان و مشهور است میان ایشان
حاجت نیست که آن را ذکر کنیم و شاید که منکر متعصب سود نکند او را کلمات ایشان عافانا الله من ذلک
سخن بنهایت انجامید و ظاهر شریعت است انچه مروی است از سنن در زیارت سلام بر موتی و استغفار
مر ایشان را و قرائت است و لیکن نهایتی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد موتی و استمداد
از ایشان هر دو باشد بر تفاوت حال زایر و مزور باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام
درین مقام بحد اطناب و تطویل کشید برغم منکران که در قریب این زمان این فرقه پیدا شده منکر
استمداد و استعانت را از اولیاء الله که نقل کرده شدند ازین دار فانی بدار بقا زنده اند نزد پروردگار
خود مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را از آن شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک
و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و محل بحث است که تحقیق و تفصیل این مسئله مطول و خارج
فائده بود و الان توفیق الهی بدان مساعدت کرد و الله اعلم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه
وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والله اعلم و علمه احکم شیخ [illegible] در آداب
زیارت القبور نوشته و اما الاستمداد باهل القبور في غير النبي عليه الصلوة
والسلام فقد انکره کثير من الفقهاء وقالوا ليس الزيارة الا للدعاء للموتى
والاستغفار لهم وايصال النفع اليهم بالدعاء وتلاوة القرآن واثبته المشايخ

الصوفية قدس سرهم وبعض الفقهاء وذلك امر مقرر عند اهل الكشف والكمال
منهم لا شك في ذالك عندهم حتى ان كثيرا منهم حصل لهم الفيوض من الارواح
ويسمى هذه الطائفة اويسية في اصطلاحهم قال الامام الشافعي قبر
موسى الكاظم ترياق مجرب لاجابة الدعاء قال حجة الاسلام محمد الغزالي
كل من يستمد به في حيوته يستمد به بعد وفاته وقال احد من المشايخ العظام رايت
اربعة من المشايخ يتصرفون في قبورهم كتصرفهم في حيوتهم او اكثر الشيخ
معروف الكرخي والشيخ عبد القادر الجيلاني قدس سرهما وذكر رجلين غيرهما
قال سيدي احمد بن زروق شارح كتاب الحكم وهو من اعاظم الفقهاء والعلماء
الصوفية بديار المغرب قال الشيخ ابو العباس الحضرمي يوما هل امداد الحي
اقوى ام امداد الميت قلت انهم يقولون امداد الحي اقوى وانا اقول امداد الميت
اقوى فقال الشيخ نعم لانه في بساط الحق وحضرته والنقل في ذالك كثير عن هذه الطائفة ولم
يعني في الكتاب والسنة واقوال السلف ما ينافي ذالك ويرده كيف وقد ثبت
في الدين ان الروح باقية ولها علم وشعور بالزائرين سيما لارواح الكمل قرب
ومكان من جانب الحق تعالى كما كان في الحيوة او اتم من ذالك وهم يعطون
الكرامات والتصرف الحقيقي ليس الا الله سبحانه والكل بقدرته وهم فانون
بجلال الحق في الحيوة وبعد الممات فلو اعطي لاحد بواسطة احد من اوليائه
وهكذا يستعد شيئا كما كان في حال الحيوة لم يبعد وليس الفعل والتصرف
في الحالتين الا لله تعالى قدس سره وليس في الحالتين ما يوجب الفرق ولم يدل
عليه دليل في الشرع انتهى ... واما الاستمداد باهل القبور

فقد انكره بعض الفقهاء فان كان من جهة انه لا سماع لهم ولا علم ولا شعور
بالزائر واحواله فقد ثبت بطلانه وان كان لسبب انه لا قدرة لهم ولا تصرف في
ذالك الموطن حتى يدعوا ويشفعوا الى الله ويشتغلون بما هو لازم لهم
من المحنة ما يشغلهم عن ذالك فلا نسلم ذالك كليا خصوصا في شان المقربين
الذين هم اولياء الله فيمكن ان يحصل لارواحهم عند الرب تعالى من القرب
في البرزخ والمنزلة والقدرة على الشفاعة والدعاء وطلب الحاجات للزائرين المتوسلين
بهم كما يحصل يوم القيامة وما الدليل على نفي ذالك وقد فسر البيضاوي في قوله تعالى
والنازعات غرقا الى قوله فالمدبرات امرا بصفات النفوس الفاضلة حال المفارقة
فانها تنزع عن الابدان غرقا اي نزعا شديدا من اغراق النازع في القوس
فتنشط الى عالم الملكوت وتسبح فيه فتسبق الى حظائر القدس فتصير بشرفها
وقوتها من المدبرات وما ادري ما المراد بالاستمداد والامداد الذي ينفيه المنكر
والذي نفهمه ان الداعي المحتاج الفقير الى الله يدعو الله ويطلب حاجته من فضله
تعالى ويتوسل بروحانية هذا العبد المقرب المكرم عنده تعالى ويقول اللهم
ببركة هذا العبد الذي رحمته واكرمته وما لك به من اللطف والكرم اقض
حاجتي واعط سؤلي انك انت المعطي الكريم او ينادي هذا العبد المكرم والمقرب
عند الله تعالى ويقول يا عبد الله ويا ولي الله اشفع لي وادع ربك وسله ان
يعطي سؤلي ويقضي حاجتي فالمعطي والمسؤول عنه والمأمول به هو الرب تعالى
وتقدس وما العبد في البين الا وسيلة وليس القادر والفاعل الا هو واولياء الله
هم الفانون الهالكون في فعله تعالى وقدرته وسطوته لا فعل لهم حقيقة

ولا تصرف لا الآن ولا حين كانوا احياء في دار الدنيا فان [illegible] الفناء ولا استهلاك
ليس الا ولو كان هذا شركا وتوجها الى غير الله كما زعمه المنكر فينبغي ان يمنع التوسل
وطلب الدعاء من الصالحين من عباد الله واوليائه في حالة الحيوة ايضا وليس ذلك
مما يمنع فانه مستحب مستحسن شايع في الدين ولو زعم انهم عزلوا واخرجوا من الحالة
والكرامة التي كانت لهم في الحيوة فما الدليل عليه او شغلوا عن ذلك بما عرض
لهم من الآفات بعد الممات فليس كليا ولا دليل على دوامه واستمراره الى
يوم القيمة غايته انه لم يكن هذه المسئلة كلية وفائدة الاستمداد عامة بل
يمكن ان يكون بعض منهم مجذوبا الى عالم القدس ومستغرقا [illegible] بحيث
لا يكون له شعور وتوجه الى عالم الدنيا وتصرف وتدبير فيه كما يوجد من ارباب
احوال الجذب وبدون التمكين من المشايخ في الدنيا واما ثبوت ذلك مع التفاوت
كليا فكلا ولا دليل على ذلك اصلا بل الدلائل قائمة على خلافه نعم ان كان
الزائرون يعتقدون اهل القبور متصرفين مستبدين قادرين من غير توجه
الى حضرت الحق والالتجاء اليها كما يعتقده العوام الجاهلون الغافلون
وكما يفعلونه من غير ذلك من تقبيل القبور والسجود لها والصلوة اليها مما وقع
عنه النهي الشديد فذلك مما يمنع ويحذر منه وفعل العوام لا يعتبر قط
فهو خارج عن البحث وحاشا من العالم بالشريعة والعارف باحكامها
ان يعتقد ذلك ويفعل هذا وما ينقل عن المشايخ المكاشفين في الاستمداد
من ارواح الكمل واستفادتهم منهم خارج عن الحصر مذكور في كتبهم مشهود
فيما بينهم لا حاجة الى ان نذكرها ولعل المنكر المتعصب لا ينفعه كلامهم

عافانا الله من ذلك نعم المروى فى السنة فى الزيارة السلام على الموتى و
الاستغفار لهم وقراءة القرآن ولكن ليس فيها النهى عن الاستمداد فيكون الزيارة
للاستمداد والامداد معا على تفاوت حالة الزائر والمزور ثم اعلم ان الخلاف
انما هو فى غير الانبياء فانهم احياء حقيقة بالحيوة الدنيا بالاتفاق صلوات
الله على نبينا وعليهم انما اطنبنا الكلام فى هذا المقام رغما لانف المنكرين
فانه قد حدث فى زماننا شرذمة ينكرون الاستمداد من الاولياء
الذين نقلوا من هذه الدار الفانية الى الدار الباقية الذين هم احياء عند
ربهم ولكنهم لا يشعرون ويسمون المتوجهين اليهم مشركين بالله كعبدة
الاصنام ويقولون ما يقولون وما لهم على ذلك من علم ان هؤلاء الا يخرصون
وقد كان يختلج فى صدرى ان اتكلم فى هذه الشان فتيسر لى والامور
مرهونة باوقاتها حالا باید شنید که شیخ عبد الحق بچه شدومد استمداد را ثابت نموده و بر منکرین
چه نوع نکیر و نفرین نموده و بر زعم منکران که در قرب زمان او پیدا شده بودند تطویل نموده پس نقل
کردن مجیب در رساله منسوبه عبارت ترجمه شیخ را و در اربعین نوشتن فقره چنانچه شیخ عبد الحق در شرح
مشکوة شریف الخ بعد قول او که استعانت و استمداد از اهل قبور بهیچ که باشد جایز نیست اقرار می‌توان
و در کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام که مجیب جا بجا بآن استناد میکند و درین باب هم حواله
می نویسد بعد نقل اختلاف و عبارتی که مجیب بشیخ عبد الحق نسبت نموده مینویسد و این امر
و منقول نزد مشایخ صوفیه از اهل کشف و کمال تا آنکه گویند اکثری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده
شافعی گفته که قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام گفته هر که استمداد کرده شود
بوی در حیات استمداد کرده شود بوی بعد از ممات و امام رازی گفته چون می آید زایر نزد قبر حاصل میشود

نفس او را تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس صاحب قبر او بسبب این تعلق حاصل میشود میان هر دو نفس
ملاقات معنوی و علاقه مخصوص پس اگر نفس زائر قوی تر باشد نفس او مستفیض میشود و اگر بالعکس
بالعکس میشود و در شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته میشود بزیارت قبور و استعانت نفوس اخیار از اموات
بدرستیکه نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن خود و بتربتی که دفن کرده شده است در آن پس چون
میکنند زائر آن تربت را و متوجه میشود بسوی نفس میت حاصل میشود میان هر دو نفس ملاقات و
اضافات و اختلاف کرده‌اند درین که امداد حی قوی تر است از امداد میت یا بالعکس اختیار بعضی محققان
ثانی است و درین باب بعضی روایت میکنند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون متحیر شوید
در امور یعنی بر آید کار پس مدد جوئید از اصحاب قبور [illegible]
در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را با خیال بعید
الحاصل ثابت شد که روح باقیست و او را تعلقی خاص با اجزای بدن بعد مفارقت از وی و تغیر [illegible]
نیز هست که بدان علم و شعور بزائرین قبر و احوال ایشان وارد و ارواح کمل که در حین حیوة ایشان بسبب
قرب مکانت و منزلت از رب العزت کرامات و تصرفات و امدادها داشتند بعد از ممات چون ارواح ایشان
باقی اند نیز تصرفات دارند چنانکه در حین تعلق کلی بجسد داشتند یا بیشتر از آن پس انکار امداد اولیا
را وجهی صحیح نمی نماید مگر اینکه از اول امر منکر شوند تعلق روح ببدن بالکلیه بجمیع وجوه بعد مفارقت
و زوال علاقه حیاتی و آن خلاف منصوص است و برین تقدیر زیارت و رفتن بقبور هم لغو
میشود و این امری دیگر است که تمام اخبار و آثار دال بر خلاف آنست و کیفیت صورت
استمداد که همین که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب عزت الهی بتوسل روحانیت بنده
مقرب و مکرم درگاه والا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را ادا کن
حاجت مرا یا ندا کند آن بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن برای من و بخواه

از خدا تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده در میان مگر وسیله و قادر و معطی و
مسئول پروردگار است تعالی شانه و در وی هیچ شایبه شرک نیست چنانکه منکر وهم کرده و آنچنانست
که توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیوة کنند و آن جایز است باتفاق
پس این چرا جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح کاملان در حین حیوة و بعد از ممات مگر ترقی در کمال و
شرح و بسط این بحث چند جا در شرح مشکوة است خصوص در باب حکم اسراء که اینجا و تحقیق داده و
سیوطی در شرح الصدور نیز مفصل ذکر کرده و سرد احادیث با تعدد طرق نموده چون وظیفه این
رساله اختصار بود برین قدر اکتفا نمود تمام شد عبارت کشف الغطاء به بینید که شیخ الاسلام در کشف
الغطاء چگونه اثبات جواز استعانت میکند و بر منکران بچه نوع نکیر و نفرین می نماید و اثبات فقه
و کلام و فقها و حدیث استناد مینماید و میگوید که انکار او جهی صحیح نیست و برخلاف تمام اخبار
و آثار است و ثبت در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف جواز استعانت
باشد پس نسبت کردن مذهب فقها با انکار استعانت بحواله کشف الغطاء صریح بر روی
حق بعد الیقین است حالانکه مراد از بسیار فقهاء آن باشد که مجیب فهمیده یعنی منکرین
... منتفین بسیار اند که براین تقدیر تکبیری که نموده همه نادرست میگردد بلکه مراد به بسیاران
نیست مگر فی نفسه مقابل وحده چنانکه گویند قلما ان کذابان و مفتریان ... بسیار اند و از جمله
شیخ عبد الحق صاف ظاهر کرده که آن فرقه جماعت که در قرب عهد شیخ پیدا گردیده و برخلاف سلف صالحین
بودند و لطف این است که جمیع طمطراق مجیب بر کتب شیخ عبد الحق و شیخ الاسلام و امثال ایشان است
که بسیاری از فقها منکر اند تصریح نموده که آن فرقه در قرب این زمان پیدا گردیده اند و ...
ایشان خلاف منصوص و مخالف تمام اخبار و آثار و ثبت در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح
چیزی مخالف جواز استعانت و مجیب بحرف این دو بزرگوار که ایشان ... لکن ... شیخ الاسلام

هم گویا اند شیخ اخذ کرده از کدام کتاب دیگر متقدم بر شیخ نقل نموده پس دیده و دانسته مذهبی
محدث را که مستند ش رد کرده و بمخالفت منصوص و اخبار و آثار سلف صالح نسبت نموده
باشد الزام نمودن و تصحیح آن را برهمان بزرگواران بمغالطه ابهاماً حواله نمودن کار دیندار
نیست در جامع البرکات می نویسد اما استمداد باهل قبور در غیر انبیاء علیهم السلام منکر شده اند
از جماعتی از فقها الی آخر ما قال و سید احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار
مغرب است گفت که روزی شیخ من شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی
یا امداد میت گفتم قومی گویند امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است
پس شیخ گفت که نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل در معنی ازین طایفه
بیشتر از آنست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح
چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقیست و او را علم و شعور بزایران و احوال ایشان ثابت است و این امری مقرر است در علما
و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است و واقع است چنانکه در حالت حیات
بود یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرفات در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان
را و چون ارواح باقی است تصرف بعد از ممات نیز باشد و متصرف حقیقی نیست مگر حق عز شانه
و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده
شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دارد دور نباشد
چنانکه در حالت حیوة بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و نیست چیزی
که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بران در شرح شیخ ابن حجر هیتمی
مکی در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیاءهم

صاحب مجمع گفته است این بر تقدیری که بگذارد نماز بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام
است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی و گذاردن نماز نزد قبر وی نه بقصد
تعظیم قبر و توجه بجانب وی بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت
ببرکت و قرب وی و با رسیدن عبادت مران روح پاک را حرجی نیست دران و در حدیث عایشه صدیقه رضی الله عنها
آمده است که گفت بودم من که می درآمدم در خانه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضی الله عنه دران
مدفون بودند می افکندم جامه را از بدن و میگفتم که نیست درین خانه مگر زوج من و پدر من و
چون دفن کرده شد عمر رضی الله عنه درو نمی آمدم مگر آنکه بسته بودم جامه را بر بدن خود بجهت
شرم از عمر که بیگانه بود و شیخ ابن حجر گفته درین حدیث دلیلی صریح است بر وجوب حیات و علم
وی و بر احترام میت [illegible] رعایت ادب بقدر مراتب ایشان
چنانکه در حالت حیات بودند زیرا که صلحا را مدد بلیغ است مر زیارت کنندگان خود را
باندازه ادب ایشان و تمام کرد این مبحث در کتاب جهاد چنانچه عبارت شرح فارسی را
درینجا هم نقل نموده و در جذب القلوب می نویسد اما توسل و ابتهال و استشفاع بحضرت
سید رسل و استعانت و استمداد بجاه و جناب وی صلی الله علیه وسلم فعل انبیاء و مرسلین
و سیرت خلف و سلف صالحین است چه از آن وقت که روح پاکش لباس جسمانیت پوشید
و چه بعد از آن هم در حیات دنیویه و هم در عالم برزخ و هم در عرصه قیامت که انبیاء و رسل را
مجال نطق و تاب دم زدن نباشد و در استمداد از جناب رسالت صلی الله علیه وسلم
درین سه جا [illegible] آثار بوده و پیوسته و باز میگوید اما ثالث که توجه و توسل
[illegible] بعد از وفات وی نیز آثار وارد و یافته طبرانی در معجم از عثمان بن حنیف رضی الله
[illegible] که وی [illegible] عثمان بن عفان حاجتی بود و وا نمی شد و عثمان رضی

اصلا بحال او نظر التفات نمی گماشت آن مرد حال خود را به عثمان بن حنیف برد و شکوت
علاج آن بازجست گفت بتوضیادو وضو کن و بمسجد در آ و دو رکعت نماز بگذار و بگو اللهم
انی اسألک و اتوجه الیک بنبیک محمد صلی الله علیه وسلم
نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی لتقضی حاجتی بعد از آن حاجت
خود را عرض کن آن مرد برفت و بدانچه وی فرموده بود عمل کرد و بعد از آن بدر عثمان بن
عفان آمد دربان پیش آمد و دست او را بگرفت و بعثمان در آورد و وی او را بر فراش
خاصه بنشاند و حاجت پرسید هر چه حاجت او بود روا کرد و گفت بعد ازین هر حاجتی که ترا
باشد بگو تا روا کنم آن مرد خوشحال از پیش عثمان رضی الله عنه بر آمد و نزد ابن حنیف رفت
و گفت جزاک الله تعالی خیرا اگر تو چیزی بعثمان در باب حاجت من نگفتی که اینچنین بساختن وی
ازین اصلا بحال من التفات نمیکرد گفت والله من با وی هیچ نگفتم مگر آنکه رسول خدا صلی الله
علیه وسلم را دیده بودم که ضریری پیش او آمد و دعا خواست تا چشمش روشن گردد تمام آن حدیث
سابق را بازگو نمود و گفت پس بر آن قیاس نمودم که توسل بوی صلی الله علیه وسلم موجب
قضای حاجت است و سبب انجاح مرام است و از شفا قاضی عیاض نقل نموده که ابو جعفر
خلیفه عباسی از مالک گفت یا ابا عبد الله وقت دعا توجه بقبله کنم یا روی برسول آرم گفت
چرا روی از پیغمبر گردانی و وی وسیلت تو و وسیلت پدر تو آدم صلی الله علیه است بخدا عز و جل
استقبال به پیغمبر کن و طلب شفاعت کن از وی تا شفیع تو گردد و [illegible]
استحباب استقبال بدان حضرت و توسل بوی و دعا در حضرت وی در غایت ادب و نهایت
خضوع مذکور کرده و با میگوید و ابن ابی شیبه بسند صحیح آورده است که در زمان عمر رضی الله عنه
قحطی افتاد شخصی بقبر شریف نبوی آمد و گفت یا رسول الله استسق لامتک فانهم

قد هلكوا آنحضرت در خواب او آمده فرمود برو بعمر بشارت ده که باران خواهد شد باز میگوید
و در نیل مطالب و فوز رغایب نزد استغاثه و طلب از مرقد منور سرور انبیا که محتاجان
مسکینان را مفید بوده است اخبار و آثار بسیار آمده محمد بن المنکدر گوید مردی پیش پدر من
هشتاد دینار ودیعت نهاد و بجهاد رفت و اذن داد که اگر احتیاجی افتد از انها خرج کن
پدرم در احتیاج آن را خرج کرد چون آنمرد باز آمد مبلغی که نهاده بود طلب کرد پدر در ادای آن
درماند و با وی گفت که فردا بیا تا جواب تو گویم این بگفت و شب در مسجد شریف نبوی بیتوته
کرد و زمانی در حضور مرقد منور و گاهی پیش منبر استغاثه کرد و فریاد نمود ناگاه در تاریکی شب
مردی پیدا شد و صره هشتاد دینار بدست وی داد بامداد مبلغ را بآن مرد بداد و امام ابوبکر
ابن مقری گوید که من و طبرانی و ابو الشیخ هرسه در حرم شریف مصطفوی بودیم جوع بر ما غلبه
کرده بود و روزی دو بهمین حال گذشته چون وقت عشا در رسید بحضور قبر شریف رفتیم و گفتیم
یا رسول الله الجوع الجوع همین گفتیم و برگشتیم و من و ابو الشیخ بخواب رفتیم و طبرانی
نشسته انتظار چیزی می برد ناگاه یکی علوی آمد و در زد و با وی دو غلام بدست هر یکی زنبیلی
و در وی چیزی کثیر از طعام ... و جز آن بنشست و با ما بخورد و آنچه باقی ماند همه پیش ما بگذاشت
و گفت ای قوم مگر شما شکایت پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم کردید که همین ساعت آنحضرت
را در خواب دیدم که مرا فرمود تا چیزی پیش شما حاضر آوردم و ابن الجلا میگوید که بمدینه رسول الله
صلی الله علیه و سلم در آمدم یک دو فاقه بر من گذشته بود بقبر شریف ایستادم و گفتم انا
ضیفک یا رسول الله و بخواب رفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم رغیفی
بدست من داد نصفی هم در خواب خوردم چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من باقی بود
و ابو الخیر اقطع گوید که بمدینه در آمدم پنج روز بر من گذشت طعامی نچشیدم نزد قبر شریف

رفتم و گفتم انا ضيفك يا رسول الله بعد از آن در خواب مى بينم كه سرور انبيا مى آيد
ابو بكر بر يمين و عمر بر شمال و على بن ابى طالب در پيش على رضى الله عنه مرا ميگويد برخيز كه پيغمبر آمد برخاستم و بوسه
در ميان دو چشم مبارك او دادم رغيفى بمن داد خوردم چون بيدار شدم هنوز پاره از وى در دست
من بود و بار ميگويد اما تبرك و توسل در عالم برزخ و موطن قبر در اختصاص او بحضرات قدسى
سمات انبيا و رسل نزد ما است و ظاهر جواز او است در غير ايشان از اولياء الله و صلحاء امت
والله اعلم از جهت عموم جواز توسل در حالت حيات با ضميمه بقاى روح ميت و شعور او و رسيدن
و قرب و منزلت او عند الله كه بايمان و عمل صالح و شرف اتباع سيد رسل حاصل شده بود زيرا كه
حقيقت معنى توسل استمداد و سوال و دعاست از جناب صمديت بوساطت تجلى و لى كه بدين
بنده خاص وارد يا بطلب التماس از روحانيت اين بنده دعا و خواهش از حضرت عزت نزد او
قربى و كرامتى كه او راست و آن در كاه ... نقص قطعى ... حاجت نيست از جهت ميبود
بقاى ذات متوسل به خلاف موطن اول بلا عدم وجود نقص بر تبع آن كافى است نعم اگر دليل
قاطع بر اختصاص آن بحضرات انبيا صلوات الله عليهم اقامت يابد پيغام آن درست بود و الا
عدم الدليل الذكر يا گويند كه ثبت بايمان و حصول قرب الهى در غير معصوم معلوم و متيقن
نيست گويم ... كه ... جا است
تحقق التوسل بحصول الدليل ... و نقل اخبار ... كه ... گفته اند
و حكايات بسيار از عالم مثال ... است نعم بعضى از فقهاى دين
خلافى گفته اند لكن الحق احق ان يتبع ... تاج الدين سبكى بيان
فضيلت و قربت زيارت آنحضرت ... اكتساب الله و انه
حق سبحانه تعالى است و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله

واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما گفته است که این آیه کریمه دلالت دارد
بر حث و ترغیب حضور درگاه رسالت پناه و سوال مغفرت دران جناب اجابت ماب و طلب
استغفار از وی صلی الله علیه وسلم و این رتبه عظیم است که با انقطاع نپذیرفته است از جهت استوای
حالتین موت و حیات نسبت به سرور کائنات صلی الله علیه وسلم و بجهت استغفار آنحضرت مر امت را بعد موت نیز و
بعرض ملائکه اعمال ایشان را بروی صلی الله علیه وسلم چنانچه در فصل سابق گذشت و مرجوا از کمال
رحمت و غایت رافت که آنحضرت با امت وارد است که استغفار او مر بنده را که در جناب او مستغفر آید
او که و ابلغ بود از دیگران و جمیع علما ازین آیه مجید استوای حالت موت و حیات فهم نموده تا در آداب
زیارت حکم کرده که این را بخواند و استغفار کند و حکایت اعرابی که بعد از رحلت آنحضرت بزیارت
آمد و این آیه را خواند مشهور است و جمیع ارباب مذاهب اربعه که تصنیف مناسک کرده اند این حکایت
را آورده و استحسان نموده و بسیاری از ائمه اعلام باسانیدی که دارند روایت کرده اند
محمد بن حرب هلالی گوید به مدینه آمدم و زیارة قبر نبی صلی الله علیه وسلم کردم و در مقابل آن نشستم
ناگاه اعرابی آمد و زیارت کرد و گفت یا خیر الرسل حق سبحانه و تعالی کتابی بر تو فرستاد صادق
و در وی فرمود ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوك فاستغفروا الله الایة و من
بر تو آمده ام مستغفر از ذنوب خود و مستشفع بجناب تو دیگریست و این بیت انشا نمود

یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه ... فطاب من طیبهن القاع والاکم
نفسی الفداء لقبر انت ساکنه ... فیه العفاف وفیه الجود والکرم

بعد از انصراف او آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم بخواب می بینم که میفرمایند آن مرد را دریاب و بشارت ده که حق تعالی او را
بشفاعت من مغفرت داد و گناهان او را بخشید حافظ ابو عبد الله در مصباح الظلام از روایت
امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه می آرد که بعد از دفن آن سرور بسه روز اعرابی آمد

خود را بر قبر انداخت و خاک پاک او را بر سر خود ریخت و گفت یا رسول الله آنچه تو از خدا شنیدی
ما از تو شنیدیم و آنچه تو از خدا یاد گرفتی ما از تو یاد گرفتیم و از جمله آنچه بر تو خوانده این است ولو انهم
اذ ظلموا انفسهم الآیه و من بر خود ظلم کرده ام و نزد تو آمده تا برای من استغفار کنی از
قبر ندا آمد قد غفر لک و در مقامی دیگر نوشته بعضی علما گفته اند که مقصود از زیارت قبور
مجرد تذکره آخرت است چنانچه در حدیث آمده است که زوروا القبور فانها تذکرکم الا
خرة و گاهی از برای دعا و استغفار میت چنانچه در زیارت آنحضرت مر اهل بقیع را وارد
شده و گاهی از جهت انتفاع باهل قبور بود چنانچه در زیارت قبور صالحین آثار آمده باز میگوید
بعضی از علمای مذهب ما در باب استمداد بقبور و قصد انتفاع بدان خلافی هست چنانچه شیخ
کمال الدین بن همام نقل کرده است والله اعلم ابو محمد مالکی گوید که قصد انتفاع بمیت بدعت
مگر در زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم و زیارت قبور سایر مرسلین علیهم السلام [illegible] شیخ
سبکی گوید که استثنای وی قبور سایر انبیا را صحیح است و حکم او ببدعت در غیر آن منظور
فیه است انتهی و زیارت گاهی از جهت ادای حق اهل قبور باشد در حدیث آمده یا نوع ترین
حالتی که میت را بود در وقتی است که یکی از آشنایان او زیارت قبر او کند و احادیث در این
باب بسیار است و در حدیث مرفوع آمده من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة او احدهما
کتب بارا او ابر بوالدیه فی الدنیا قبل ذلک لما عاقا انتهی عبارات جذب القلوب الی
پوشیده نماند که ابن همام خلاف قصد انتفاع بعلمای مذهب نموده و نزد ابن همام مراد از علمای مذهب
کسانی میباشند که نه مطلع [illegible] باشند بلکه [illegible] فقط [illegible] و قول ایشان
معتبر نمی باشد چنانچه از فتح القدیر [illegible] الاحکام
آنکه کتب [illegible] اطلاق [illegible] نموده [illegible]

وحیث به تمام کتب مخالف مسمی بدرر یک کس از ابو محمد مالکی آن هم در منبر انبیا و کسی که این نقل
شوده همراه آن روایتهم نقل کرده و دید و قول او سکوت شوده معهذا که امام ابو محمد هم ...
عجیب نیست چه در آن صرف نقط بدعت واقع و آن منحصر در حرام نیست بلکه هیچ هم اطلاق ...
آمده و این بحث بجای خود تمام یافته و درین کتاب هم خواهد آمد در جذب القلوب در زیارت
اهل بیت میگوید در فصل الخطاب از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی سایر اهل النبوة که
فرمود من زار واحدا من الائمة کان کمن زار رسول الله صلی الله علیه
وسلم و نقل الرضا رضی الله عنه علیه قولا بلیغا و کلاما اذا زرت
واحدا منکم فقال اذا صرت الی الباب فقف واشهد الشهادتین
وانت علی غسل فاذا دخلت و رایت القبر فقف وقل الله اکبر ثلاثین
مرة ثم امش قلیلا و علیک السکینة والوقار وقارب بین خطاک
ثم قف و کبر الله ثلاثین مرة ثم ادن من القبر و کبر الله اربعین مرة ثم قل السلام
علیکم یا اهل بیت الرسالة و مختلف الملائکة و مهبط الوحی و خزان
العلم الی آخرها قال انی مستشفع بکم و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی
و مسألتی و حاجتی و اشهد الله انی مؤمن بسرکم و علانیتکم الی آخرها
الی الله تعالی من عدو محمد و آل محمد من الجن والانس ...
در فتاوی عالمگیری در زیارت قبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم می نویسد قال مشایخنا انها
افضل المندوبات وفی مناسک الفارسی و شرح المختار انها قریبة
من الواجب لمن له سعة والحج ان کان فرضا فالاحسن ان یبدأ بالحج
... ثم یقول السلام علیک یا نبی الله ورحمة الله وبرکاته ...

ويبلغه سلام من اوصاه فيقول السلام عليك يا رسول الله من
فلان بن فلان يستشفع بك الى ربك فاشفع له ولجميع المسلمين
ثم يرجع قدر نصف ذراع ... السلام عليكما يا ضجيعي رسول
الله ورفيقيه ووزيريه ومشيريه والمعاونين له على القيام في الدين
والقائمين بعده بمصالح المسلمين جزاكما الله عنا احسن جزاء جئناكما نتوسل
بكما الى رسول الله ليشفع لنا ويسأل ربنا ان يتقبل سعينا ويحيينا
على ملته ويميتنا عليها ويحشرنا في زمرته ... ويزيد في ذلك
ما شاء وينقص ما شاء ينقص ان شاء ويدعو بما يحضره من الدعاء
وهو قوله ان شاء الله تعالى ابن همام في فتح القدير ... للقصد الثالث
في زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم قال مشايخنا من افضل
المندوبات وفي مناسك الفارسي وشرح المختار انها قريبة من
الواجب لمن له سعة روى الدارقطني والبزار عنه عليه السلام
من زار قبري وجبت له شفاعتي واخرج الدارقطني عنه عليه الصلوة
والسلام من جاء لي زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتي كان حقا على ان
اكون شفيعا له يوم القيمة واخرج الدارقطني ايضا من حج وزار قبري بعد
موتي كان كمن زارني في حياتي والحج ان كان فرضا فالاحسن
ان يبدأ به ثم يثني بالزيارة وان كان تطوعا كان بالخيار فاذا نوى
زيارة القبر فلينو معه زيارة المسجد يعني مسجد رسول الله صلى
الله عليه وسلم ... والاولى عند العبد الضعيف تجريد

النية لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم ثم إن حصل له إذا قدم
زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم فوق المسجد أو يستفتح فضل الله
سبحانه في مرة أخرى ينويهما فيها لأن في ذلك زيادة تعظيمه
صلى الله عليه وسلم وإجلاله ويوافق ظاهر ما ذكرنا من قوله
لا تعمله حاجة إلا زيارتي وبالكريم وليسأل الله حاجته متوسلا
في حضرة نبيه عليه السلام وأعظم المسائل وأهمها سؤال حسن
الخاتمة والمغفرة ثم يسأل النبي صلى الله عليه وسلم الشفاعة فيقول
يا رسول الله أسألك الشفاعة وأتوسل بك إلى الله أن أموت مسلما على
ملتك وسنتك وبالكريم ... إلى قدرك قال بعض من
أدركته يقول بلغنا أنه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم
وتلا هذه الآية إن الله وملائكته يصلون على النبي ثم قال صلى الله
عليك يا محمد سبعين مرة ناداه ملك صلى الله عليك يا فلان
ولم تسقط له حاجة هذا وليبلغ سلام من أوصاه بتبليغ السلام فيقول
السلام عليك يا رسول الله من فلان بن فلان يسلم عليك يا رسول
الله روي أن عمر بن عبد العزيز كان يوجه بذلك ويرسل البريد
من الشام إلى المدينة الشريفة لذلك ويستحب إذا عزم على الرجوع
إلى أهله أن يودع المسجد بصلاة ويدعو بعدها بما أحب وأن
يأتي القبر الكريم فيسلم ويدعو بما أحب لوالديه وإخوانه وأولاده
وأهله وماله ويسأل الله تعالى أن يوصله إلى أهله سالما غانما

عافية من بلاء الدنيا والآخرة ويقول غير مودع يا رسول الله ويسأل الله
إن شاء الله أن يرده إلى حرمه وحرم نبيه في عافية فليكثر دعاها
بذلك في الروضة الشريفة عقيب الصلوة وعند القبر وفي فتاوى قاضي خان
من نوى به واذا اتى المدينة ليشتد لزيارة قبر النبي صلى الله عليه
وسلم يأتيها بالسكينة والوقار والهيبة والإجلال لأنه محل رسول
الله صلى الله عليه وسلم ومهبط الوحي ونزول الملائكة وروى
أنه ينزل كل يوم سبعون ألف ملك يحفون بالقبر إلى قيام
الساعة يبكون فإذا وقف هناك فليقف عند وجه النبي عليه
السلام ثم يقول السلام عليك يا رسول الله ورحمته وبركاته
أشهد أنك يا رسول الله قد بلغت الرسالات وأديت الأمانة ونصحت
الأمة وجاهدت في أمر الله حتى قبضك الله تعالى حميدا محمودا فجزاك
الله عن صغيرنا وكبيرنا خير الجزاء وصلى عليك أفضل الصلوة وأزكاه
اللهم اجعل نبينا يوم القيمة أقرب النبيين وأعطه الدرجة الرفيعة والوسيلة وابعثه
والفضل والفضيلة وأوردنا حوضه واسقنا بكأسه وارزقنا شفاعته
واجعلنا من رفقائه يوم القيمة اللهم لا تجعل هذا آخر العهد من قبر نبينا
عليه السلام وارزقنا العود إليه يا ذا الجلال والإكرام ويدعو
لصاحبيه أبي بكر وعمر فيقول السلام عليكما ويسأل حاجته ويدعو ل
لمن أوصاه وينبغي أن يدعو ولا يتكلف السجع فإنه يؤدي إلى الإخلال
بالخشوع وحكى جماعة منهم الإمام أبو نصر بن الصباغ في الشامل

الحكاية المشهورة عن العتبي واسمه محمد بن عبيد الله بن عمرو بن عتبة بن ابي
بن سفيان بن صخر بن حرب توفي في سنة ثمان وعشرين ومائتين
وذكرها ابن النجار وابن عساكر وابن الجوزي عن محمد بن حرب الهلالي
قال اتيت قبر النبي صلى الله عليه وسلم فزرته وجلست بحذائه فجاء
اعرابي فزاره ثم قال يا خير الرسل ان الله انزل عليك كتابا صادقا
قال فيه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم الاية وقد جئتك مستغفرا من ذنبي مستشفعا بك
الى ربي وانشا يقول يا خير من دفنت في القاع اعظمه فطاب من طيبهن
القاع والاكم نفسي الفداء لقبر انت ساكنه فيه العفاف وفيه الجود والكرم
ووقف اعرابي على قبره الشريف فقال اللهم انك امرت بعتق العبيد
وهذا حبيبك وانا عبدك فاعتقني من النار على قبر حبيبك فهتف به هاتف
يا هذا تسال العتق لك وحدك هلا سالت لجميع الخلق اذهب فقد اعتقناك
من النار وهو في المواهب ونقل ايضا وقف حاتم الاصم على قبره صلى
الله عليه وسلم فقال يا رب انا زرنا قبر نبيك فلا تردنا خائبين فنودي
يا هذا ما اذنا لك في زيارة قبر حبيبنا الا وقد قبلناك فارجع انت ومن معك
من الزوار مغفورا لكم وقال ابن ابي فديك سمعت بعض من ادركت يقول
بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم فتلا هذه الاية
ان الله وملائكته يصلون وقال صلى الله عليك يا محمد حتى يقولها
سبعين مرة ناداه ملك صلى الله عليك يا فلان ولم تسقط له حاجة قال
الشيخ زين الدين المراغي وغيره والاولى ان ينادي يا رسول الله

وان كانت الرواية باطلا انتهى قد نبهت على ذلك مع مزيد بيان فى كتاب
لوامع الانوار فى الادعية والاذكار بازيد ويكثر الدعاء والتضرع ويجدد
التوبة فى حضرته الكريمة ويسال الله تعالى بجاهه ان يجعلها توبة نصوحا
ويكثر من الصلوة والسلام على رسول الله بحضرته الشريفة حيث يسمعه
ويرد عليه وبازيد وينبغى للزائر ان يكثر من الدعاء والتضرع والاستغاثة
والتشفع والتوسل به صلى الله عليه وسلم فجدير لمن استشفع به ان
يشفعه الله واعلم ان الاستغاثة هى طلب الغوث فالمستغيث طالب من
المستغاث له ان يحصل له الغوث منه فلا فرق بين ان يعبر بلفظ الاستغاثة
والتوسل والتشفع او التوجه لانهما من الجاه والوجاهة ومعناه علو القدر
والمنزلة وقد يتوسل بصاحب الجاه الى من هو اعلى منه ثم ان كلا من الا
ستغاثة والتوسل والتشفع والتوجه بالنبى صلى الله عليه وسلم كما
ذكره فى تحقيق النصرة ومصباح الظلام واقع فى كل حال قبل خلقه وبعد
خلقه فى مدة حياته فى الدنيا وبعد موته فى مدة البرزخ وبعد البعث
فى عرصات القيمة واما الحالة الاولى فحسبك ما قدمته فى المقصد الاول
من استشفاع ادم عليه السلام به لما اخرج من الجنة وقول الله تعالى
له يا ادم لو استشفعت الينا بمحمد فى اهل السموات والارض لشفعناك وفى
حديث عمر بن الخطاب رضى الله عنه عند الحاكم والبيهقى وغيرهما وان
سالتنى فقد غفرت لك ورحم الله ابن جابر حيث قال به قد اجاب الله
ادم اذ دعا به ونجى فى بطن السفينة نوح وما ضرت النار الخليل لنوره

ومن اجله نال الفداء ذبيح واما التوسل به بعد خلقه في مدة حياته
فمن ذالك الاستغاثة به عليه السلام عند القحط وعدم الامطار
وكذلك الاستغاثة به من الجوع ونحو ذالك مما ذكرته في مقصد المعجزات
ومن ذالك استغاثة ذوي العاهات به وحسبك ما رواه النسائي
والترمذي عن عثمان بن حنيف ان رجلا ضريرا اتاه صلى الله عليه
وسلم فقال ادع الله ان يعافيني قال فامره ان يتوضأ فيحسن وضوءه
ويدعو بهذا الدعاء اللهم اني اسألك واتوجه اليك بنبيك محمد
نبي الرحمة يا محمد اني اتوجه بك الى ربي في حاجتي لتقضى لي اللهم
فشفعه في وصححه البيهقي وزاد فقام وقد ابصر واما التوسل به صلى الله
عليه وسلم بعد موته في البرزخ فهو اكثر من ان يحصى او يدرك باستقصا
وفي كتاب مصباح الظلام في المستغيثين بخير الانام للشيخ الامام ابي
عبد الله النعمان طرف من ذالك ولقد كان حصل لي داء اعيى دواءه من
الاطباء واقمت به سنين فاستغثت به صلى الله عليه وسلم ليلة الثا
والعشرين من جمادى الاولى سنة ثلاث وتسعين وثمانمائه بمكة
زادها الله شرفا ومن علي بالعود اليها في عافية بلا محنة فبينما انا
نائم اذا رجل معه قرطاس كتب فيه هذا دواء لداء احمد بن القسطلا
من الحضرة الشريفة بعد الاذن الشريف النبوي ثم استيقظت فلم اجد بي
شيئا مما كنت اجده وحصل الشفاء ببركته النبي صلى الله عليه
وسلم ووقع لي ايضا في سنة خمس وثمانين وثمانمائه في طريق مكة

بعد رجوعي من الزيارة الشريفة النبوية لقصد مصر اذ صرعت بها دشنا
عن الجنة واستمر بها اياما فاستشفعت به صلى الله عليه وسلم
في ذلك فاتاني ات في منامي ومعه الجني الصارع لها فقال قد
ارسله لك النبي صلى الله عليه وسلم فعاتبته فحلفته ان لا
يعود اليها ثم استيقظت وليس بها قلبه فكانما نشطت من عقال
ولا زالت في عافية من ذلك حتى فارقتها بمكة سنة اربع وتسعين
وثمانمائة والحمد لله رب العلمين واما التوسل به صلى الله عليه وسلم
في عرصات القيمة فمما قام عليه الاجماع وتواترت الاخبار في
حديث الشفاعة فعليك ايها الطالب ادراك السعادت والمومل
لحسن الحال في حضرت الغيب والشهادة بالتعلق باذيال لطفه وكرمه والتطفل
على موايد نعمه والتوسل بجاهه الشريف والتشفع بقدره المنيف
فهو الوسيلة الى نيل المعالى واقتناص المرام والمفزع يوم الجزع والهلع
لكافة الرسل الكرام واجعله امامك فيما نزل بك من النوازل و
امامك فيما تحاول من القرب والمنازل فانك تظفر بالمراد باقصاه
وتدرك رضا من احاط بكل شيء علما واحصاه واجتهد ما دمت بطيبة
الطيبة حسب الامكان في تحصيل انواع القربات ولازم قرع ابواب
السعادات باظافير الطلبات وارق في مدارج العبادات ولج في
سرادق المرادات ودرباب استقنا نوشته وروى ابن ابي شيبة باسناد
صحيح من رواية ابي صالح السمان عن مالك الدار قال اصاب الناس

قحط فی زمن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فجاء رجل الی قبر النبی صلی الله
علیه وسلم فقال یا رسول الله استسق لامتک فانهم قد هلکوا
فاتی الرجل فی المنام فقیل ایت عمر الخ در عقود الجمان فی مناقب النعمان
می نویسد لم یزل العلماء وذو الحاجات یزورون قبر الامام ابی حنیفة
رضی الله عنه ویتوسلون الی الله تعالی فی قضاء حوائجهم ویرون
نجح ذالک منهم الامام الشافعی یقول انی لاتبرک بابی حنیفة واجئ
الی قبره یعنی زائرا فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین وجئت الی
قبره وسالت الله عنده فما یبعد حتی تقضی قلت وذکر شیخ شیوخنا
امام الولایة الزاهد الولی لله الشیخ شهاب الدین الاشیطی فی بعض
مصنفاته وغالب ظنی انه فی شرح خطبة منهاج النووی ان الامام
الشافعی صلی الصبح بمقام الامام ابی حنیفة فلم یقنت فی صلوة الصبح فقیل
له فی ذالک فقال تادبا مع هذا القبر الخ شاه ولی الله در کتاب قرة العینین فی
تفضیل الشیخین نوشته نوع چهلم اشارة فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مقام
منام که استسقا از عمر طلب کند از حدیث مالک قال اصاب الناس قحط فی زمن
عمر رضی الله عنه فجاء رجل الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فقال
یا رسول الله استسق لامتک فانهم قد هلکوا قال فاتاه رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی المنام فقال ایت عمر فمره ان یستسقی
للناس فانهم سیسقون الخ رواه ابو عمر فی الاستیعاب واضح باد که نقل
از شاه ولی الله دهلوی ومن دونه کردیم همه الزاما است نه احتجاجا ملا علی قاری در مرقاة شرح

مشکوة در حال محمد اسمعیل بخاری مینویسد و لبعد نحو سنین من موته استسقی اهل
سمرقند مرارا فلم یسقوا فقال بعض الصالحین لقاضیها اری ان تخرج
بالناس الی قبر البخاری وتستسقی عنده فعسی الله ان یسقینا ففعل
وبکی الناس عند القبر وتشفعوا بصاحبه فارسل الله تعالی من السماء ماء
غزیرا اقام الناس من اجله سبعة ایام لا یستطیع احد نحو الوصول الی
سمرقند و در حال مسلم مینویسد قال شیخ مشائخنا علامة العلماء المتبحرین
شمس الدین محمد بن الجزری فی مقدمة شرحه للمصابیح المسمی بتصحیح
المصابیح انی زرت قبره ورایت اثار البرکة ودعاء الاجابة فی [illegible] و در
حال امام ابو حنیفه می نویسد [illegible] قبرها [illegible] و تبرکات و [illegible]
الشافعی بعد ازاد قبره وصلی عنده رکعتین فلم یرفع فی التکبیر وفی
روایة ان الرکعتین کانتا للصبح وانه لم یقنت فقیل له فی ذلک فقال
ادبا مع هذا الامام اکثر من ان تظهر خلافه بحضرته و در حال [illegible]
الولید و اسلوبهم وفاته [illegible] وقبره ظاهر [illegible] زیارت [illegible]
تبرک به و [illegible] یاد کرد این قدر [illegible]
العقیده [illegible] دیگر هنگام مناظره با علما [illegible] دیگر می روند [illegible]
اکثر از ایشان شنیده ام که میگویند که استعانت بغیر خدا [illegible] باشد یا
ملک باشد یا جن [illegible] باشد یا قریب مرده باشد یا زنده [illegible] شرک [illegible]
استعانت و بعضی امور ظاهره از مردمان حاضرین مثل [illegible]
از حکم شرک بودن مستثنی است فاما هنگام مناظره میگویند که ما [illegible]

نزد قبر نمیکنیم بلکه دور از قبر امنع میکنیم و عجیب که در ماة مسایل آب از سر یکنشت
گذرانیده در اربعین بیک نیزه رسانیده ما هم اهتمام استمداد عند القبر زیاده نمودیم
حالا میگوئیم چنانچه تفصیل در معنی استمداد و توسل که اول ندای نبی و ولی و آن
شرک فنا فی ندای خدا و آن جایز که بعضی از ایشایان در بعضی اوقات
متصور میشوند محض اختراع این فرقه محدثه است مخالف عرف و شرع از هیچ جا اصلی
برای آن یافته نمیشود بلکه عدم تفرقه از کلام شیخ عبد الحق و شیخ الاسلام هم موافق
نقل مجیب بمطابه و از مواهب لدنیه ذکر کردیم و در شرح اذکار مذکور و لا فرق بین ذکر
التوسل والاستغاثة والتشفع والتوجه به صلی الله علیه وسلم
وکذا بغیره من الانبیاء وکذا الاولیاء محمد بن اسمعیل بخاری در کتاب
الجهاد ترجمة الباب من استعان بالضعفاء والصلحاء منعقد ساخته و برای اثبات آن
حدیث جواز توسل بصلحا آورده سبحان این تفرقه تا حال کسی از اسناد آن بجز شیوخ نجد مثل مولوی
اسمعیل و مولوی عبد الحی و امثالهما بجائی نرسانیده است انچه سر دست ازین قسم منقول
است به تحریر می آید در حصن حصین می نویسد من کانت له ضرورة فلیتوضأ
فیحسن وضوءه ویصلی رکعتین ثم یدعو اللهم انی اسألك واتوجه الیك
بمحمد الی ربی فی حاجتی هذه لتقضی لی اللهم فشفعه فی ملا قاری در شرح یا محمد
می نویسد التفات الیه وتضرع لدیه لیتوجه بوجهه الی
الله ویعنی السایل عما سواه وعن التوسل الی غیر مولاه
قائلا انی اتوجه بك و در شرح انی اتوجه بك می
نویسد الباء للاستعانة و در شرح لتقضی مینویسد بصیغة المجهول و با

میگوید فی نسخة بصیغة الفاعل ای لتقضی الحاجة لی والمعنی لتکون بسبب
لحصول حاجتی ووصول مرادی والاسناد مجازی مخالفین درین
حدیث دعوی اختصاص جواز خواندن الی بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند
واین ادعای شان در جنب مثل صاحب حصن حصین وغیره که حکم بعموم کردند قابل
اعتبار نیست چه صاحب حصن حصین میگوید من کانت لضرورة وقطع میکند این شجره
خبیثه سوء عقیدت را از بیخ و بن آنچه طبرانی در معجم کبیر از عثمان بن حنیف روایت نموده
که در خلافت عثمان بن عفان حاجتمندی را تعلیم نمود و اجازت داد چنانچه این
قصه در ماسبق بتفصیل گذشت ببینید که عثمان بن حنیف رض که راوی حدیث است
بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم بحاجتمندی اجازت داد آن شخص بران
عمل نمود و مطلبش برآمد و در حصن حصین آمده اذا انفلتت دابة فلیناد اعینونی
یا عباد الله رحمکم الله وان اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی
یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی وقد جرب ذلک مخالفین
درین حدیث بدو طور تغلیط میکنند اول جرح موقوف بودن این حدیث که صاحب حصن
حصین علامت موقوف نوشته است دیگر تصرف در معنی که از عباد الله اشیاء موجود
مراد اند وغرض تعلیم آنست که اگر نام کسان دانسته باشد بنام شان بخوانند و اگر ندانسته باشد
باینطور بخوانند واین هر دو امر بی اصل محض چه موقوف صرف رحمکم الله است بروایت
ابن ابی شیبة ولفظ اذا انفلتت دابة فلیناد اعینونی یا عباد الله موقوف
نیست بلکه مرفوع است بروایت بزار و نوشتن صاحب حصن حصین لفظ ز علامت بزار قبل
از رحمکم الله ونوشتن مو علامت وقف است وص علامت مصنف ابن ابی شیبه

بعد ازان صریح دلالت بران میکند وروایت ثانی از طبرانی است وآن هم مرفوع پس ثابت
شد که جرح مجروح است وبمیان تصرف در معنی حدیث که آخر عبارت حدیث ازان ابا
میکند ملا علی قاری در شرح می نویسد اعینونی یا عباد الله المراد بها الملئکة
او المسلمون من الجن او رجال الغیب المسمون بالابدال انتهی رواه البزار
عن ابن عباس وروی ابن السنی عن ابن مسعود مرفوعا اذا انفلتت دابة
احدکم بارض فلاة فلیناد یا عباد الله اعینونی فان لله تعالی عبادا
فی الارض تحبسه قلت حکی لی بعض شیوخنا الکبار فی العلم انفلتت
له دابة اظنها بغلة وکان یعرف هذا الحدیث فقال فحبسها الله
علیهم فی الحال وکنت انا مرة مع جماعة فانفلتت منها بهیمة وعجزوا
عنها فقلته فوقفت فی الحال بغیر سبب سوی هذا الکلام ذکره النووی
فی الاذکار ورحمه الله هو مصرح روی ابن ابی شیبة هذه الزیادة
موقوفا من قول ابن عباس رض ودر شرح حدیث ثانی بعد ازین می نویسد رواه
الطبرانی عن زید بن علی عن عتبة ابن غزوان عن نبی الله صلی الله
علیه وسلم انه قال اذا اضل احدکم شیئا او اراد عونا وهو بارض
لیس بها انیس فلیقل یا عباد الله اعینونی فان لله عبادا لا نراهم
وقد جرب ذلک ای ذلک مجرب محقق ای رواه الطبرانی من
حدیث عتبة بن غزوان ام قال بعض العلماء الثقات حدیث حسن
یحتاج الیه المسافرون وروی عن المشایخ انه مجرب قرن بها النجح ذکره
[illegible] مولوی عبد الحی در رد استعانت فتوی نوشته وبران خواتیم [illegible]

فرقه مبتدعه بنام احمد الله و محمد حسن انصاری و وحید الدین و محمد یوسف و نصیر الدین
کشمیری و محبوب علی و خدا بخش و مفتی شهاب الدین و محمد مصطفی و هدایت احمد و الهی بخش
مفتی و اسمعیل دهلوی و خلیل الدین و محمد عمر غازیآبادی و محمد صلاح فتحپوری و مولوی
محمد یعقوب و سعادت علی سهارنپوری و مولوی محمد باد شاه و وحید الدین و عبد الله خان و قلندر علی
و محمد یحیی و امین الدین ساکن کانپور و نظام علی و قمر الدین نجاریوری و ابو القاسم مرادآبادی
سعید الدین محمد حیات الله سراج الدین علاء الدین هدایت علی وکیل انگریزی ثبت در آن
نمیبودند و اگر بالفرض این روایت از قسم صحاح بود پس حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف
است و حدیث موقوف در تمسک منحط است به نسبت مرفوع انتهی از اینجا معلوم شد که دعوی
دروغ و نقل بی اصل و حکم خلاف واقع خاصه ذات نجیب نیست بلکه خاصه صنف فرقه مبتدعه
است حدیث مرفوع را برای اثبات هوای نفسانی خود موقوف نوشتن و برای خواهش
ثبت کردن و بزعم خود داد دین داری دادن بجز این فرقه از دیگری محال اگر دیده و دانسته چنین
کردند معاذ الله معاذ الله و اگر از راه جهالت است و ظاهر حال اکثر اهل خاتم همین که علم و فهم ندارند
باعتماد مبتدعه اول برای نمود خود مهر کردند و رجوع بکتاب ننمودند همه بیجاست بی نقل و تصحیح
بهر تقدیر چه ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب روایت نموده که نابغه جعدی صحابی رضی الله عنه
در بصره هنگام حکومت ابو موسی اشعری رضی الله عنه هرگاه که در قصه جرائی ده تازیانه خورده
چند اشعار گفته و خواند یکی از آن این است فیا قبر النبی صلی الله علیه وسلم و
صاحبیه الا یا غوثنا لو تسمعونا و در فتاوی حجریه که از کتب معتبره فقه حنفی است
و صاحبش استاد صاحب در المختار از آن نقل بسیار است می نویسد اما قولهم
یا شیخ عبد القادر هو نداء و اذا اضیف الیه شیئاً لله فهو

طلب شيء اكراما لله فما الموجب لحرمته ولا يجوز الا عن ارتياب في قيد الشرايد
ونظم الفرايد ومن قال شيئا لله بعض يكفر ولا وجه لذلك وكيف ذلك مع
قولهم لا يخرج المؤمن الا بجحود ما ادخله وقولهم الكفر شيء عظيم فلا
يكفر المسلم اذا اختلف فيه ولو برواية ضعيفة ومعاذ الله ان يوجد
الكفر بذلك وقد قال شارحه ينبغي ان يرجح فيها عدم الكفر ووجه
التكفير بانه طلب شيء لله وهو جل وعلا غني عن كل شيء والكل محتاج
اليه وهذا لا يخطر في خاطر احد فان ذكره للتعظيم كما في قوله تعالى
فان لله خمسه ومثاله كثير مولوي رفيع الدين در رساله اسرار المحبة نوشته
المحبة مع الاحياء الحاضرين باتيانه عاجلا واجلا واما مع الاموات ط
فنافعة في الاصل الانتهائية بشرط الاهلية والايمان واما في العاجل فتيسر
دوام التوجه وتخلية القلب معه في الخلوات وملازمة ذكره ولانه
الدعاء له والبر معه بارسال الثواب اليه والاحسان الى اهله فقلت
كثيرا ما نفتح باب الاويسية ويعطي منفعة الصحبة در شفاء قاضي عياض
منقول است ان عبد الله بن عمر خدرت رجله فقيل له اذكر احب الناس
اليك نزل عنه فصاح يا محمد الشاه ولي الله والشاه عبد العزيز در قصيده
اطيب النغم يا مسكويه وصلى عليك الله يا خير خلقه ويا خير مامول ويا خير
واهب ويا خير من يرجى لكشف رزية ومن جوده قد فاق جود السحائب
واشهد ان الله راحم خلقه وانك مفتاح لكنز المواهب انك
على المرسلين مكانة وانت لهم شمس وهم كالكواكب وانت شفيع

لی شفیعا یوم لا ذو شفاعة بمغنی کما اتی سواد بن قارب انت مجیبی من نجوا
صلیة اذا انشبت فی القلب شر المخالب فما انا اخشی اذ مد مد لمهمة
ولا انا من ریب الزمان براهب فانی منکم فی قلاع حصینة وجنة
تاباه من سیوف المحارب شاه ولی الله در انتباه می نویسد اخبرنی الشیخ
ابو طاهر عن النقاشی انه کتب الی النبی صلی الله علیه وسلم کتابا
فی بعض مهماته صورته یا رسول الله صلی الله علیک انت اقرب
الی من ام هذا فبحق قربک منی وان بعدت لما تشفعت فی سوقی
قضاء حاجتی کلها الدنیویة والاخرویة لی ومن احب امین الخ وهم در
کتاب مذکور نوشته بعض اصحاب طریقه قادریه برای حصول مهمات ختم باین طور میکنند
اول دو رکعت نفل بعد ازان یکصد و یازده بار درود بعد ازان یکصد یازده بار کلمه
تمجید و یکصد یازده بار شیئا لله یا شیخ عبد القادر جیلانی الخ واضح باد که نام
کتاب مذکور انتباه فی سلاسل اولیاء الله نهاده و موضوع کتاب حالات و کلمات سلاسل
اولیاست و اثبات نسبت خود بسلاسل و بر نقل ختم ایراد نکرده پس مسلم بودن آن نزد
مصنف ظاهر است وهم در کتاب مذکور نوشته بدانکه ذکر برای کشف قبور اول چون در مقبره
در آید دوگانه برای روح آن بزرگوار ادا کند اگر سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم
اخلاص والا در هر رکعت سوره اخلاص پنج بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار
آیة الکرسی و بعضی سورها بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و دران تکبیر
بخواند و آغاز از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و باید نزدیک روی میت بنشیند و بگوید
یا رب بیست و یکبار بعده اول طرف آسمان بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح

باوا هم که انشراح یابد این ذکر بکند انشاء الله تعالی کشف قبور که شغلی است [illegible]
و در بیعات و در انواع علاج هر چه بعض نوشته ایم آنرا با رواج طلب مشایخ شده بود
و برای ایشان نامنحصر انداند با پیشتر ایشان [illegible] و از انجا انجذاب [illegible]
از [illegible] **سوال** بت پرستی معلوم است همه واضح صحیح کرده که
لکن قبر پرستی گفته که اگر [illegible] خدا او نسبت پرستش کنند البته شرک است و الا صحیح
فیه [illegible] پرستش نماید چگونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید منقول آمده که از غیر خدا [illegible]
یا زین پرست گفت که بی ایشان [illegible] سوال می نماید عالم گفت که بی نوع [illegible]
ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل انبیا و اولیاء وغیره [illegible] قدر [illegible]
بت پرست گفت [illegible] از اهل قبور [illegible] شفاعت [illegible] طلبید باید که امر [illegible] شرک [illegible]
القصه [illegible] از اهل قبور است همان قسم مقصود من هم از صورت انبیا و اولیاء
حسب ظاهر قوت اهل قبور را زنده بینند و اگر میگویی که بقوت باطن اهل قبور [illegible]
حاجات [illegible] میگوییم [illegible] از بتان هم [illegible] حاجات [illegible] شود آنرا میگوید که این
میگوییم که از خدا برای ما شفاعت بخواهند من هم از بتان همین [illegible]
که جواز استمداد از اهل قبور ثابت شد پس بعض سلیمی ضعیف الاعتقاد [illegible] پرستش
و شانی و غیره چگونه باز خواهند آمد **جواب** درین سوال چند جا اشتباه واقع
ان چند جا احتراز باید [illegible] الحال بفضل الهی جواب سوال بخوبی واضح خواهد شد اول
آنکه خواستن چیزی دیگر است و پرستش چیزی دیگر عوام مسلمین [illegible]
از اهل قبور [illegible] میخواهند و پرستش نمیکنند و بت پرستان [illegible] میخواهند و پرستش
میکنند پرستش آنست که سجده بکند یا طواف نماید یا نام او را بطریق [illegible] ورد سازند

یا قبح جانور بنام او کشند یا خود را بنده فلانی بگوید و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این
چیزها بعمل آرد فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می برآید دوم آنکه مدد خواستن دو طور میباشد
یکی آنکه مدد خواستن از مخلوق مثل آنکه از امیر و بادشاه نوکر و گدا در مهمات خود مدد میجویند
و عوام الناس از اولیا میخواهند که از جناب الهی فلان مطلب مارا درخواست نمایند این
نوع مدد خواستن در شرع از زنده و مرده جایز است دویم آنکه بالاستقلال مطلبی که
بجناب الهی دارند مثل دادن فرزند و یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند اینها
چیزهایی آنکه دعا و سوال از جناب الهی در نیت منظور باشد از مخلوق درخواست نماید این نوع
حرام مطلق بلکه کفر است اگر مسلمانان کسی از اولیای مذهب خود خواه زنده باشد خواه مرده
این نوع مدد خواهد از دایره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد را
از معبودان باطل خود میخواهند و آن را جایز میشمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان
خود شفاعت میخواهم چنانچه شما از پیغمبران و اولیا شفاعت میخواهید پس درین کلام هم دجل
و تلبیس است زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمیدانند و در دل خود تصور میکنند پس معنی
شفاعت سفارش است و سفارش آنست که هر کس مطلب کسی را از پیش خود بعرض و معروض
ادا سازد و بت پرستان در وقت درخواست مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمیگویند که سفارش
ما بحضور پروردگار جل و علی نمایید و مطلب مارا از جناب او تعالی برآرید بلکه از بتان خود درخواست
مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هرچه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من هم از مورتهای
کهنیا و کالکا ست نیز خطا در خطا است زیرا که ارواح را تعلق با بدان خود که در قبور مدفون اند البته
می باشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها از طرف خود صورت سنگها و درختان
اختراع نموده قرار میدهند که صورت فلان است بلی آنکه آن را تعلق با آن ارواح باشد این

قرار داد افترای را هیچ اثر نیست آری حاجت روائی بندگان خالق اکبر از راه رعایت خود پیغمبر یا
ایشان می فهمند که از طرف ایشان این فایده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب والخفیات است حاجت
بندگان خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از هر طرف که خواهند مطلب
ایشان را با ایشان میدهد چنانچه پدر مشفق حاجت پسر خود را که صغیر السن است میداند وقتیکه
از خدمتگار و دایه چیزی میطلبد باو میدهد حالانکه خدمتگار و دایه مقدور ندارند همچنین است حال
ایشان بلکه حال اهل قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام و آنچه مرقوم شده که پس هرگاه که جواز
استمداد از اهل قبور ثابت شد و بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش ستیلا و مثا
چگونه باز خواهند آمد پس فرق درمیان استمداد از اهل قبور و پرستش ستیلا و مثانی بچند
وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و ستیلا و بهوانی موهوم
محض اند وجود آنها معلوم نیست بلکه ظاهراً خیال بندی این مردم است دوم آنکه مثانی و ستیلا
بر تقدیر وجود اینها از قبیل ارواح خبیثه و شیاطین اند که کمر بایذای خلق بسته اند اینها را
با ارواح طیبه انبیا و اولیا چه مناسبت سیوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعاست که از
جناب الهی عرض کرده مطلب ما را برآرند و پرستش این چیزها بنا بر اعتقاد استقلال و قدرت
اوست که کفر محض است انتهی باید دانست که غرض از نقل این استفتا الزام مجیب است
صرف در باب استمداد و تفسیر عزیزی در تفسیر سوره انشقت نوشته اول حالتی که بمجرد جدا شدن
روح از بدن خواهد شد فی الجمله اثر عبادت سابقه و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنای جنس
خود باقی است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر که چیزی
ازین طرف و چیزی از آنطرف دارد و درین حالت حالت انکشاف نیکیها و بدیها است
و مدد زندگان درین حالت زودتر میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف می باشند

وچنان گمان می برند که هنوز زنده اند ولهذا در حدیث شریف در حال قبر وارد است که مرده مسلمان
در آنجا میگوید دعوانی اصلی ونیز وارد است که مرده دران حالت مانند غریقی است که انتظار
فریادرسی می برد وصدقات وادعیه وفاتحه درین وقت بسیار بکار او می آید وازینجاست که طوائف
بنی آدم تا یکسال وعلی الخصوص تا یک چله بعد فوت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند
وروح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب در عالم مثال ملاقات زندگان میکند وما فی الضمیر
خود اظهار میکند وسوم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه ومید بدو
عظیم در مشاهده کیفیات ملکوت حاصل گردد وقوی مدرکه ومتصرفه ازین عالم گسسته شده باطن
متوجه میگردد حس وحرکت معنوی او ازین جهان مطلق بیکار میشود واین حالت عوام مردگان
است وبعض از خواص اولیا را که جارحه تکمیل وارشاد بنی نوع خود گردانیده درین حالت تصرف
در دنیا داده واستغراق اینها بجهت کمال وسعت مدارک اینها مانع توجه باین سمت نمیگردد
واویسیان تحصیل مطلب کمالات باطن از اینها می نمایند وارباب حاجات ومطالب حل مشکلات
خود از اینها میطلبند ومی یابند وزبان حال اینها دران وقت هم مترنم باین مقالات است
من آیم بجان گر تو آئی بتن انتهی ملتقطا ودر تفسیر ثم اماته فاقبره نوشته که دفن کردن گویا
مسکنی برای روح ساختن است بنابرین است که اولیای مدفونین ودیگران را انتفاع واستفاده
جاریست واینها را افاده واعانت نیز متصور ودر تفسیر سوره فاتحه در فضائل انبیا وصدیقین وشهدا
وصالحین نوشته که برکت در کلام ودر انفاس ودر افعال ودر حرکات ایشان ودر صحبت
ایشان ودر اولاد ونسل ایشان ودر زیارت کنندگان شان پی در پی ظاهر میگردد ونزد خود
ایشان را جاهی ومرتبه می بخشد که دعای شان مستجاب میشود واگر مردمان بایشان توسل
نمایند حاجت او روا میگردد وخصوصیات وعلو مکان ایشان را در عالم برزخ وموافقت دنیا است

[illegible] اند از آن قبیل نیست که عوام مومنین بیان استدلال توانند کرد
[illegible] مشاهده آن عوالم انتهی و در اصطلاح اقسام شرک نوشته اصلاح قسم سیوم
تحصیل ربط بارواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند و در ترویج
خود و دیگر تعلق بآن متشفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت و ارسال
ثواب صدقات برای آن ارواح منظور میدارند و مولوی رفیع الدین صاحب در رساله
نذر می نویسند مسئله اول اگر لفظ نذر که اینجا مستعمل میشود بمعنی نذر شرعیست چه عرف
[illegible] بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند نذر شرعی قسمی از آن کاهی میباشد
و حاصل آن نذر این است که اگر تحقیق محض برای اولیاست حرام است که واهل به لغیر
الله و نیز قضای حاجت باستقلال از کسی خواستن و او را مالک نفع و ضر خود
[illegible] این نوعی از شرک و اگر بصورت است حقیقة در واقع بیکی از سه وجه مباح
[illegible] اگر خالص برای خدا تعالی است و ایشان مصرف محض گویا میگوید الهی
[illegible] حاصل شود نذر تو برای خدام الصالح رسانم دویم اگر ایشان را شفیع سازند
و گویا میگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود
طرف تو در جناب الهی برای این مشکل اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب این عاید بشما
شود و این معنی جواز دارد چرا که جناب نبوت مآب صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المومنین
علی مرتضی رضی الله عنه [illegible] میفرمودند که تا زنده باشی از طرف من قربانی کرده باشی
و [illegible] عباده را فرمودند چاهی بنا کن و بگو هذه لام سعد سیوم اگر آن بزرگ را
[illegible] الهی وسیله سازد گویا میگوید الهی برکت فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی
[illegible] رضای [illegible] صاحبی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی

اینقدر مال برای تو بدهم و ثواب آن بخواه روح آن بزرگ سازم تا از بره احسان ما بآن
بزرگ خود خشنود شوی و این هم است که مذهب حنفیه است که للانسان ان یجعل
ثواب نافلة لمن شاء انتهی پس از آنچه مذکور شد ثبوت استعانت قولا و فعلا
و تقریرا از جماعه صحابه و تابعین و تبع تابعین و ایمه مجتهدین و فقها و محدثین متقدمین و متاخرین
گردیده عمر فاروق رضی الله عنه و علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و عبد الله ابن مسعود رضی الله
عنه و عثمان ابن حنیف رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه و نابغه جعدی رضی الله عنه و عقبه
بن غزوان رضی الله عنه و حسن بصری و محمد بن المنکدر و امام علی موسی رضا علیه السلام
و امام مالک و ابن ابی فدیک استاد امام شافعی و حاتم اصم و ابن ابی شیبه استاد
بخاری و بزار و ابن سنی و امام ابوبکر مقری و ابو الشیخ و ابو بکر اقطع و طبرانی و ابن الجلا
و امام نووی و محمد بن حرب هلالی و حجة الاسلام غزالی و احمد ابن زروق و شیخ ابو العباس
حضرمی و امام ابو نصر صباغ و ابن نجار و ابن عساکر و ابن جوزی و عتبی و امام ابو عبد الله
النعمان و صاحب تحقیق النصره و قاضی عیاض امام تاج الدین سبکی و ابو عمر و صاحب
استیعاب و شمس الدین محمد الجزری و قسطلانی و شیخ ابن حجر و جلال الدین سیوطی
و امام رازی و شارح مقاصد و زین الدین مرغینانی و ابن همام و قاضی خان و صاحب
فصل الخطاب و قاضی سمرقند و صاحب فتاوی خیریه و ملا علی قاری و میرک و شیخ عبد الحق
و جمیع ارباب مذاهب اربعه که تصنیف مناسک کرده اند و شاه ولی الله و مولوی عبد العزیز
و مولوی رفیع الدین و غیرهم و اکثر کلمات طیبات حضرت غوث الثقلین نور الکونین غوث اعظم
محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه و حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره
و امثال سید آدم بنوری که مجیب در رسایل خود باینها استشهاد کرده کو استناد او اعتقاد

اعتقاد اینست که این فرقه را انحرافی است ازین حضرات وطعن برایه سلاسل اربعه شعار
ایشانست با هم چیزی ایراد کنیم یا دفتری میگردد و مجیب را که اصلا ازین امور مبالات نیست
و مأخذ مسایل به محمد عابد سندی انصاری استناد نموده حالانکه جناب محمد عابد
[illegible] که اصل مأخذ مجیب است و فقیر از شاگردان جناب محمد عابد است [illegible] مسایل معتمده خاص [illegible]
[illegible] کلام مجیب کرده ایم و در بلاد هند هم رسیده بعضی نزد فقیر هم موجود [illegible] مسایل بابه الامتیاز مجیب
هم [illegible] مذکوره عامه علمای حرمین و مصر و روم و شام و مغرب تکفیر و [illegible]

سوال سماعت موتی کلام احیاء در شرع جایز است یا گناه کدام گناه

جواب عادت ونیکه کلام سایل آنست که هر جامی پرسد جایز است یا گناه کدام
گناه و بنا بر نیکه کلام خود اینجا نیز می پرسد که جایز است یا گناه والا این مقام پرسیدن
این عبارت نمی رسد زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق با خبار است
که این قول ثابت است یا نی پس جواب این است که نزد اکثر حنفیه سماعت موتی ثابت نیست چنانکه
از کتاب کافی شرح وافی و فتح القدیر حاشیه هدایه صراحة و اشارة که قریب بتصریح است
از عینی و مخلص شرح کنز و کفایه شرح هدایه معلوم میشود چنانچه عبارات ایشان مرقوم میشود و در دیگر
کتب هم موجود بنا بر طول عبارات بر نقل عبارت این پنج کتب اکتفا نموده شد فی الکافی
شرح الوافی فی باب بیان احکام الیمین فی الضرب والقتل وغیر ذلک وحلف
قال ان ضربتک او کسوتک او کلمتک او دخلت علیک او قال
لامرأة وطئتک او قبلتک فعبد حر یتقید بالحیوة حتی لو فعل
هذه الاشیاء بعد الموت لا یحنث لان الضرب اسم لفعل مولم
[illegible] ولا یتالم بضرب بنی ادم وانما ذالک کما نطق به الله تعالی

كما في عذاب القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان اختلفوا فيما بينهم
فقال بعضهم نؤمن باصل العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب
علينا تصديق ما ورد به السنة وهو التعذيب بعد الموت فنؤمن به ولا
نشتغل بكيفيته وعند العامة توضع فيه الحيوة بقدر ما يتألم لا
الحيوة المطلقة وقيل يوضع فيه الحيوة من كل وجه ومعنى الكسوة
والتمليك عند الاطلاق يقال كسى الامير فلانا اى ملكه وهو المراد
بقوله تعالى او كسوتهم والتمليك من الميت لا يتحقق لان الموت ينافي الملك
فلان ينافي التمليك اولى الا ان ينوى الستر فحينئذ يصدق لان فيه تشديدا على نفسه
وقيل ان كان يمينه بالفارسية يحنث لانه يراد به الالباس والمقصود
من الكلام الافهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت قال الله تعالى
انك لا تسمع الموتى فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين لما القوا
في القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على رأس القليب وقال
هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر رضي الله عنه اتكلم الموتى
فقال ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ هذا
عايشة رضي الله عنها قالت كذبتم على رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وقال الله تعالى وما انت بمسمع من
في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان مخصوصا به والغرض من
الدخول عليه الكرامة لتعظيمه او اهانته لتحقيره او زيارته ولا يتحقق
الكل بعد الموت لانه لا يزار الميت وانما يزار قبره قال زيد يكم عن زيادة

القبور فزوروها ولان الميت كالغائب عنه طاف بباب رجل لو بعد من ابرا
نه فهم بها اولى والغرض من الوطى والتقبيل قضاء الشهوة وذا لا يتحقق
بعد الموت انتهى وفي فتح القدير من باب اليمين في الضرب والقتل وغير
ذلك قوله وكذلك الكلام يعني اذا حلف لا يكلمه اتقيد على الحيوة
فلو كلمه بعد موته لا يحنث لان المقصود منه الافهام والموت ينافيه
لانه لا يسمع فلا يفهم واورد انه عليه الصلوة والسلام قال لاهل قليب
بدر هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال
عليه الصلوة والسلام والذي نفسي بيده ما انتم باسمع من هؤلاء
او لا اقول منهم واجيب بانه غير ثابت يعني من جهة المعنى والا فهو في
الصحيح وذلك بسبب ان عائشة رضي الله عنها ردته بقوله تعالى وما
انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وبانه انما قاله على وجه
الموعظة للاحياء لا لافهام الموتى كما روى عن علي رضي الله عنه انه
قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين اما النساء فقد نكحت واما الاموال
فقد قسمت واما الدور فقد سكنت فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم
وبانه مخصوص باولئك تضعيفا للحسرة عليهم لكن يشكل عليهم ما روى انه
عليه السلام قال ان الميت يسمع خفق نعالهم اذا انصرفوا الخ
في كتاب الجنائز من هذا الشرح انتهى اه وفي فتح القدير في كتاب الجنائز
هذا عند اكثر مشايخنا وهو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا
به في كتاب الايمان في باب اليمين بالضرب لو حلف لا يكلمه [illegible]

لا يحنث لانها تنعقد على ما حيث يفهم والميت ليس كذلك احد منهم السمع
واورد قوله عليه الصلوة والسلام في اهل القليب ما انتم باسمع [illegible]
منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة رضى الله عنها قالت كيف
يقول عليه الصلوة والسلام ذلك والله تعالى يقول وما انت بمسمع
من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية عليه الصلوة
والسلام معجزة وزيادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل كما قال على
رضى الله تعالى عنه ويشكل عليهم ما في مسلم ان الميت ليسمع قرع نعالهم
اذا انصرفوا الا ان يخصوا ذلك باول الوضع في القبر مقدمة للسؤال
جمعا بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان تحقيق عدم سماعهم فانه
تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم افادة بعد سماعهم وهو فرع عدم
سماع الموتى انتهى وفي العيني شرح الكنز عبارته هكذا اليمين في الضرب
والقتل وغير ذلك ولو قال رجل ان ضربتك فعبدي حر وان كسوتك
فعلى كذا وان كلمتك فامرأتي طالق وان دخلت عليك فامتي حرة
تتقيد يمينه بالحيوة اي بحيوة المخاطب حتى لو فعل به هذه الاشياء
بعد موت المخاطب لا يحنث لان هذه الاشياء لا تتحقق في الميت لان
الضرب ايقاع الالم وبعد الموت لا يتصور ومن يعذب في القبر توضع
فيه الحيوة على الصحيح وان اختلفوا في كيفيتها الى ان قال والكلام
للافهام فلا يتحقق في الميت فان قلت قال النبي صلى الله عليه وسلم
لقتلى بدر من المشركين هل وجدتم ما وعد ربكم حقا قلت [illegible]

عايشة رضى الله عنها وقالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت
بمسمع من فى القبور ولئن ثبت فهو مختص بالنبى صلى الله عليه وسلم
ويجوز ان يكون ذالك لوعظ الاحياء لا على سبيل الخطاب للموتى
انتهى وفى المستخلص شرح الكنز وقال ان كلمته فعبدى حر وكلمه بعد موته
لا يحنث لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يتحقق فى الميت فان قيل
قد روى ان النبى صلى الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب هم من
اهل البدر من الكفار حين القاهم فى القليب قام على راس القليب وقال عليه
الصلوة والسلام هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم بالميت
يا رسول الله فقال عليه الصلوة ما انتم باسمع من هولاء قلنا هذه
غير ثابت لقوله تعالى انك لا تسمع الموتى وقوله وما انت بمسمع من
فى القبور وان ثبت فهو معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل
بل المقصود من ذالك وعظ الاحياء لا افهام الموتى انتهى وفى الكفاية
شرح الهداية قوله ولك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا او لا يدخل
دار فلان لان المقصود من الكلام الافهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق
بعد الموت فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين لما القوا فى القليب
قام رسول الله صلى الله عليه وسلم براس القليب وقال هل وجدتم
ما وعد ربكم حقا وقال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال ما انتم باسمع
من هولاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ هذا الحديث عايشة رضى الله
عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من فى القبور

قوله ولو كان ذالك معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] وعظ الاحياء لا افهام الموتى ونظيره ما روى ان ابن عمر
رضي الله عنه كان اذا اتى المقابر قال السلام عليكم [illegible]
اما نساءكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت ودوركم فقد سكنت
هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندكم وكان ذالك [illegible]
الاحياء لا على سبيل الخطاب والافادة للموتى قوله [illegible]
[illegible] باب [illegible] عبارات [illegible]
[illegible] كتاب [illegible]
[illegible] ثابت نمی شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبارت فتح القدير [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عليه في دار الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ولا شك
ان اللفظ لا يجوز اخراجه عن حقيقته الا بدليل فتعينت ما قال الكمال
من انه ان كان مات مسلما لم يحتج اليه بعد الموت والا لم يفد لعدم
ان المقصود منه التذكير في وقت تعرض الشيطان وهذا لا يفيد بعد الموت
وقد يختار الشق الاول والاحتياج اليه في حق تذكير تثبيت الجنان بحضرة
السؤال في القبر فالآية مطلقا ممنوع نعم الغاية لا اصالة منتفية
عندي ان يبنى امر تكاليف هذه المسألة هنا عند اكثر مشايخنا هو ان الميت
لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان في باب اليمين بالضرب
لو حلف لا يكلمه فكلمه ميتا لا يحنث لانها تنعقد على ما يفهم والميت
ليس كذلك لعدم السماع واورد قوله عليه السلام في اهل القليب
ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة
رضي الله عنها قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والله تعالى
يقول وما انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك
خصوصية له عليه السلام معجزة وزيادة حسرة على الكافرين وتارة
بانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه ويشكل عليهم ما في مسلم
ان الميت ليسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول
الوضع في القبر مقدمة للسؤال جمعا بينه وبين الآيتين فانه شبه
الكفار في عدم سماعهم فانه تعالى شبه الكفار بالموتى لافادة
بعدم ... صرح بعدم سماع الموتى الا انه على هذا ينبغي التلقين

بعد الموت لانه یکون حین ارجاع الروح فیکون ح لفظ موتاکم فی حقیقة
وهو قول طائفة من المشایخ او هو مجاز باعتبار ما کان نظرا الی انه
الان حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح وعلی کل حال یحتاج
الی دلیل اخر فی التلقین حالة الاحتضار اذ لا یراد المعنی الحقیقی والمجازی
معا ولا مجازیان ولیس یظهر معنی یعم الحقیقی والمجازی حتی یعتبر مستعملا
فیه لیکون من عموم المجاز وشرط استعماله فیهما ان لا یتضادا انتهی
حاصلش اینکه تلقین بعد موت گفته شد که باید کرد بنا بر حدیث لقنوا موتاکم چه موتی در
حقیقت بعد موت هست و نسبت کرده شد این مذهب باهل سنت و جماعت و خلاف آن بسوی
معتزله و گفته شد که امر کرده شود بآن و نهی کرده شود از آن و شک نیست که از لفظ معنی حقیقی
نگرفتن بی دلیل جائز نیست و معنی حقیقی میت مگر بعد موت پس همان متعین شد یعنی مانعی
از اراده معنی حقیقی در اینجا نیست و اینچه در کافی نوشته که اگر مسلمان مرد بعد محتاج تلقین
نیست و گر نه مفید نیست پس آنست که صارف از معنی حقیقی باشد یعنی غرض از تلقین
بعد موت تذکیر میت در وقت تعرض شیطان و این بعد موت مفید نیست که مسلمان محتاج
نیست و غیر مسلمان را فایده نیست و گاه اختیار کرده میشود شق اول یعنی مسلمان را بود
و احتیاج هم هست بسوی تلقین در حق تذکره بنا بر تثبیت دل در وقت سوال پس نفی فایده
مطلقا ممنوع است ارى فایده اصلی منتفی است یعنی گفتن او کلمه طیبه در حیات و ختم
کلام بر و شد ممن آنست که اختیار کردن اکثر مشایخ ما مجاز را در اینجا یعنی در لقنوا موتاکم از
موتی قریب بموت اراده کردن سببی بر آنست که موتی نزد ایشان نمی شنود چنانچه تصریح کرده اند
بآن در کتاب الایمان پس ملخص کلام ابن همام اینکه هر یکی مجاز یعنی ما یعنی تلقین بعد

[illegible] بعضی بتقریر [illegible]

[illegible] تشخیص [illegible]

[illegible] صحت بیت آن را رد نموده پس استشهاد [illegible] القدیر

[illegible] اول و آخر و حصول تعلیلی پس بیت [illegible]

[illegible] کسی از ادوات در تحقیق و استناد بر این تمام نیست باقی ماند

[illegible] التعلیل است چنانچه لفظ کثیر من الفقها [illegible] استشهاد

[illegible] تمام [illegible] المشایخ مستدین [illegible] اقول بیت که این تقدیر

[illegible] لفظ اکثر مشایخنا [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible] بیان [illegible]

[illegible] تصریح [illegible] است معنای

[illegible] بیان است در باب فتح القدیر

[illegible] قال [illegible] المشایخنا [illegible]

[illegible] اذا کان [illegible] من فعله

[illegible] لا یمکن ما یفعل به [illegible] عادته والی

[illegible] لا یجب [illegible]

[illegible] المشایخ نقل نموده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يلقن الميت على مذهب الامام الاعظم والمقتدى الاكرم ومن لا يلقن فهو
على مذهب الاعتزال و علماء اهل سنت كه حديث لقنوا موتاكم را بر تلقين محتضر حمل
كرده و در لفظ موتى مجاز اعتبار نموده اند نزد ايشان وجه اختيار مجاز عدم سماع موتى
نيست بلكه امرى ديگر است و آن اينكه مقصود تلقين كردن لا اله الا الله آخر كلام ميت
است و حاصل نمى شود چنانكه در عينى شرح هدايه مذكور والمراد الذى قرب من الموت
بطريق المجاز باعتبار ما يؤول اليه وذلك لان التلقين ما بطا وعند الملقن
وحصول ذلك من الميت محال فامرنا بحقيقة يكون امر المعاجز عنه والعقل
يأباه فوجب حمله على هذا المعنى فان قلت عند اهل السنة يلقن على الحقيقة
لانه يجب على ما جاءت به الآثار فلم [illegible] يحمل على المجاز قلت لان
المقصود من ذلك ان يكون آخر كلام الميت كلمة الشهادة والتلقين
في قبره لا يساعد المقصود وقد قال عليه السلام من كان آخر كلامه
قول لا اله الا الله دخل الجنة رواه ابو هريرة و ماتين تلقين بعد دفن
بسبب عدم سماع نيست مگر معتزله و اختلاف اهل سنت در استحباب و عدم استحباب
آن راجع است بصحت خبر و عدم صحت آن و تحقيق اين امر در محل خود خواهد آمد [illegible]
استبعاد اين امر كه ائمه مشايخ حنفيه معتزله چگونه مى شده باشند يا حنفى معتزله را چگونه مشايخ خود
قرار دهد اين استبعاد محض از نا واقفى و جهالت است حنفيه باعتبار ديگر و اعتزال باعتبار
ديگر بسيار گذشته اند از معتزله هم حنفيه و زيديه و غير هم حنفى بوده اند خصوصا معتزله كه در فروع عليه
چندان تفرقه نمى شوند و در كتب حنفيه بسيار روايت از معتزله موجود چنين فتاوى
قنيه مجتبى جا بجا از و نقل مى نمايد موجود كه از جمله ائمه زمخشرى و مطرزى و ابو على و قاضى عبد الجبار

و بجهت شهرت این مقوله چه قدر روایت میکنند و بچه طور یاد میکنند اول کسی که این مقاله کرده در کتاب نوشته
از معتزلی نقل میکنند و در باب نزد القاری بجهی نمی نویسد قال رضی الله عنه سألت
استاذنا علامة الورى بیان برهان الائمة المطرزی قدس الله روحه و
انار الله در جمع کتاب القدر روایت نموده است که القدریه دیگران علم خواهد بود و نمیدانند که
تقصیر ظاهر است و در باب ذبایح از قاضی عبد الجبار محمد الامام ترجمانی نقل نموده عن
ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة اذا کانت اباءهم مجبرة فانهم کاهل
الذمة وان کان اباءهم من اهل العدل لا یحل لانهم بمنزلة المرتدین
بدانید این مسئله را هم در کتاب حنفیه نوشته اند و مراد از مجبره اهل سنت که معتزله خود را اهل
عدل و اهل سنت را مجبره میگویند و صاحب اشباه و نظایر را اشتباه افتاده گفته
لا یحل ذبیحة المجبری ان کان ابوه سنیا وان کان جبریا حلت وصاحبها
در البحار هم بر آن راه رفته و گفته لا یحل ذبیحة جبری ابوه سنی ولو ابوه جبریا
حلت اشباه الا انه صاحب ذکر در قنیه الا کرباتی مسئله اعتزال است چنانچه حموی در
شرح اشباه نوشته قیل علیه هذه المسئلة مذکورة فی القنیة وعبارتها
عن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة اذا کانت اباءهم مجبرة فانهم کاهل
الذمة وان کانت اباءهم من اهل العدل لا یحل لانهم بمنزلة المرتدین
انتهی ومبناها علی الاعتزال الصریح والعجب ان المصنف لم یتفطن له مع ظهوره
من القنیة انتهی والمراد بابی علی هو الجبائی احد مشایخ الاعتزال والمراد
بالمجبرة اهل السنة والجماعة کما یستفاد من کلام البیهقی الحنفی فی
تفسیره وکان المعتزلة یسمون [illegible] المجبرة [illegible]

ذلك من تتبع كتب الكلام وان منشأ ما وقع فيه [illegible]
الى معرفة الفرق بين الجبرية والمجبرة وقد [illegible]
من اهل الهواء والبدع [illegible] وقد [illegible]
[illegible] ابن صاحب قنيه معتزلى است چنانچه صاحب [illegible] الجواهر [illegible]
عن اعتزاله فى هذا المقام و در [illegible] العلوم مسطور منها القنية لنجم الدين [illegible]
بن محمود الزاهدى ابو الرجاء الغزميني وله شرح القدورى [illegible]
[illegible] فتفقه على سديد الخياطى وبرهان الائمة
وغيرهما وقرء الكلام على يوسف السكاكى وقرء [illegible]
على الشيخ سديد الدين [illegible]
وله كتاب زاد الائمة وكتاب المجتبى فى الاصول [illegible]
ولكن كان على مذهب الاعتزال ولهذا لا يعتمدون [illegible]
طبقات [illegible] است [illegible] كفوى [illegible]
بشير بن غياث [illegible] ادرك مجلس ابى حنيفة [illegible]
اخذ شيئا من العلم عنه ثم لازم ابا يوسف واخذ الفقه عنه [illegible]
عليه وبرع فيه حتى صار من اخص اصحابه وله تصانيف وروايات
كثيرة عن ابى يوسف [illegible] الفوائد [illegible] مذهبه [illegible]
الامام [illegible] الحسين بن على البصرى المعتزلى كان [illegible]
[illegible] المعتزلة [illegible] والكلام [illegible]
[illegible] الاسم [illegible]

امام عصره بلا مدافعة و بدان سبکویه وکان من اکابر العلماء الحنفیة حنفی
المذهب معتزلی المعتقد و بای دیگر سبکویه الشیخ الامام برهان الدین
علامة الدنیا ناصر بن ابی المکارم عبد السید بن علی المطرزی العراقی
عمدا و الحنفی اذ هو منشا و المکنی بابی المظفر و ابی الفتح وکان لسان
بیان فی زمانه و سحبان البیان فی اوانه عدیم النظیر فی الفقه
واصوله فقید المثل فی تفریع العلم و تاصیله بدان سبکویه و روی انه
کان راسا فی الاعتزال و بهای دیگر سبکویه الشیخ العلامة الامام سراج
الدین یوسف بن ابی بکر محمد ابو یعقوب السکاکی الخوارزمی اخذ الفروع
والاصول عن شیخی الاسلام عم والد سدید بن محمد الحناطی اه
و رافعی در کتاب مدون فی ذکر اهل العلم بقزوین ترجمه قاضی القضاة محمد بن
بن احمد الفقیه ابو نصر الحداد ... وکان من ... اقتصر فی اقتصر الی قول
مذهب ابی حنیفة رحمه الله تعالی وله الطبع القوی والشعر الجید والفضائل
المرضیة الا انه کان یتسم بالاعتزال شاه ولی الله در کتاب انتباه نوشته
اما الاحادیث والاثار التی علیها بناء مذهب ابی حنیفة فقد رویناها
مسلسلا بالفقهاء الحنفیین فی ضمن کتاب الاثار للامام محمد بن الحسن الی
ان قال وفی نسخة الموطا التی للامام محمد عن ... بالله الحرام الی آخره
و درین سلسله شمار کرد مطرزی و زمخشری را هم غرض اگر استقصای این باب شود
شود کتابی ضخیم گردد بلکه این ترجمها ... حنفیه را اسمی است ... و ان فضلی ...
... تذکرة العلوم مذکور است ما الا ... و اسماء ... ما ... و ... کلام ...

[illegible] اطلاق [illegible] بیشتر از مشایخ اهل علم بعلم اطلاق [illegible]
بجهالت چنانچه [illegible] جواز قضیه نقل میکنند ولیکن [illegible] اذکار [illegible]
[illegible] وحال [illegible]
[illegible]
[illegible] الفتوی [illegible] است اهم [illegible]
صریح منافی [illegible] است که [illegible] اول و آخر است نموده [illegible]
موده [illegible] کتب هم مذکور نیست که این مذهب اکثر [illegible] است بلکه [illegible]
[illegible] است قرار داده و ابن همام از قول کافی که در فتح القدیر
جواب [illegible] الغرض مسئله تمام است [illegible]
چه در کتب معتبره موجود که الایمان [illegible]
عبارات نقل کرده [illegible] کتب [illegible] ابن [illegible] در کافی نوشته [illegible]
ان الالفاظ المستعملة فی الایمان مبنیة علی العرف عندنا [illegible]
ولنا ان غرض الحالف ما هو المتعارف فیتقید بما هو غرضه [illegible]
حلف ان لا یستضیء بالسراج او لا یجلس علی البساط [illegible]
او جلس علی الارض لا یحنث وان سمی فی القرآن [illegible]
[illegible] رجل حلف ان لا یدخل بیتا لا یحنث بدخول الکعبة [illegible]
والبیعة والکنیسة والدهلیز والظلة باب الدار والصفة [illegible]
آخر ما قال والجواب فی [illegible]
یحنث لان [illegible] علی [illegible] العرف [illegible]

غير ... الحيوانات ويشرح قوله ما ت ولو حلف لا ... فأكل لحم السمك
لا يحنث ... مبنى الايمان على العرف ... قوله ولو حلف
لا يأكل رأسا فهو على ما يكبس في التنانير ويباع في المصر ...
وكان ابو حنيفة يقول ولا يدخل فيه رأس الابل والبقر والغنم لما
رأى من عادة اهل الكوفة في هذه الثلاثة ثم تركوا هذه العادة
في الابل فرجع وقال يحنث في رأس الغنم والبقر خاصة وان ابا يوسف
ومحمد لما شاهدا عادة اهل بغداد وسائر البلدان انهم لا يفعلون
ذلك الا في رأس الغنم فعلم انه اختلاف عصر وزمان لا اختلاف
حجة وبرهان ... العرف ... الايمان ... قوله حلف
... القرآن ... ان هذا لا
... ولا ... الفرض ... على
... على العرف وعند الشافعي واحمد على
الحقيقة ... مالك على معاني كلام القرآن ... باب اليمين
... قوله لا يدخل بيتا فدخل الكعبة او المسجد او الكنيسة
او ... اليهود والبيعة ... النصارى لم يحنث لان الاصل
... على العرف عندنا لا على الحقيقة اللغوية كما قال
الشافعي ولا على الاستعمال القرآني كما عند مالك ولا على النية
كما عند احمد ... باب اليمين في الكلام ...
... حلف لا يتكلم ...

بكلامه منه الا انه يحنث لانه قد كلمه ووصل الى سمعه الا انه لم
يفهم لنومه فصار كما اذا ناداه وهو بحيث يسمع لكنه لم يفهم لتغافله
فانه يحنث في هذا لان العلم بوصول صوته الى صاحبه غير ثابت فادير
على مظنة ذلك فحكم به وهو كونه بحيث لو كان متيقظا لسمع
ولهذا لو كان اصم حنث وفي بعض روايات المبسوط شرط ان يوقظه فان
قال في بعضها فناداه او ايقظه وفي بعضها فناداه وايقظه قال واكثر
مشايخنا لانه اذا لم ينتبه بكلامه صار كما اذا ناداه من بعيد وهو بحيث
لا يسمع صوته فصار كأن لم يسمع حروفه وفي ذلك لا يحنث لكونه لا
لا متكلما مناديا فصار كما لو كلم ميتا لا يحنث بكلامه [illegible] الا صح
لانه صح ان يقال كلمه فلم يسمع او لم يسمع لا يقال في الميت
كذلك لو لا الميت يسمع لانا نقول الميت لا ينعقد الا ايقاع الايلام والمقصود
هو الكلام معه ولان الغرض من الحلف على ترك الكلام ايهام القطيعة
وذلك لا يتحقق في الميت ولا العبد الذي لا شعور له بندائه وكلامه
الى آخره وهو دار او باب او ثوب ولو حلف لا يقرئه لا يحنث الا ان
[illegible] ولكنه لا [illegible] [illegible] [illegible] ولو كتب
اليه كتابا او ارسل رسولا لا يحنث لانه لا [illegible] كلاما [illegible]
الا ان الشافعي رحمه الله [illegible] [illegible] [illegible] تعالى
[illegible]
[illegible] الا [illegible] [illegible]

نوشته ومن حلف لا يأكل لحما فأكل لحم السمك لا يحنث و در آخر اين قول
نوشته فظهر ان تمسك ابى حنيفة رح انما هو بالعرف لا بما ذكره المصنف
فى وجه الاستحسان و در باب اليمين من الضرب والقتل نوشته قوله
ومن قال ان ضربتك فعبدى حر فهو على الحياة حتى اذا مات فضربه
لا يحنث لان الضرب اسم لفعل مؤلم يتصل بالبدن او استعمال آلة التأديب
فى محل قابل للتأديب فالايلام والادب لا يتحقق فى الميت لانه لا يحس وفيه
[illegible] الحق ان الميت المعذب فى قبره توضع فيه الحيوة بقدر ما يحس الالم
والبنية ليست بشرط عند اهل السنة حتى لو كان متفرق الاجزاء بحيث
لا تتميز الاجزاء بل هى مختلطة بالتراب فعذب جعلت الحيوة فى تلك
الاجزاء التى لا تأخذها البصر وان الله على ذلك لقدير والخلاف فيه
[illegible] ان بناء على انكار عذاب القبر ممكن والا فلا يتصور من عاقل القول
بالعذاب مع عدم الاحساس صاحب كفايه نوشته الاصل ان الالفاظ
مستعمله فى الايمان مبنية على العرف عندنا و [illegible] مبسوط
[illegible] موده اعلم ان الكلام عبارة عن اسماعه كلامه كما فى
[illegible] فانه عبارة عن ايقاع [illegible] الا ان اسماع الغير امر باطن
[illegible] عليه واقيم السبب الظاهر [illegible] يكون
[illegible] الميت اذنه ولو لا يكون [illegible] سماع ليسمع [illegible]
[illegible] الاسماع و [illegible]
[illegible] لان [illegible] الكلام [illegible]

وكذا المراد بالدخول عليه زيارته بنفسه لا زيارة قبره وما وقع في قصة
ضرب ايوب عليه السلام امرأته وكلام النبي صلى الله عليه وسلم
مع قتلى بدر من المشركين فالجواب بعد التسليم والتنبيه ان الفقهاء في مسائل
الايمان خصوصا الحنفية كانوا يعتبرون العرف العام ولا استعمال العجم
في غيره كذا في اللمعات پس ذكر عدم سماع موتى در طى كلام متضمن ايراد سوال وجواب بطور
بحث ومواخذات كه عادت شراح ومحشين است در ذيل او عاست ووجوه استحسانيتها
گرديده ومسئله سماع موتى از علم فقه نيست چنانچه مجيب هم در محل طعن بر سائل ميگويد كه
جواز وكراهة افعال واعمال ميشود واين متعلق باخبار است كه اين امر تا بيستيت
باني انتهى فقه نيست كدام قسم اول وثاني الا فقه نيست كه محل علم فقه بلكه متعلق بيان
فن ديگر است يا وجود الملائكة بر چيزي رجوع بآن فن تحقيق مسئله از اجناس محل او است
ومسامحه نقل از فن ديگر كه محل تحقيق انست بلكه استطراد او انكار كرده شده وكلاميكه در صدد
شود منافي اصول فن بالي از شناعت نيست واستدلال باين عبارات اليها بر
فقيه وشايان محدث علاوه بران در بعض كتب عدم سماع موتى عام است كلام وسلام
را وتحت جواب سوال نبوده هم نوشته سماعت موتى بسلام زائر را از شرح مشكوة
ملا على قاري از سيوطي نقل نموده بكذا عبارة قال السيوطي واخرج العقيلي
عن ابي هريرة رضي الله عنه قال ابو رزين يا رسول الله ان طريقي
على الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام
عليكم يا اهل القبور من المسلمين والمؤمنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع
وانا ان شاء الله بكم لاحقون قال ابو رزين يسمعون ولكن لا يستطيعون

جواباً ای لا یسمع الحی الا انهم یردون نیست که نمی شنود الّتی هرگاه که از عبارات منقول
است عدم سماع مطلقاً ثابت گردید و این جواب سؤال نزد هم تسلیم نیست خواهد آمد که اینکه
گوید این مسئله از فقه نیست متعلق باخبار است و در خبر سماع سلام آمده چنانچه ملا علی قاری
از سیوطی نقل نموده بدین تقدیر آنچه در باب سماعت کلام امام ملا علی قاری نقل نموده
باشد و یا سیوطی ذکر کرده باشد البته قابل تسلیم و پذیرفتنیم و دو هم آنکه چون
علمای حنفیه کبیر به جامعیت رسیده آنچه درست شد بنقل نموده
نه کتاب سیوطی که اکابر حنفیه جواب آن نموده اند و اینکه دیگر این اخبار نقل خواهیم کرد ملا علی
قاری در شرح فقه اکبر نقل نموده قال القونوی والاصل فی ذلک ان عند اهل
السنة ان للانسان ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة او صوما او
صدقة او حجا او غیرها والشافعی یجوز هذا فی الصدقة والعبادة
المالیة ویجوزه فی الحج واذا اقرء علی القبر للمیت اختلف المشایخ
ثواب القرآن الی الموتی وثواب الصلوة والصوم وجمیع الطاعات
غیر المالیة وعند ابی حنیفة واصحابه یجوز ذلک ویصل الی المیت
تمسک المانع من ذلک بقوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعی
وبقوله علیه السلام اذا مات ابن آدم انقطع عمله الحدیث والجواب ان
الآیة حجة لنا لان الذی اهدی ثواب عمله لغیره سعی فی ایصال
الثواب الی ذلک الغیر فیکون له ما سعی بهذه الآیة ولا یکون له ما سعی
الا وصول الثواب الیه فکانت الحجة لنا لا علینا واما الحدیث فیدل
علی انقطاع عمله ونحن نقول به وانما الکلام فی وصول ثواب غیره

ایصاله والموصل للثواب الی المیت هو الله سبحانه لان المیت لا یسمع
بنفسه والقریب والبعید سواء فی قدرة الحق سبحانه ودر مرقاة در
شرح حدیث جریده [illegible] واستحب العلماء قراءة القرآن عند القبر
لهذا الحدیث اذ تلاوة القرآن اولی بالتخفیف من تسبیح الجرید ودر
شرح حدیث صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم [illegible]
قال [illegible] لان النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت
عن العلائق البدنیة عرجت واتصلت بالملأ الاعلی و [illegible]
بها حجاب فتری الکل کالمشاهد بنفسها او باخبار الملک [illegible]
وفیه سر [illegible] علیه من [illegible] ودر شرح [illegible] ان الله [illegible]
علی الارض ان تأکل اجساد الانبیاء [illegible] ولیس الامر کما [illegible]
[illegible] فان سائر الاموات [illegible]
السلام [illegible] فی [illegible]
الانبیاء [illegible] علی الوجه الاکمل [illegible]
من الانبیاء والاولیاء والعلماء [illegible]
الظاهر [illegible] بالصلوة والقراءة ونحوها فی [illegible]
الی قیام الساعة الاخرة وهذه [illegible] کما ذکرها [illegible]
کتابه شرح الصدور فی احوال القبور والاخبار [illegible]
الصریحة قال [illegible]
[illegible] ویصلون [illegible]

والتراب كالأكلة اهل لا مدخل فيه وقد صنف البيهقي جزءا في
ذلك وتم ذكره في كتاب شرح حديث مذكور صحابي بكري في ... ان لا تأكل
اجساد الانبياء اي جميع اجزائهم فلا فرق لهم في الحالين ولذا قيل
اولياء الله لا يموتون ولكن ينتقلون من دار الى دار وفيه اشارة
الى ان العرض على مجموع الروح والجسد بخلاف غيرهم من
من الشهداء والاولياء فان عرض الامور ومعرفة الاشياء انما هي
بارواحهم مع بعض اجسامهم فبقي الله يحتمل الحفظ في الاختصاص
لا الكل والظاهر هو الاول لانه راى موسى في اوقات مختلفة في
متعددة وهو جائز عقلا كما ورد به الخبر الصادق اي ...
يرزقون رزقا معنويا فان الله تعالى قال في حق الشهداء من
احياء عند ربهم يرزقون فكيف سيدهم بل رئيسهم لانه
له اجر مرتبة الشهادة مع السعادة باكل الشاة المسمومة
المعروفة قال ولا ينافي ان يكون هناك رزق حسي ايضا وهو
الظاهر وقد صح ان ارواح الشهداء في اجواف طير خضر تعلق من
ثمرة الجنة رواه الترمذي عن كعب بن مالك وفي رواية
الشهداء في اجواف طير خضر تسرح في الجنة حيث شاءت ثم تأوي
ثمرها ثم تأوي الى قناديل تحت العرش ... ابي الدرداء ...
قال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده ...
وسلم ... ما انظر يا ... لما اقول ...

ما انتم باسمع منهم لكن لا يجيبوا في شرح مسلم للنووي [illegible]
قيل ان الميت يسمع عملا بظاهر هذا الحديث ثم انكره [illegible]
هؤلاء ورد عليها القاضي وقال يحمل سماعهم على ما يحمل عليه سماع
الموتى في احاديث عذاب القبر وفتنتها التي لا مدفع لها وذلك باحيائهم
او احياء جزء منهم يعقلون به ويسمعون في الوقت الذي يريد الله
قال الشيخ هذا هو المختار قال ابن الهمام في شرح الهداية اعلم ان
اكثر المشايخ الحنفية على ان الميت لا يسمع على ما صرحوا به في كتاب
الايمان لو حلف لا يكلمه فكلمه ميتا لا يحنث لانها تنعقد على ما [illegible]
يفهم والميت ليس كذلك اقول هذا منهم مبني على ان مبنى الايمان
على العرف فلا يلزم منه نفي حقيقة السماع كما قالوا فيمن حلف لا
ياكل اللحم فاكل السمك مع انه تعالى سماه لحما طريا قال واجابوا عن
هذا الحديث تارة بانه مردود عن عائشة قالت كيف يقول صلى الله
عليه وسلم ذلك والله تعالى يقول وما انت بمسمع من في القبور
انك لا تسمع الموتى اقول الحديث المتفق عليه لا يصح ان يكون مردودا
لاسيما ولا منافاة بينه وبين القران لان المراد من الموتى الكفار
والنفي منصب على نفي النفع لا على مطلق السمع كقوله تعالى صم
بكم عمي فهم لا يعقلون او على نفي الجواب المترتب على السمع قال البيضاوي
في قوله تعالى لا تسمع الموتى وهو مثلهم لما سدوا عن الحق مسامعهم
ان الله يسمع من يشاء اي يهديه فيوفقه لفهم آياته [illegible]

بعظائه وما انت بمسمع من فى القبور توبيخ لتمثيل المصرين على الكفر
بالاموات والمبالغة فى اقناطهم عنهم انتهى فالاية من قبيل انك
لا تهدى من احببت ولكن الله يهدى من يشاء ثم قال ونازعه
بان تلك خصوصية له صلى الله عليه وسلم معجزة وزيادة
حسرة على الكافرين اقول يرده قول قتادة الاتى ويرده ان الاختصاص
لا يثبت الا بدليل وهو مفقود ههنا بل السؤال والجواب ينافيانه
قال ونازعه بانه من ضرب المثل اقول ويدفعه جوابه صلى الله
عليه وسلم قال ويشكل عليهم خبر مسلم ان الميت ليسمع قرع نعالهم
اذا انصرفوا الا انهم لا يخصوا ذلك باول الوضع فى القبر مقدمة
للسؤال جمعا بينه وبين الايتين فانهما يفيدان تحقق عدم سماعهم
فان الله تعالى شبه الكفار بالموتى لافادة بعد سماعهم وهو فرع
عدم سماع الموتى انتهى وهو كما ترى فيه نوع نقص لا يحصل به الجمع
مع ان ما ورد من السلام على الموتى يرد على التخصيص باول احوال
الدفن والله اعلم متفق عليه وزاد البخارى قال قتادة احياهم الله
حتى اسمعهم قوله توبيخا وتصغيرا اى تحقيرا ونقمة اى انتقاما وحسرة
وندما اى تحسرا وتندما وكان الازدى اخذ الاختصاص من هذا القول
وهو خلاف قول الجمهور كما هو مبين فى شرح الصدور فى احوال
القبور وشرح فقه اكبر لي واعادة الروح اى ردها وتعلقها
الى الجسد اى جسده بجميع اجزائه او بعضها مجتمعة او متفرقة حق

في المسألة خلافا للمعتزلة وبعض الرافضة وقد وردت الاحاديث المتظاهرة
في المعنى المتواترة في المبنى في تحقيق حال البرزخ والعقبى وقد استوفى فيهما
شيخ مشايخنا الجلال السيوطي في كتابه المسمى بشرح الصدور في
احوال القبور وفي الكتاب الاخر المسمى بالبدور السافرة في احوال الاخرة
فعليك بهما ان كنت تريد الاطلاع وارتفاع النزاع من الطباع ومن جملة
الادلة قوله تعالى يعرضون عليها غدوا وعشيا اي قبل القيمة وذلك
في القبر بدليل قوله تعالى ويوم تقوم الساعة الاية وكذا قوله ولنذيقنهم
من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر وقوله ومن اعرض عن ذكري
فان له معيشة ضنكا الاية وكذا هنا ايضا ما نحن فيه قول الامام ومقتضى قوله
وضغطة القبر وعذابه اي ايلامه حق كائن للكفار كلهم اجمعين ولبعض
المسلمين من المذنبين اي عصاة المسلمين كما في نسخة وكذا التنعيم لبعض
المؤمنين حق وقد ورد ان القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من
حفر النيران رواه الترمذي والطبراني وفي الحديث ان القبر اول
منازل الاخرة فان نجي منه فما بعده ايسر منه وان لم ينج منه فما
بعده اشد منه رواه الترمذي وابن ماجه والحاكم عن
عثمان بن عفان رضي الله عنه واعلموا ان اهل الحق اتفقوا على ان الله
تعالى يخلق في الميت نوع حياة في القبر قدر ما يتألم او يتلذذ لكن اختلفوا
في انه هل تعاد الروح اليه والمنقول عن ابي حنيفة التوقف الا انه
ذكر هنا ما يدل على اعادة الروح اذ جواب الملكين فعل اختياري

ولا يتصور بدون الروح وقيل قد يتصور ألا ترى أن النائم لم تخرج
روحه ويكون روحه متصلا بجسده حتى يتألم في المنام ويتنعم
[illegible] والدلالة على إنعام أهل الطاعة وإيلام أهل
المعصية قوله سبحانه ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا
بل أحياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الآية وقوله تعالى مما
خطيئاتهم أغرقوا فأدخلوا نارا وأن الأصل في وضع الفاء التعقيب
واختلف أنه بالروح أو بالبدن أو بهما وهو الأصح منهما [illegible]
[illegible] ولا نشتغل بكيفيته وقوله إمام ومنها أن المقتول ميت
[illegible] المقدر موته [illegible] أهل السنة والجماعة على
[illegible] ومن نقل الإجماع على ذلك محمد بن نصر المروزي
وابن قتيبة وغيرهما واختلف الناس هل تموت الروح أم لا
فقالت طائفة تموت لأنها نفس وكل نفس ذائقة الموت وقال آخرون
لا تموت فإنها خلقت للبقاء وإنما تموت الأبدان وقد دل على ذلك
الأحاديث الواردة في نعيم الأرواح وعذابها بعد المفارقة إلى أن
يرجعها الله تعالى في أجسادها [illegible] واعلم أن الروح لها بالبدن خمسة
أنواع من التعلق متغايرة الأحكام الأول تعلقها في بطن الأم
جنينا الثاني تعلقها به في حال النوم فلها به تعلق من وجه
ومفارقة من وجه والرابع تعلقها به في البرزخ وأنها وإن فارقته
وتجردت عنه فإنها لم تفارقه فراقا كليا [illegible]

البتة فأو مرد ردها اليه وقت سلام المسلم عليه وموردا ليسمع
منهم فعالهم حين يولون عنه وهذا الرد اعادة خاصة لا توجب حيوة
البدن قبل يوم القيمة الخامس تعلقها به يوم بعث الاجساد وهو اكمل
انواع تعلقها اذ لا يقبل البدن معه موتا ولا نوما ولا شيئا من الفساد
وليس السوال في البرزخ للروح وحدها كما قال ابن حزم وغيره وافسد
منه قول من قال انه للبدن بلا روح والاحاديث الصحيحة ترد القولين
والحاصل ان احكام الدنيا على الابدان والارواح تبع لها واحكام
البرزخ على الارواح والابدان تبع لها واحكام الحشر والنشر على الارواح
والاجساد جميعا و شيخ عبد الحق در ترجمه مشكوة در باب زيارت القبور
عن عائشة رضي الله عنها قالت كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله
روايت نموده كه مى در آمدم خانه خود را كه در وى مدفون بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
وابو بكر نيز مدفون بود در وى واني واضع ثوبي وحالانكه من نهنده وا فكننده بودم
جامه خود را يعنى او را از بدن واقول انما هو زوجي وابي وميگفتم نيست
باكى پوشيدن ازان كسى نيست مدفون مگر شوهر من كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم است
و پدر من كه ابى بكر است رضى الله عنه فلما دفن عمر پس هرگاه كه دفن كرده شد عمر
رضى الله عنهم فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة على ثيابي
پس بخدا كه در آمدم آن خانه را مگر آنكه بسته شده است بر من جامهاى من حياء من عمر
يعنى شرم داشتن از عمر كه بيگانه بود رواه احمد درين حديث دليلى واضح است
بر حيات ميت و علم وى وآنكه واجب است احترام ميت نزد زيارت وى خصوصا صلحا

[illegible] جان [illegible] ایشان بر قدر مراتب ایشان جنانکه در حالت حیات ایشان بود
[illegible] اولیا [illegible] زیارت کنندگان خود را بقدر ادب ایشان
[illegible] شیخ [illegible] اشعة اللمعات [illegible] حدیث قلیب بدر می نویسد [illegible]
[illegible] علیه صحیح است و ثبوت سماع مر اموات را و حصول علم ایشان
را با خطاب [illegible] میشنود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت میشنود [illegible]
[illegible] مردم [illegible] میگردد و از دفن و همچنین در زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اهل بقیع را آمده است سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد ایشان را و گفت سلام علیکم
[illegible] دار قوم مؤمنین [illegible] استغفار را [illegible] بوده و [illegible] ان شاء الله [illegible]
[illegible] زیرا که خطاب با کسی که [illegible] غیبت [illegible] نزدیک [illegible]
[illegible] و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عائشه
رضی الله عنها قبر برادر خود عبد الرحمن بن ابی بکر را خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر [illegible]
در آن وقت زیارت نمیکردم ترا [illegible] زیارت [illegible] نقل کرده است
شیخ ابن الهمام [illegible] شرح هدایه که اکثر مشایخ حنفیه بر آنند که میت [illegible] و تصریح کرده اند
در کتاب الایمان که اگر کسی سوگند خورد که کلام [illegible] پس کلام کرد او را بعد از مردن او [illegible]
[illegible] میت [illegible] وقایله [illegible]
[illegible] از حدیث مسلم که ناطق است بسماع [illegible]
[illegible] را که این معنی [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] از این حدیث [illegible]

بسبب ایشان گاهی بانکه مخصوص است بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و معجزه است
و زیاده حسرت است بر کافران و پوشیده نماند که حمل بر این معجزه و اقبال [illegible]
حمل نتوان کرد بروی تا قایم نشود دلیل بر استحاله سماع [illegible] و ذکا [illegible]
بران و سببیت حواس در ادراک را غایتیست و مجرد خلق باری تعالی است چنانکه در محل خود
مقرر شده است و گاهی جواب میدهند بانکه این از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام نیست
و این از جواب اول بعید تر است و مبنای این بر عرف و عادت است نه بر حقیقت [illegible]
و قوی ترین وجوه تاویل ایشان آنست که این روایت مردود است نزد عایشه رضی الله
عنها که چون این را از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه میگوید این را رسول الله صلی الله علیه
وسلم و حال آنکه میگوید خدای تعالی انک لا تسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی
القبور و نیستی تو ای محمد شنوانده کسانی را که در قبرها اند کذا قال الشیخ
ابن الهمام و در مواهب لدنیه میگوید که تاویل کرده است عایشه رضی الله عنها و گفته است
که مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنست که گوید شما الان میدانید که آنچه من میگفتم حق
است و گمان کرده است عمر را که بجای علم سمع گفت یا غلط کرد عایشه رضی الله عنها انکار
سماع موتی را و استدلال کرد باین روایت قرآنی که مذکور شد و علما جواب داده اند
از قول عایشه رضی الله عنها و استدلال او بقرآن و قبول نکرده اند این قول را از [illegible]
رضی الله عنها و در مواهب لدنیه نقل کرده از سهیلی که گفته بود نزد عایشه [illegible]
روایت حضور [illegible] زیاده بر آن متصور نباشد لکن [illegible]
[illegible]
[illegible]

کافرانند و مراد بسماع بعدم اجابت است مر حق را بدلیل آنکه این دو آیت نازل شده در
دعوت کفار بایمان و بعدم اجابت ایشان مر حق را و نیز گفته اند که مراد بموتی موتی القلوب
[illegible] که وی آن دلهای مرده افتاده است و تحقیق ذکر کرده ا[illegible]
[illegible] محمد بن اسحاق باسناد جید و امام احمد بن حنبل نیز با
حسن از عایشه مثل حدیث عمر آورده پس گویا که عایشه رضی الله عنها رجوع کرده از انکار
[illegible] آنچه ثابت نشد [illegible] صحابه کبار زیرا که وی رضی الله عنها حاضر
نبود در آن قضیه و [illegible] صحیح بخاری نیز مثل این کلام مذکور شده و تمسک کرده اند
جماعتی که اثبات سماع میکنند بقول قتاده که در آخر حدیث مذکور شده که حاصل او است
[illegible] و [illegible] از جنوه می بخشند که حاصل میشود بدان سماع و درین قول
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بطریق معجزه واقع شده است تخصیص
[illegible] بلکه خدا تعالی قادر است که انجاله در همه اموات نزد ندا پیدا کند از سمع
[illegible] در سر زمانی که بود [illegible] بالله التوفیق و درینجا سخن دیگر است که قضا اگر
[illegible] سماع نیز کنیم باعتبار آنکه سماع بحاسه سمع می باشد و سمع بجز الی بدن
[illegible] بگوییم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود که باقی است پس
[illegible] مسموعات حاصل باشد نه بوجه ابصار و سمع [illegible] بعض متکلمان
حق [illegible] تعالی را بعلم مسموعات و مبصرات تاویل کرده اند و تحقیق وارد شده
اخبار و آثار در علم موتی باحوال زیارت کنندگان [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] است که [illegible] علم میت [illegible]
باشد [illegible]

موتی را دستی باحوال آن فریق و تعریف دین اشخاص چنانکه حکایت کنند و تشخیص طلب دست [illegible]

تو چنین کلی است علم باحوال دنیا و اهل دنیا [illegible]

ان با وجود بقای سمع داده است که کافران [illegible]

بیت از سوال منکر و نکیر جواب بخیر [illegible] داشت باید [illegible]

اگر جنگ کند با اهل دین که در زمان [illegible] با کتاب [illegible] علوم [illegible] اخبار [illegible]

ولایت میکند بر وجود علم معروف را دنیا و اهل آن [illegible]

دین و لکن من [illegible] التوفیق انتهی و در شرح عربی میگوید اعلم ان هذه الاحادیث

علی صحة صحیحة فی ثبوت السماع للموتی وحصول العلم لهم بما [illegible]

وكذلك الحديث مشهور ان الميت يسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا [illegible]

جاء فی زیارته صلی الله علیه و سلم اهل البقیع السلام [illegible]

[illegible] بخطابه ایاهم بقوله السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا [illegible]

[illegible] وانا ان شاء الله بکم لاحقون فان الخطاب مع

لا یسمع ولا یفهم ما لا یعقل وکاد یعد من العبث ولیس هذا [illegible]

به علیه الصلوة والسلام بل هو سنة مستمرة [illegible] والتعزیة [illegible]

فی حدیث الترمذی انه لما زارت عائشة قبر اخیها عبد الرحمن

[illegible] قالت والله لو حضرتک [illegible] صدقت الاحد [illegible]

لو شهدتک ما زرتک فقد ذکروا فی توجیه قوله صلی الله

علیه و [illegible] المیت [illegible] المراد النعم [illegible]

[illegible] بل ظاهر انه لما [illegible] السلام [illegible]

... منه من السماع حاصل له لا الرد
... في شرح الهداية ان اكثر المشايخ ...
... في كتاب الايمان لو حلف لا يكلمه فكلمه
... ما يحبث ... الميت ليس كذلك ...
... مسلم ... سماع الميت قرع نعالهم ... مخصوصا
... السؤال وهو خلاف الظاهر بل الظاهر ان
... في القبر ثم اجابوا عن هذا الحديث المذكور
... بان ذلك خصوصية له صلى الله عليه واله وسلم
... حسرة على الكافرين ولا يخفى ان الحمل على ذلك مجرد
... اليه حتى يقوم دليل على ...
... ذلك وصحبة الحواس للاحساس ولا ... عادة
... واخرى بان ذلك من ضرب المثل وليس المراد
... من الاول ومبنى الايمان على العرف لا الحقيقة
... ان هذا مردود عن عائشة حيث قال كيف
... رسول الله صلى الله عليه وسلم والله تعالى يقول وما
... بمسمع من في القبور ... المذهب للذهبية
... عائشة وقالت انما اراد النبي صلى الله عليه وسلم انهم الان
... ان الذي اقول لهم حق ثم قرأت انك لا تسمع الموتى وما انت
... من في القبور ويعلم من ... انما قالت انما قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم الآن يعلمون [illegible]

حق وقد صرح القسطلاني بقوله [illegible] وهو [illegible] سمعون [illegible]

عايشة منكرة سماع الموتى ولروايته [illegible]

يبين فانه لا يفيد ان [illegible] عدم [illegible]

لافادة [illegible] وهو فرع عدم سماع الموتى ولكن العلما [illegible]

قول عايشة واستدل لا [illegible] القول [illegible]

ونقل في المواهب عن الاسمعيلي انه قال [illegible]

والذكاء وكثرة الرواية والغوص على غوامض العلم [illegible] الا ضرب [illegible]

[illegible] الى رد رواية [illegible] الا [illegible] مثله يدل على [illegible]

استحالة وكيف والجمع [illegible] الذي انكره واثبته [illegible]

انك لا تسمع الموتى لا ينافي قوله عليه الصلوة والسلام [illegible]

الاسماع هو ابلاغ الصوت من المسمع في اذن السامع [illegible]

هو الذي ابلغهم بان اسمعهم صوت النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

انتهى وقد اجيب ايضا بان المراد بالموتى ومن في القبور الكفار [illegible]

غير نظر الى حقيقة الكلام والمراد بعدم السماع عدم اجابتهم [illegible]

ان الايتين نزلتا في دعاء الكفار الى الايمان وعدم اجابتهم له [illegible]

وقد يقال المراد بالموتى موتى القلوب وبالقبور اجسادهم التي فيها

تلك القلوب الميتة هذا وقد ذكر في المواهب ان من الغريب في المغازي

لابن اسحق رواية يونس بن بكير باسناد جيد عن عايشة [illegible]

... القول منهم واخرجه الا
... جعت عن الانكار ثبت
... الم تشهد القصة وقد روى
عن عائشة انها قالت
... النبي صلى الله عليه وسلم
... ما كان بها الا روح الى فلما عرى كالمستغنى
... اثبات السمع الادراك للميت وقلت في الذي
... في البخاري من قوله وقال قتادة احياهم
... قرعا وتصغيرا ونقمة وحسرة وندما
... لا يرى في القبور من الجهل اذ ذلك اما باحيائهم
... كله او بعضه بحيث يحصل به السماع والفهم
... كما يذهب عليه انه ليس في هذا قول
... صلى الله عليه وسلم معجزة له فلا اختصاص
... على ان خلق الله الفاعلة في الاموات كلها
... ممكن في زمان يكون قد ورد بالسمع
... من اسماع الميت كلام الاحياء ولئن نزلنا
... في العلم الا بالسماع يكون باطلا
... واما الحديث يوم الروح فهو باق
... لا يكون بالقوى الحسية ... فهو المسموع ...

والمبصرات لا على وجه الانطباع [illegible]

[illegible] بعض المتكلمين [illegible]

وقد وردت الاخبار والآثار [illegible]

اياهم حتى ذكر ان الزائر [illegible]

على الميت اتم واكمل واحوال الزائرين [illegible]

في حصول العلم للموتى باحوال الاخرة [illegible]

فليمكن ان يكون العلم باحوال الدنيا [illegible]

زواله مع بقاء الروح وقد جاء في حديث [illegible]

البرزخ من النعمة والراحة قالوا [illegible]

انا اخبرهم بذلك فانزل قوله تعالى ولا تحسبن الذين

قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون الآية [illegible]

الذين قتلوا اخبروا اخواننا بان قد لقينا ربنا [illegible]

عنهم هكذا قرأنا فرقة ثم نسخ تلاوته وجاء في [illegible]

فسح من جواب الملكين بالخير فنم نومة العروس [illegible]

العروس فيقول ارجع الى اهلي فاخبرهم [illegible]

بالاهل والاخوان والاحباب وقد دلت [illegible] على الكفار العموم

الدنيا والتحسر على اضلال [illegible] قال يا ليتني لم اتخذ فلانا

خليلا واذا كان لهم علم باصحابهم واقرانهم [illegible]

اولى واقرب ويا جملة [illegible] والسنة [illegible]

[illegible] فلا يحصل [illegible] الا الجاهل [illegible] الاخبار

[illegible] فان قرء القرآن عند القبور فان نوى

[illegible] فان الله تعالى يسمع

[illegible] وان قرء القرآن عند

[illegible] فانه يسمع وان لم

[illegible] قراءة القرآن [illegible] كان كذا في فتاوى

[illegible] بمثل الرطب من غير

[illegible] حق اهل علم و ادراک

سنا اموات و میت مخالف در آن مگر فرقه اهل هوا مخالف [illegible] است که

[illegible] قاصر بود [illegible] فاسد بود [illegible]

[illegible] در آخر حیات کاتب آن مرحوم بود و این فتاوی در

[illegible] نزد بعض خواص موجود و تا چندی بعد وفات [illegible]

[illegible] آن است سؤال چه میفرمایند علمای دین [illegible]

[illegible] شعور [illegible] زایران قبر حاضر است [illegible]

[illegible] جواب انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی میماند

[illegible] شریف [illegible] اجماع [illegible] عذاب القبر

[illegible] ثابت است [illegible] قرآن [illegible] در کتاب شرح الصدور

فی احوال القبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی [illegible] باید دید و اثبات

عذاب القبر [illegible] کلام از مباحث [illegible] است [illegible] از اهل کلام منکران [illegible]

[illegible] عذاب [illegible]

در بابت [illegible] بابنا کرد

و انا انشاء الله تعالی [illegible]

است که [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

پس [illegible] استثنا [illegible] است و [illegible]

[illegible] من خلفها لا خوف علیهم ولا هم [illegible]

[illegible] باشد در [illegible] بودن [illegible]

[illegible] معانی و الام [illegible]

[illegible] فلاسفه [illegible] شده اند [illegible]

[illegible] و ادراک [illegible]

[illegible] سوال ادراک [illegible]

جواب ادراک [illegible]

در آنچه تعلق با [illegible]

[illegible] ادراک [illegible]

[illegible]

[illegible] نقصان از زیاده قوی و [illegible] واقع

[illegible] و لذائذ طعام [illegible]

[illegible] ادراک [illegible] و علما فضلا [illegible]

[illegible] جات و کثرت است [illegible]

[illegible] شده چیزی از باطن [illegible] می تواند شود

[illegible] شاه عبد العزیز صاحب تحفه اثنا عشریه [illegible]

[illegible] باقی اند و [illegible] شوند قوای نفسانی [illegible]

[illegible] قوای نفسانی و حیوانی [illegible] باقی [illegible]

[illegible] ادراک [illegible] نشاء [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باقی کار [illegible]

[illegible] النفس باقی همراه [illegible]

[illegible] ادراک [illegible] اجمال [illegible]

[illegible] اعلام [illegible] الانقل [illegible] روایات [illegible]

[illegible] واجب الذکر است و آن اینکه [illegible]

[illegible] عوام [illegible] و آن اینکه [illegible] جلال الشافعی

[illegible] شافعی [illegible] الدر [illegible]

[illegible] شافعیه [illegible]

[illegible] علی التفصیل [illegible]

[illegible]

چهار بیست تمام تحقیقات فیه وشفا فیه تحقیق [illegible]
اجمالا [illegible] بیست رابع تحقیقه وشفا فیه [illegible]
[illegible] یکی منکر عدالت وجلالت [illegible]
کز این مسئله [illegible] بر شرح الصدور [illegible]
واضح است [illegible] ایک تحقیب [illegible] جواب [illegible]
وجواب [illegible] بیست وسیوم تحقیقه [illegible]
[illegible] اتباع [illegible]
برای [illegible] حایل است ازاول [illegible]
[illegible] زیارة القبور وعلم الموتی بزوارهم [illegible]
ابی الدنیا فی کتاب القبور عن عائشة قالت قال رسول [illegible]
[illegible] علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه [illegible]
حتی یقوم واخرج [illegible] والبیهقی فی الشعب عن ابی هریرة [illegible]
[illegible] کان یعرفه فسلم علیه الا رد علیه السلام
[illegible] البر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس قال [illegible]
صلی الله علیه وآله وسلم ما من احد یمر بقبر [illegible]
یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه [illegible]
عبد الحق [illegible] العقیلی قال قال [illegible] یا رسول [illegible]
الله علیه وسلم ان [illegible] علی الموتی فهل من کلام [illegible] اذا
[illegible] علیهم قال قل السلام علیکم یا اهل القبور [illegible]

[illegible] يا رسول الله اليسمعون قال يسمعون
[illegible] يجيبوا قال قوله لا يستطيعون ان يجيبوا احوا ما
[illegible] يردون جوابا لا يسمع واخرج احمد والحاكم عن
[illegible] اضع ثوبي واقول انما هو ابي و
[illegible] دخلت الا وانا مشدودة على ثيابي حياء
[illegible] الاوسط عن ابن عمر والحاكم وصححه والبيهقي
[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible] وقف على
[illegible] احد فوقف عليه وعلى اصحابه
[illegible] عند الله فزوروهم وسلموا عليهم
[illegible] لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه الى يوم القيامة
[illegible] البيهقي في الشعب عن محمد بن واسع قال
ان الموتى يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما
بعده [illegible] عن الضحاك قال من زار قبرا يوم السبت قبل طلوع
[illegible] بزيارته قيل له وكيف ذلك قال لمكان يوم
الجمعة قال السبكي عود الروح الى الجسد في القبر ثابت في
الصحيح لسائر الموتى فضلا عن الشهداء وانما النظر في استمرارها
في البدن وفي ان البدن [illegible] بها كحالته في الدنيا او [illegible]
[illegible] الله فان ملازمة الحياة للروح امر عادي لا
[illegible] ان البدن يصير بها كحاله في الدنيا [illegible]

يجوز في العقل فان صح به [illegible] السمع وقد ذكر جماعة [illegible]
الى [illegible] فيها فان [illegible]
الصفات المذكورة في الاحياء [illegible]
[illegible]
في الدنيا من [illegible] الى الطعام والشراب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ينبني على البلى له على قولين وقال البيهقي في كتاب الاعتقاد
الانبياء بعدما قبضوا ردت اليهم ارواحهم فهم احياء عند ربهم
كالشهداء وقال ابن القيم في مسألة تزاور [illegible]
قسمان منعمة ومعذبة فاما المعذبة فهي في شغل [illegible]
التلاقي واما المنعمة المرسلة غير المحبوسة فتلاقي
ما كان منها في الدنيا وما يكون من اهل
[illegible] رفيقه الذي هو على مثل عملها [illegible]
واله وسلم في الرفيق الاعلى قال تعالى ومن يطع الله والرسول
فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين
والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه المعية
ثابتة في الدنيا وفي دار البرزخ وفي دار الجزاء والمرء مع من احب

... الدور النكت انتهى وقال سعد الله في كتاب البرهان في علوم
القرآن فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
بل احياء كيف يكون ... احياء قلنا يجوز ان يحييهم الله في قبورهم
... يكون في ... من ان يحس جميع بدنه بالنعيم والعذاب
... كما ... جميع بدن الحي ببرودة او حرارة يكون في جزء
... وقيل المراد ان الاجساد لا تبلى في قبورهم ولا ينقطع
... احياء في قبورهم وقال ابو حيان الا انه ليس في تفسير
... الناس في هذه الحيوة ... فهم متنعمون بها
... احياء ... لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون ان الشهيد
... الجسد والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن نراهم
... الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وترى الجبال تحسبها
جامدة وهي تمر مر السحاب كما ترى النائم على هيئته وهو يرى في
... انتهى قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء ولكن
لا تشعرون ... ذلك خطابا للمؤمنين على انهم لا يدركون هذه
... وهذا تميز الشهيد عن غيره ولو كان المراد
حيوة الروح فقط لم يحصل له تميز عن غيره لمشاركة سائر الاموات
في ذلك ولعلم المؤمنين ... كل ... فلم يكن بقوله
... لا تشعرون معنى وقد كشف الله لبعض اولياءه وليشاهد ذلك
... في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حضر في ...

فانفتحت طاقة فاذا شيخ على سرير بين يديه مصحف [illegible]
وامامه روضة خضراء وغدران ماء جاريه وعليه من الزهر [illegible]
يراى في صفحة وجهه حبرها واورد ذالك ابو [illegible] ومن ذلك
ماحكاه اليافعي في روض الرياحين عن بعض الصالحين [illegible]
من العباد والحدثه فبينا انا [illegible] في المقابر [illegible]
بليه فنظرت فاذا الشيخ جالس في القبر عليه ثياب بيض
حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرأ فيه [illegible]
الي وقال لي اقامت [illegible] فقلت يا [illegible]
موضعها عافاك الله فرددتها ودرينجا حكايات كثيره نقل [illegible]
حكايات سابقه بطرق متعدده وبعد ازان نوشته قال اليافعي في كفاية المعتقد
اخبرنا بعض الاحياء عن بعض الصالحين انه كان ياتي قبر والده [illegible]
الاوقات ويتحدث معه وپس ازان روايات كثيره از كتب احاديث
نقل نموده كه برخى ازان بطريق التقاط نقل مى آيد واخرج ابن ابي [illegible]
كتاب القبور بسند فيه مبهم عن عمر بن الخطاب انه مر [illegible]
السلام عليكم يا اهل القبور اخبار ما عندنا ان نساءكم قد [illegible]
وديادكم قد سكنت واموالكم قد فرقت فاجابه هاتف يا عمر بن الخطاب
اخبار ما عندنا ان ما قدمناه فقد وجدناه وما انفقناه فقد
ربحنا وما خلفنا فقد خسرناه واخرج الحاكم في تاريخ نيسابور و
البيهقي وابن عساكر في تاريخ دمشق بسنده فيه من [illegible]

عن سعيد بن المسيب قال دخلنا مقابر المدينة مع علي بن ابي طالب فنادى
يا اهل القبور السلام عليكم ورحمة الله تخبرونا باخباركم
ام تريدون ان نخبركم قال فسمعنا صوتا وعليكم السلام ورحمة
الله وبركاته يا امير المومنين اخبرنا عما كان بعدنا فقال علي اما
ازواجكم فقد تزوجن الخ ما قال فاجابه ميت قد تخرقت الاكفان
وقال البيهقي اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت ابا يعلى حمزة
بن محمد العلوي قال سمعت هاشم بن محمد العمري يقول اخذني
ابي بالمدينة الى زيارة قبور الشهداء في يوم جمعة بين طلوع الفجر
والشمس فكنت امشي خلفه فلما انتهى الى المقابر رفع صوته فقال
سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار قال فاجيب وعليك السلام
يا ابا عبد الله فالتفت ابي الي فقال انت المجيب يا بني فقلت لا فاخذ
بيدي فجعلني عن يمينه ثم اعاد السلام عليهم ثم جعل كلما سلم عليهم
يرد عليه السلام حتى فعل ذلك ثلث مرات فخر ابي ساجدا شكرا
لله تعالى واخرج اللالكائي في السنة عن يحيى بن معين قال
قال لي حفار اعجب ما رايت من هذه المقابر اني سمعت انينا كانين المريض
وسمعت من قبر المؤذن يوذن وهو يجيبه من القبر واخرج ابن عساكر
في تاريخه بسنده من طريق الاعمش عن المنهال بن عمرو قال والله
رايت راس الحسين رضي الله عنه حين حمل وانا بدمشق وبين
يدي الراس رجل يقرا سورة الكهف حتى بلغ قوله تعالى ام حسبت

ان اصحب الكهف والرقيم كانوا من اياتنا عجبا قال [illegible]

بلسان عرب فقال اعجب من اصحاب الكهف قتلي وحملي [illegible]

وقد روي في التكلم بعد الموت عن جماعة باسانيد صحيحة

الروايات در باب كلام احيا با اموات وجواب اموات با احيا [illegible]

اثار مستندة خرجها ابن ابي الدنيا باسانيدهم وكتبهم [illegible]

تقوية لما حكاه اليافعي [illegible]

ان ارواح الموتى ترد [illegible]

هم في قبورهم [illegible] رحمه الله تعالى وخصوصا ليلة الجمعة [illegible]

ويجلسون [illegible] اهل السنة [illegible] اهل الحديث قال [illegible]

الارواح دون الاجساد بالنعيم والعذاب مادامت في [illegible]

سجين وفي القبر يشترك الروح والجسد وقال [illegible]

يدل على ان الزاير متى جاء علم به المزور وسمع سلامه [illegible]

عليه وهذا عام في الشهداء وغيرهم وانه لا [illegible]

اصح من اثر الضحاك الدال على التوقيت قال وقد شرع رسول الله

الله عليه وسلم لامته ان يسلموا على القبور بسلام من يخاطب

من يسمع ويعقل [illegible] باب تقارب الارواح بعد ذكر احاديث واثار [illegible]

اخرج احمد والحاكم وصححه والبيهقي وابن ابي داود في البعث وابن ابي

الدنيا في القبور من طرق عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم اولاد المؤمنين في جبل في الجنة

بفعلهم [illegible] وسارة حتى يردهم الى اباءهم يوم القيمة ولقد مر شاهد
في [illegible] سمرة في باب عذاب القبر ابن قيم نقل نووده كلا
[illegible] الروح في عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن
[illegible] تدرك وتسمع وتصلي وتقرء وانما ليستغرب هذا الكون
الشاهد الدنيا [illegible] ما شاكلة هذا او امور البرزخ والاخرة
[illegible] الموت في الدنيا [illegible] كله كلام ابن القيم وقال في موضع
[illegible] من سرعة الحركة والانتقال [illegible] ما يقتضي عروجها
من القبر الى السماء في ادنى لحظة وشاهد ذلك روح النائم فقد ثبت
ان روح النائم تصعد حتى [illegible] السبع الطباق وتسجد لله بين يدي
العرش ثم ترد الى جسده في ايسر زمان قال حافظ ابن حجر في فتاويه
ارواح المؤمنين في عليين وارواح الكفار في سجين ولكل روح بجسدها
اتصال معنوي لا يشبه الاتصال في الحيوة الدنيا بل اشبه شئ به
حال النائم وان كان هو اشد من حال النائم اتصالا قال وبهذا يجمع بين
ما ورد ان مقرها في عليين او سجين وبين ما نقله بن عبد البر عن
الجمهور انها عند افنية قبورها قال ومع ذلك فهي ماذون لها في التصرف
وتاوي الى محلها من عليين او سجين قلت ويؤيد ما ذكره من الاذن
في التصرف مع كون المقر في عليين ما اخرجه ابن عساكر من طريق ابن
اسحق قال حدثني الحسين بن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم قال بعد قتل جعفر لقد مر بي الليلة جعفر يقتفي

قرا من الملائكة له جناحان مضخضبة قوادمهما بالدم يزين ...
بلدا باليمن واخرج ابن عدى من حديث على ابن ابى طالب ان رسول
صلى الله عليه واله وسلم قال عرفت جعفرا فى رفقة من الملائكة
يبشرون اهل بيشة بالمطر اخرج الحاكم عن ابن عباس قال
صلى الله عليه وسلم جالسا واسما بنت عميس قريبة منه اذ رد السلام
وقال يا اسما هذا جعفر مع جبريل وميكائيل مروا فسلموا علينا
انه لقى المشركين يوم كذا وكذا قال فاصبت فى جسدى من مقاديمى
ثلثه وسبعين من ... وضربه ثم اخذت اللوا بيدى اليمنى فقطعت
ثم اخذت بيدى اليسرى فعوضنى الله من يدى جناحين اطير بهما
مع جبريل وميكائيل انزل من الجنة حيث شئت واكل من ثمارها
ما شئت قالت اسما هنيا لجعفر ما رزقه الله من الخير ولكن اخاف ان
لا يصدق الناس فاصعد المنبر فاخبر به الناس فصعد المنبر فحمد الله
واثنى عليه ثم قال ان جعفر بن ابى طالب مع جبريل وميكائيل
جناحان عوضه الله من يديه فسلم على ثم اخبرهم بما اخبره
ان ... وقال الحكيم الترمذى الارواح تجول فى البرزخ فتبصر
احوال الدنيا والملائكة تتحدث فى السماء عن احوال الادميين و
ارواح تحت العرش وارواح طائرة فى الجنان والى حيث شاءت على
تدرجهم من السعى الى الله تعالى ايام الحيوة وذكر اليهودى فى كتاب
عذاب القبر نحوه لما ذكر حديث ... فى ارواح الشهداء ...

[illegible] في صحيح البخاري عن البراء قال لما توفي ابراهيم بن
النبي صلى الله عليه وسلم ان له مرضعا في الجنة ثم قال فحكم رسول
[illegible] وآله وسلم على ابنه ابراهيم بانه يرضع في
[illegible] وهو مدفون بالبقيع في مقبرة المدينة استنبط عز الدين بن عبد السلام
[illegible] من الحديث قد [illegible] ان الروح في القبر يعرض عليها
[illegible] الجنة والنار ولانا امرنا بالسلام على القبور ولولا ان الارواح
[illegible] وحكي عن طائفة من
[illegible] الارواح تموت بموت الاجساد ونسب الى المعتزلة وقال به
[illegible] من فقهاء [illegible] قديما ومنهم عبد الاعلى بن وهب بن محمد
بن عمر بن لبابة ومن متأخريهم كالسهيلي وابي بكر بن العربي وقد اشتد
[illegible] بهذه المقالة حتى قال سحنون ابن سعيد وغيره هذا قول
[illegible] البدع والنصوص الكثيرة الدالة على بقاء الارواح بعد مفارقتها
للاجساد ترد ذلك وتبطله والفرق بين حيوة الشهداء وغيرهم من
المؤمنين الذين ارواحهم في الجنة من وجهين احدهما ان ارواح
الشهداء تخلق لها اجساد وهي الطير التي تكون في حواصلها لتكمل
بذلك نعيمها ويكون اكمل من نعيم الارواح المجردة عن الاجساد فان
الشهداء بذلوا اجسادهم للقتل في سبيل الله فعوضوا عنها هذه
الاجساد في البرزخ والثاني انهم يرزقون من الجنة وغيرهم لم يثبت
في حقه مثل ذلك وان جاء انهم يعلقون في شجر الجنة فقيل معنا

التعلق وقيل الاكل من الشجرة وبكل حال فلا يلزم مما ذكر انه لا يجتهد
في كمال تغيير في الاكل والله اعلم وما اخرجه ابن السني عن ابن مسعود ان
النبي صلى الله عليه واله وسلم كان اذا دخل المقابر
عليكم ايتها الارواح الفانية والابدان البالية والعظام النخرة التي
من الدنيا وهي بالله مؤمنة اللهم ادخل عليهم روحا منك وسلاما
منا فاما مع ضعف سنده ماول
الاجساد الناهقة
الروح في القبر ولا على بل ان لها اتصالا
فان للروح شان اخر فيكون في الرفيق الاعلى
اذا سلم المسلم على صاحبها رد عليه السلام وهي في مكانها هناك
وهذا جبرئيل عليه السلام راه النبي صلى الله عليه واله وسلم وله
جناح منها جناحين سد الافق وكان يدنو من النبي صلى الله عليه واله
حين يضع ركبتيه على ركبتيه ويديه على فخذيه وقلوب المخلصين
من الممكن انه كان يدنوا هذا الدنو وهو في مستقره من السموات وفي
الحديث في رؤية جبرئيل فرفعت راسي فاذا جبرئيل صاف قدميه
بين السماء والارض يقول يا محمد صلى الله عليه وسلم انت رسول
الله تعالى وانا جبرئيل فجعلت لا اصرف بصري الى ناحية الا رايته
كذلك وعلى هذا يحمل نزوله تعالى الى السماء الدنيا ودنوه عشية عرفة
وتحقق فهو منزه عن الحركة والانتقال واعيا في الغلط هنا

على الشاهد فيعتقد ان الروح من جنس ما يعهد من الاجسام التي اذا
شغلت مكانا لم يمكن ان يكون في غيره وهذا غلط محض وقد راى
النبي صلى الله عليه واله وسلم ليلة الاسراء موسى قايما يصلي
في قبره وراه في السماء السادسة فالروح كانت هناك في مثال ولها
اتصال بالبدن بحيث يصلي في قبره ويرد على من يسلم عليه وهو
في الرفيق الاعلى ولا تنافي بين الامرين فان شان الارواح غير شان
الابدان وقد مثل ذلك بعضهم بالشمس في السماء وشعاعها في
الارض وان كان غير تام المطابقة من حيث ان الشعاع انما عرض
للشمس اما الروح فهي نفسها متنزلة وكذلك روية النبي صلى الله
عليه واله وسلم الانبياء ليلة الاسراء في السموات الصحيح انه راى
فيها الارواح في مثال الاجساد مع ورود انهم احياء في قبورهم يصلون
قد قال صلى الله عليه واله وسلم من صلى علي عند قبري سمعته
ومن صلى علي نائيا ابلغته اخرج البيهقي في الشعب من حديث ابي هريرة
قال ان الله وكل بقبري ملكا اعطاه اسماع الخلائق فلا يصلي علي
احد الى يوم القيمة الا ابلغني باسمه واسم ابيه اخرجه البزار والطبراني في
من حديث عمار بن ياسر هذا مع القطع بان روحه في اعلى عليين
مع ارواح الانبياء وهو الرفيق الاعلى فثبت بهذا انه لا منافاة بين
كون الروح في عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن اتصالا
بحيث تدرك وتسمع وتصلي وتقرء وانما يستغرب هذا لكون الشاهد

بدیهی لیس فیه ما یشابه هذا و امور البرزخ و الآخرة علی نهج غیر المألوف
فی الدنیا انتهی کلام ابن القیم است و در باب تاذی المیت [illegible]
می نویسد اخرج الدیلمی عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه
و سلم قال المیت یؤذیه فی قبره ما یؤذیه فی بیته قال القرطبی یجوز ان
یکون المیت یبلغه من افعال الاحیاء و اقوالهم ما یؤذیه بلطیفة یحدثها
الله تعالی لهم من ملک یبلغ [illegible] او دلیل او ما شاء الله تعالی
[illegible] القراءة للاموات و در فصل قرات قران می نویسد
قال القرطبی و قد قیل ان ثواب القراءة للقاری و للمیت ثواب الاستماع
و لذلک تلحقه الرحمة قال الله و اذا قرئ القران فاستمعوا له و انصتوا
لعلکم ترحمون و لا یبعد من کرم الله تعالی ان یلحقه ثواب القراءة و الاستماع
معا و یلحقه ثواب ما یهدی الیه من القراءة و ان لم یسمع کالصدقة و الدعاء
و فی فتاوی قاضیخان من الحنفیة قرء القران عند القبور فان نوی بذلک
ان یونسهم صوت القران فانه یقرأ و ان لم یقصد ذلک فالله یسمع القراءة
حیث کانت قال القرطبی استدل بعض علمائنا علی نفع المیت بالقراءة عند
القبر بحدیث العسیب الذی شقه النبی صلی الله علیه و سلم باثنین
و غرسه و قال لعله یخفف عنهما ما لم ییبسا و در جای می نویسد اتفق
المسلمین علی ان الروح جسم و هو الذی دل علیه الکتاب و السنة و اجماع
الصحابة لوصفها فی الآیات و الاحادیث بالتوفی و القبض و الامساک
و الارسال و التناول و الاخراج و الخروج و التشیع [illegible] و التعذیب و التنعیم

وتتحرك والرضاء والانتقال والتردد في البرزخ وانها تاكل وتشرب
وتسرح وتاوي وتنطق وتعرف وتشكر الى غير ذلك مما هو من صفات الاجسام
[illegible] ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح
تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة ودليلنا قوله تعالى كل نفس
ذائقة الموت والذائق لابد ان يبقى بعد الذوق وما تقدم من هذا الكتاب
من الايات والاحاديث في وقائع تصرفها وتنعيمها وتعذيبها الى غير
ذلك [illegible] اختلف في ان الروح [illegible]
[illegible] وهل هو على قولين والصواب [illegible]
مفارقتها الجسد فنعم هي ذائقة الموت بهذا المعنى وان اريد [illegible]
[illegible] هي باقية بعد مفارقتها بالاجماع في نعيم او عذاب وقد اخرج [illegible]
[illegible] في تاريخ دمشق بسنده الى محمد بن فضالة احد الائمة المالكية [illegible]
[illegible] فذكر له عن رجل يذهب الى ان الارواح
[illegible] تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا من قول اهل البدع [illegible]
فان قيل باي شيء تتمايز الارواح [illegible] حتى تتعارف و
هل تتشكل فالجواب على قاعدة اهل السنة ان الروح ذات
[illegible] وتصعد وتنزل وتتصل وتنفصل وتذهب وتجيء وتتحرك و
[illegible] وعلى هذا اكثر من مائة دليل مقررة منها قوله تعالى ونفس وما
سواها [illegible] كما قال الذي خلقك فسواك فعدلك
[illegible] كالقالب لنفسه وتسوية البدن تابع لتسوية النفس

قال ومن هذا يعلم انها تاخذ من بدنها صورة تتميز بها عن غيرها وانها
تتأثر وتنفعل عن البدن كما يتأثر البدن وينفعل عنها فيكتسب البدن الطيب
والخبيث منها كما يكتسبها هي منه قال بل تميزها بعد المفارقة يكون اظهر
من تميز الابدان والاشتباه بينها ابعد من اشتباه الابدان فان
الابدان تشتبه كثيرا واما الارواح فقلما تشتبه قال ويوضح هذا انا
نشاهد ابدان الانبياء والائمة وهم متميزون في علمنا اظهر تميز وليس
ذلك التميز راجعا الى مجرد ابدانهم بل هي بما عرفناه من صفات ارواحهم
وانت ترى اخوين شقيقين متشابهين في الخلقة غاية الاشتباه و
بين روحيهما غاية التباين الى اخرها قال واذا كانت للملائكة تميز عن غيرها
ابدان تحملهم وكذالك الحق فالارواح البشرية اولى قسطلاني في المواهب
اللدنية نور تربته واما الادراك كالعلم والسماع فلا شك ان ذلك ثابت
له بل ولسائر الموتى حكاه الشيخ زين الدين المراغي و[illegible]
قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم نور تربته ويلازم الادب والخشوع و
التواضع غاض البصر في مقام الهيبة كما كان يفعل بين يديه في حياته
ويستحضر علمه بوقوفه بين يديه وسماعه سلامه كما هو في حياته
اذ لا فرق بين موته وحياته في مشاهدته لامته ومعرفته باحوالهم
ونياتهم وعزائمهم وخواطرهم وذلك جلي عنده لا خفاء به فان قلت
هذه الصفات مختصة بالله تعالى فالجواب ان من انتقل
الى عالم البرزخ من المومنين يعلم احوال الاحياء غالبا وقد وقع

كثير من ذلك كما هو مسطور في مظنة ذلك وهو في مواهب من نوبيد
ومنها انه حي في قبره وكذلك الانبياء ولهذا قيل لا عدة على ازواجه
ويحج ويصلي فيه باذان واقامة وقد حكى ابن زبالة وابن النجار ان
الاذان ترك في ايام الحرة ثلاثة ايام وخرج الناس وسعيد بن المسيب
في المسجد قال سعيد فاستوحشت فدنوت الى القبر فلما حضرت الظهر
سمعت الاذان في القبر فصليت الظهر ثم مضى ذلك الاذان والا
قامة في القبر بكل صلوة حتى مضت ثلث ليال ورجع الناس وعاد
المؤذنون فسمعت اذانهم كما سمعت الاذان في قبر النبي صلى الله
عليه واله وسلم انتهى وقد ثبت ان الانبياء يحجون ويلبون فان قلت
كيف يحجون ويصلون ويلبون وهم اموات في الدار الاخرة وليست
دار عمل فالجواب انهم كالشهداء بل افضل منهم والشهداء احياء
عند ربهم يرزقون فلا يبعد ان يحجوا ويصلوا ونقول ان البرزخ ينسحب
عليه حكم الدنيا في استكثارهم من الاعمال وزيادة الاجور وان
المنقطع في الاخرة انما هو التكليف وقد يحصل الاعمال من غير تكليف
على سبيل التلذذ بها ولهذا انهم يسبحون ويقرون القرآن ومن
هذا سجود النبي صلى الله عليه واله وسلم وقت الشفاعة وقد
قال صاحب التلخيصات ماله عليه السلام بعد موته قائم على نفقته
وملكه وعده من خصايصه ونقل امام الحرمين عنه ان ما خلفه
بقي على ما كان في حيوته فكان ينفق منه ابو بكر على اهاله وخدمه

وكان يرى انه باق على ملك النبي صلى الله عليه وآله [illegible]
الانبياء احياء وهذا يقتضى اثبات الحيوة في احكام الدنيا وذلك
زائد على حيوة الشهيد والذى صرح به النووى وغيره ان
ما ترك صدقة على جميع المسلمين لا يختص به ورثته فان الاخبار
ناطقة بموته صلى الله عليه وآله وسلم وقال الله تعالى انك ميت
وانهم ميتون وقال عليه السلام انى مقبوض وقال الصديق
ان محمدا قد مات واجمع المسلمون على اطلاق ذلك [illegible]
تقى الدين السبكى بان ذلك الموت غير مستمر وانه صلى الله عليه
وآله وسلم احيى بعد الموت ويكون انتقال الملك مشروطا
بالموت المستمر واما الحيوة الثانية فهى حيوة اخروية ولا [illegible]
واما حيوة الشهداء فهى ثابتة بالقرآن بلا انكار [illegible]
ان اجساد الانبياء لا تبلى وعود الروح الى الجسد ثابت في
الصحيح لسائر الموتى فضلا عن الشهداء فضلا عن الانبياء وانما النظر في
استمرارها في البدن وفى ان البدن يصير حيا كحالته في الدنيا
او حيا بدونها وهى حيث شاء الله فان ملازمة الحيوة للروح
امر عادى لا عقلى فهذا مما يجوزه العقل فان صح به سمع اتبع وقد ذكره جماعة
من العلماء ويشهد له صلوة موسى في قبره فان الصلوة تستدعى
جسدا حيا وكذلك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسراء كلها صفات
الاجسام ولا يلزم من كونها حيوة حقيقية ان تكون الابدان [illegible]

[illegible] الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من
صفات الاجسام التي نشاهدها بل يكون لها حكم اخر فليس في العقل
ما يمنع من اثبات الحيوة الحقيقية لهم واما الادراكات كالعلم والسماع فلا
ينبغي ان ذلك ثابت لهم بل ولسائر الموتى حكاه الشيخ زين الدين
الحنبلي وقال انه مما يعز وجوده وفي نقله فالتيا فهي المتنافسون

[illegible] باب زيارة قبر شريف نبويه وينبغي للزائر ان يستحضر من الخشوع ما
امكنه ويكون مقصوده في سلامه بين الجهر والاسرار وفي البخاري ان
عمر رضي الله عنه قال لرجلين من اهل الطائف لو كنتما من اهل
البلد لاوجعتكما ضربا ترفعان اصواتكما في مسجد رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم وقد روي عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه
قال لا ينبغي رفع الصوت على نبي حيا ولا ميتا وروي عن عائشة رضي
الله عنها انها كانت تسمع صوت الوتد يوتد والمسمار يضرب في بعض
الدور المطيفة لمسجد النبي صلى الله عليه وسلم فترسل اليهم لا تؤذوا
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قالوا وما عمل علي بن ابي طالب
مصاريع داره الا بالمناصع توقيا لذلك نقله من زبالة فيجب الادب
[illegible] ولعل [illegible] انتقل الى عالم البرزخ من المؤمنين يعلم احوال
الاحياء [illegible] وقع كثير من ذلك كما هو مسطور في مظنة ذلك من
[illegible] وقد روي ابن المبارك عن سعيد بن المسيب ليس من يوم
[illegible] النبي صلى الله عليه وآله [illegible] امته [illegible]

وعشية فيعرفهم نبيهم واعمالهم فلذلك يشهد لهم يا رعيكم ولكن
من الصلوة والسلام على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بحضرته
الشريفة حيث يسمعه ويرد عليه وقد روى ابو داود من حديث ابي
هريرة رضي الله عنه انه صلى الله عليه واله وسلم قال ما من احد
يسلم على الا رد الله على روحي حتى ارد عليه السلام وعند ابن ابي شيبة
من حديث ابي هريرة مرفوعا من صلى على عند قبري سمعته ومن
صلى على نائيا بلغته وعن سليمان ابن سحيم في ما ذكره القاضي عياض
في الشفاء قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فقلت يا
رسول الله هؤلاء الذين يأتون يسلمون عليك اتفقه سلامهم
قال نعم ارد عليهم ولا شك ان حيوة الانبياء عليهم السلام ثابتة
مستمرة صعلوم ونبينا صلى الله عليه وسلم افضلهم واذا كان
كذلك ينبغي ان تكون حياته اكمل واتم من حيوة سائرهم فان
سقيم الطبع ردي الفهم لو كان حيوته صلى الله عليه وسلم
ثابتة لما كان لرد روحه معنى كما قال الا رد الله على روحي فيجاب
ذلك من وجوه احدها ان هذا اعلام بثبوت وصف الحيات دائما
للثبوت رد السلام اي ما فوصف الحيات لازم لرد السلام اللازم و
اللازم يجب وجوده عند ملزومه او ملزوم ملزومه ووصف الحيوة
ثابت دائما لان ملزوم ملزومه ثابت دائما وهذا من نفائس
سحر البيان في اثبات المقصود باكمل انواع البلاغة واجمل فنون

[illegible] التي هي قطرة من بحر بلاغته العظمى ومنها ان ذاته
[illegible] والتفاتته [illegible] الى تحصيل من الحضرة [illegible]
[illegible] بعالم [illegible] الاجساد الترابية [illegible] البشرية
[illegible] الحضرة [illegible] ان يكون [illegible] امثالا
حتى لو كان المسلمون في كل لحظة اكثر من الف الف لوسعهم
ذلك الاقبال النبوي والالتفات الروحاني ولقد رايت من ذلك
[illegible] ما عبر عنه ولقد احسن من مثل كيف يرد النبي
صلى الله عليه وسلم على من يسلم عليه في مشارق الارض
ومغاربها في ان واحد فانشد قول ابي الطيب كالشمس في وسط
السماء ونورها يغشى البلاد مشارقا ومغاربا ولا ريب ان حاله
صلى الله عليه وسلم في البرزخ افضل واكمل من حال الملائكة
سيدنا عزرائيل عليه السلام يقبض مائة الف روح في وقت
لا يشغله قبض عن قبض وهو مع ذلك مشغول بعبادة الله
على التسبيح والتقديس فنبينا صلى الله عليه وآله وسلم
حي يصلي ويعبد ربه ويشاهده ولا يزال في حضرة اقترابه متلذذا
بسماع خطابه وقد تقدم الجواب من قوله تعالى انك ميت وانهم ميتون
[illegible] اخرجه [illegible] من المقصد الرابع وروى الدارمي عن سعيد ابن
عبد العزيز قال لما كان ايام الحرة لم يؤذن في مسجد النبي صلى الله
عليه وسلم ولم يبرح سعيد بن المسيب من المسجد كان لا يعرف

وقت الصلوة الا همهمة يسمعها من قبر النبي صلى الله عليه وسلم
وذكره ابن النجار وابن بالة بلفظ قال سعيد يعني ابن المسيب فلما حضرت
الظهر سمعت الاذان من القبر فصليت ركعتين ثم سمعت الاقامة فصليت
الظهر ثم مضى ذلك الاذان والاقامة في القبر المقدس بكل صلوة حتى
مضت ثلاث ليال يعني ليالي ايام الحرة وقد روى البيهقي وغيره
من حديث انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا
نبياء احياء في قبورهم يصلون وفي رواية ان الانبياء لا يتركون
في قبورهم بعد اربعين ليلة ولكن هم يصلون بين يدي الله حتى ينفخ
في الصور وله شواهد في الصحيح منها قوله صلى الله عليه وسلم
مررت بموسى وهو قائم يصلي في قبره وفي حديث ابي ذر في قصة
المعراج انه لقي الانبياء في السموات وكلموه وكلمهم وقد ذكرت مزيدا
لذلك في حجة الوداع من مقصد عباداته وفي ذكر الخصائص في
معجزاته وفي مقصد الاسراء والمعراج وهذه الصلوات والحج الصادر من
الانبياء ليس على سبيل التكليف انما هو على سبيل التلذذ ويحتمل
ان يكون في البرزخ فيسحب عليهم حكم الدنيا في استكثارهم من الاعمال
وزيادة الاجور من غير مطالب التكاليف وبالله التوفيق واذا ثبت
بشهادة قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل
احياء عند ربهم يرزقون حيوة الشهيد ثبت حيوة النبي صلى الله
عليه وسلم بالطريق الاولى والذي عليه جمهور العلماء انهم

... تزهاتحزن للروح فقط او للجسد معا فمعنى عدم البلاء له
فيه قولان وقد صح عن جابران اباه وعمرابن الجموح كانا ممن استشهد
باحد ودفنا في قبر واحد حتى حفر السيل قبرهما فوجد لم يتغيرا وكان
احدهما قد جرح فوضع يده على جرحه فدفن وهو كذلك فاميطت
يده عن جرحه ثم ارسلت فرجعت كما كانت وكان بين ذلك وبين
احد ست واربعون سنة وروى عنه عليه السلام انه قال
والذى نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الى يوم القيمة
الا ردوا عليه رواه البيهقي عن ابي هريرة وقد قال ابن شهاد ...
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اكثروا من الصلوات على
في الليلة الزهراء واليوم الازهر فانهما يوديان عنكم وان الارض
... اجساد الانبياء رواه ابوداود وابن ماجة ونقل ابن زباله
... ان رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم قال من كلمه
... لم يوذن للارض ان تاكل من لحمه وقد ثبت ان نبينا صلى
... عليه وسلم مات شهيدا اكله يوم خيبر من شاة مسمومة سما
... من ساعته حتى مات عنه بشير بن براء وصار بقاءه صلى
الله عليه وسلم معجزة وكان الم السم يتعاهده الى ان مات وكذا
قال في ... موته ... ما زالت اكلة خيبر تعاودني حتى كان الان
قطعت ابهري والابهران عرقان يخرجان من القلب يتشعب منهما
الشرايين كما ذكره في الصحاح قال العلماء فجمع الله بذلك بين

البنوة والشهادة انتهى وبازسيكويد فان قلت لو كان المراد لحقيقة ...
لادرك كل واحد فالجواب لا يلزم من قيام المعنى بمحل ادراك كل
احد حتى تجتمع الشرائط وتنتفي الموانع وعدم الادراك ...
عدم المدرك وانتفاء الدليل لا يدل على انتفاء المدلول
لا يدرك ...ت راجعه المسلك معمان الراحة ... بالمساكين
ولما كانت احوال القبر من الامور الاخروية لا جرم لا يدركها
من الاحياء الا من كشف له الغطاء من الاولياء المقربين ...
... ومن في الاكوان والفاني لا يجتمع بالباقي للتضاد ...
... قال ابن اسحق حدثني بعض اهل العلم انه عليه السلام
قال يا اهل القليب بئس العشيرة كنتم كذبتموني وصدقني الناس
فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله كيف تكلم اجسادا لا ارواح
فقال ما انتم باسمع لما اقول منهم غير انهم لا يستطيعون ان
شيئا وقالت عائشة رضي الله عنها ذلك فقال انما اراد النبي
الله عليه وسلم انهم الان ليعلمون ان الذي اقول لهم حق
قرأت انك لا تسمع الموتى الاية فقولها يدل على انها كانت تنكر
ذلك مطلقا لقولها انهم الان يعلمون وقال قتادة احياهم الله
توبيخا وتصغيرا ونقمة وحسرة وفيه رد على من انكر سماعهم
كما روي عن عائشة رضي الله عنها ومن الغريب ان في المغازي
لابن اسحق رواية يونس ابن بكير باسناد جيد عن عائشة ر

نسخه ما انتم باسمع لما اقول منهم واخرجه الامام احمد باسناد
فان كان محفوظا فكانها رجعت عن الانكار لما ثبت عندها من
[illegible] رواية لكونها لم تشهد القصة وقال الاسمعيلي كان
[illegible] والذكاء وكثرة الرواية والغوص على غوامض العلم
ما لامزيد عليه لكن لا سبيل الى رد رواية الثقة الا بنص مثله
يدل على نسخه او تخصيصه او استحالة فكيف والجمع بين الذي
[illegible] غيرها ممكن لان قوله تعالى انك لا تسمع الموتى لا ينافي
[illegible] عليه السلام انهم الان يسمعون لان الاسماع هو ابلاغ
الصوت من المسمع فى اذن السامع والله تعالى هو الذى اسمعهم
بان ابلغهم صوت النبي صلى الله عليه وسلم واما جوابها بانه
[illegible] انهم ليعلمون فان كانت سمعت ذلك فلا ينافي رواية يسمعون
بل يؤيدها وقال السهيلي محصله ان فى نفس الخبر ما يدل على خرق
العادة بذلك لنبيه عليه السلام لقول الصحابة له اتخاطب اقواما
قد جيفوا فاجابهم بما اجابهم قال واذا جاز ان يكونوا فى تلك الحالة
عالمين جاز ان يكونوا سامعين وذلك اما باذان الرؤس
على قول الاكثر ان الروح يعاد الى الجسد والى بعضه عند المسئلة وهو قول
اكثر اهل السنة واما باذن القلب او الروح على مذهب من يقول
بتوجيه السؤال الى الروح من غير رجوع الى الجسد والى بعضه
قال وقد روي عن عائشة انها احتجت بقوله تعالى وما انت

بمسمع من فى القبور ان انت الا نذير وجه [illegible] الاية [illegible] الى
الصم او تهدى العمى ان الله هو الذى يهدى [illegible] و
الى اذان القلوب لا انت وجعل الكفار [illegible]
التشبيه بالاموات وبالصم فالله هو الذى
اذا شاء لا نبيه ولا احد فاذا لا تعلق [illegible] و
هما انها نزلت فى دعاء الكفار الى الايمان الثانى انه انما [illegible]
بنبيه ان يكون هو المسمع لهم وصدق الله فانه لا يسمعهم الا
هو يفعل ما يشاء وهو على كل شىء قدير معتزله استدلال کرده
اند چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری در باب المیت یسمع خفق النعال نوشته
يستفاد منه اثبات عذاب القبر وهو مذهب اهل السنة والجماعة
وانكر ذلك ضرار بن عمرو وبشر المريسى واكثر المتاخرين من المعتزلة
فى ذلك بقوله تعالى لا يذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى اى
يذوقون فى الجنة موتا سوى الموتة الاولى ولو صاروا
فى القبور لذاقوا موتتين لا موتة واحدة وبقوله تعالى وما انت
بمسمع من فى القبور فان الغرض من سياق الاية تشبيه الكفار باهل
القبور فى عدم الاسماع وبعد ازان جواب داده در تفسیر بیضاوی در
کریمه لا تقولوا لمن يقتل فى سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا
تشعرون می نویسد وفيها دلالة على ان الارواح جواهر قائمة
مغايرة لما يحس به من البدن تبقى بعد الموت دراكة و [illegible]

[illegible] الشافعیہ [illegible] فلہذا لا بأس [illegible] وعلی هذا
[illegible] اصحابہم [illegible] اللہ [illegible] الروضۃ البہجۃ
[illegible] بأین طور
[illegible] دعا باین
طور الہی بحرمت نبی و ولی حاجت مرا روا کن جائز است چنانچہ از فقہ اکبر ملا علی
قاری مفہوم می شود و نیز در قواعد الایمان فی علم الکلام و معرفۃ الایمان تصنیف
ملا [illegible] مذکور است عبارتش اینکہ اگر بحرمت مصطفی گوید شاید در دعای استفتاح
[illegible] الشهر الحرام والمشعر الحرام و قبر نبیک علیہ السلام ماثور شدہ ولیکن بحق
فلان [illegible] نشاید قواعد الایمان و معرفۃ الایمان اینوقت موجود نیست فاما
شرح فقہ اکبر موجود از دیدنش واضح میگردد کہ استشهاد مجیبان صرف برای [illegible]
[illegible] است چہ ملا علی قاری بعد نقل کراہت بحق فلان وغیرہ و نقل اختلاف
[illegible] نویسد قلت وردایۃ اللہم انی اسئلک بحق السائلین علیک
[illegible] بحق ممشای الیک فالمراد بالحق الحرمۃ او الحق الذی وعدہ بمقتضی
الرحمۃ یعنی منع کہ برای بحق گفتن است در دلیل آن نوشتہ اند لیس لاحد
علی اللہ حق پس مراد انست کہ حق وجوبی بر خدا کسی نیست پس [illegible] بحق فلان
باین معنی مکروہ است و بحق فلان کہ وارد است مراد دراینجا از حق [illegible] است
یا حق تفضلی [illegible] بحرمت نبی و ولی دران مذکور نیست و ذکر [illegible]
است یعنی از حق رحمہ مراد است پس بحق گفتن [illegible] مکروہ نشد [illegible]
می نویسد وجاء فی الآثار ما دل علی الجواز و تفسیر عزیزی نوشتہ [illegible]

در روایت تو بحضرت آدم یعنی اسئلک بحق محمد آمده است [illegible]
که مذهب اهل سنت همین است و آنچه در کتب فقه ممنوع است بحق فلان [illegible]
که افعال عباد را مخلوق عباد دانند پس جزای آن افعال
بسکه در زمان سابق مذهب معتزله رواج بسیار داشت
هم مذهب ایشان میشد فقها از استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن مذهب
نرود **سوال** اگر اهل مشرق بگویند یا رسول الله یا اولیاء الله و اگر اهل مغرب گویند
یا رسول الله یا اولیاء الله جائز است یا نه **جواب** در ندا کردن غائبان
نبی وغیر نبی فرق است اگر نبی را ندا کنند برای ایصال درود یا سلام ظاهرا
جواز است تخصیص ندا برای ایصال درود و سلام محض غلط ازین ندا برای ایصال
درود و سلام هم جائز است و برای استمداد هم جائز است خواه نبی باشد خواه ولی
چنانکه سابق مفصلا در مبحث استمداد گذشت و تمام میگردد این نزاع بآنچه
جواب ستادم می نویسد که برای انجاح حاجت صلوة الحاجت ثابت است
کتب حدیث هم مرقوم و مذکور است انتهی و دران ندا نبی برای استمداد
که در بحث استمداد از حصن حصین و شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده ام صلوة
الحاجت [illegible] طرق دارد یکی از آن این هم هست قوله بدو جهت یکی آنکه در حدیث شریف
وارد است که ملائکه از طرف حق تعالی بر همین مقرر اند که هر که بر نبی صلی الله علیه وسلم صلوة
یا سلام میفرستد ملائکه به پیغمبر علیه السلام میرسانند میگویم که رسانیدن سلام
[illegible] ایها النبی هم اصح الطرق ثابت در صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیرهما از
ابن مسعود رضی الله عنه مرویست قال کنا اذا صلینا مع النبی صلی الله علیه

الذین معکم قلنا السلام علی الله قبل عباده السلام علی جبرئیل السلام
علی میکائیل السلام علی فلان فلما انصرف النبی صلی الله علیه وآله
وسلم قال لا تقولوا السلام علی الله فان الله هو السلام فاذا جلس
احدکم فی الصلوٰة فلیقل التحیات لله والصلوات والطیبات السلام
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین فانه اذا قال ذالک اصاب کل عبد صالح فی السماء
والارض و در شفای قاضی عیاض می نویسد هذا احد مواطن التسلیم علیه
وسنته اول التشهد وقد روی مالک عن ابن عمر انه کان یقول
ذالک اذا فرغ من تشهده واراد ان یسلم واستحب مالک فی المبسوط
ان یقول مثل ذلک قبل السلام قال محمد بن مسلمة اراد ما جاء
عن عائشة وابن عمر انهما کانا یقولان عند سلامهما السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
السلام علیکم واستحب اهل العلم ان ینوی الانسان حین السلام
کل عبد صالح فی السماء والارض من الملائکة وبنی آدم والجن وقال
در شرح مشکوة در شرح حدیث صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم
می نویسد قال القاضی وذلک ان النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت
عن العلائق البدنیة واتصلت بالملاء الاعلی لم یبق لها حجاب فتری
الکل کالمشاهد بنفسها او باخبار الملک لها وفیه سر یطلع علیه
من یسر له [illegible] ودر شرح حدیث ان [illegible]

فيه خلق آدم وفيه قبض روحه وفيه النفخة وفيه الصعقة فاكثروا
علي الصلوة فيه فان صلوتكم معروضة علي قالوا يا رسول الله كيف
تعرض صلوتنا عليك وقد ارمت قال ان الله حرم على الارض اجساد
الانبياء مى نويسد ساير الاموات ايضا يسمعون السلام والكلام وتعرض
عليهم اعمال اقاربهم في بعض الايام نعم الانبياء تكون حيوتهم على وجه
الاكمل وتحصل لبعض وراثهم من الشهداء والاولياء والعلماء الحظ الاوفر في
بحفظ ابدانهم الطاهرة بل بالتلذذ بالصلوة والقرءة ونحوهما في
قبورهم الطاهرة الى قيام الساعة الاخرة ودر شرح حديث ابى الدرداء
مى نويسد ان الله حرم على الارض اى منعها منعا كليا ان تاكل اجساد
الانبياء اى جميع اجزائهم فلا فرق لهم في الحالين ولذا قيل اولياء الله لا
يموتون ولكن ينتقلون من دار الى دار وفيه اشارة الى ان العرض
على مجموع الروح والجسد منهم بخلاف غيرهم ومن في معناهم من الشهداء
والاولياء فان عرض الامور ومعرفة الاشياء انما هو بارواحهم مع
بعض اجسادهم وهم اينكه در التحيات خطاب براى رسانيدن سلام وارد شده پس
بنا برين اگر كسى گويد يا رسول الله پس براى رسانيدن درود يا سلام جايز است ودر
حق ديگر اشخاص سواى نبى اين قسم وارد نشده رسانيدن سلام بصالحين ورسيدن
بانان از همان حديث تشهد ثابت گرديده وآمدن سلام به نبى بصيغه خطاب ايها النبى
بلفظ غيبة در تشهد وجهى دارد كه علماى محدثين بيان فرموده اند وآن اينكه از خصائص
آنحضرت صلى الله عليه وسلم است جواز نداء در صلوة كه از نداى غير آنحضرت باطل

میشود ملا علی قاری در شرح مشکوة می نویسد وجواز الخطاب من خصوصیاته صلی الله
علیه وسلم اذ لو قیل لغیره حاضرا او غایبا السلام علیک بطلت صلوته و در اسباب
لمعه می نویسد فان قیل کیف شرع هذا اللفظ وهو خطاب بشر مع کونه
منهیا عنه فی الصلوة فالجواب ان ذلک من خصائصه صلی الله علیه
وسلم پس ندا در حق غیر نبی ممنوع ومحظور خواهد بود بدلیل عموم آیات قرآنی که عنقریب
ملاحظه نموده خواهد شد این فقره عند التأمل محض بیمعنی است چه آنچه ظاهر از آن مستفاد و مفهوم
میگردد یقین که از آیات مذکوره حرمت ندا عموما ثابت مگر بسبب ورود جز ندای نبی برای رسانیدن
سلام خاص است از آن و این معنی درست نمی نشیند چرا که مجیب در ما لحق معاذ ایات
کفر و شرک بودن ندای غیر خدای قرار داده خاص در عام داخل پس ندای نبی
هم در ندای معاذ ایات داخل باید پس حاصل آنکه یک قسم شرک و کفر که ندای نبی برای
سلام رسانیدن است خاص و جایز باقی اقسام شرک ناجایز وهل هذا الا جنون علاوه
بر آن عام هرگاه که خصوص لاحق می شود قطع و یقین باقی نمیماند این امر در اصول
مرقوم و مسلم است حاشی خوان هم میدانند پس قباحتی بدتر از اول لازم شده
و اگر کسی غیر خدا را باین اعتقاد ندا میکند که من هرگاه که فلان کس را ندا میکنم او می
شنود یا قدرت مستقله در انجاح حاجات میدارد یا در عالم متصرف است یا شریک
تدبیر در کارخانجات الهی میدارد پس در ینصورت شریک گردانیدن است بخدا
غیر خدا را و برای رفع همین امر جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شده اند بالجمله
در علم غیب و قدرت مطلق و تصرف در امور عالم شریک با خدا تعالی نباید ساخت پس
این قسم ندا کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است حقیقت این است که هرگاه

یعنی اعتقاد کنند که فلانی بذات خود بلی اسماع خدا میشنود و عالم است که زنده
باشد یا مرده نبی باشد یا غیر نبی سماع سلام باشد یا غیر سلام یا قدرت مستقله
در انجاح حاجات دارد یا در عالم متصرف است یا شرکت تدبیر در کارخانجات الهی
دارد را این اعتقاد خود کفر صریح و شرک اگرچه ندا نکند موقوف بر ندا کردن نیست
پس قول مجیب که این قسم ندا کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است بی محل
علاوه بران از کلامش ظاهر که ندای غیر خدا منحصر درین اعتقاد نیست بلکه ندای غیر خدا
باین اعتقاد که من هرگاه فلانی را ندا میکنم خدا که علم ذاتی خاصه اوست او را میشنواند
وآن شخص قدرت مستقله در انجاح حاجات ندارد و نه در عالم متصرف است و نه شریک
تدبیر در کارخانجات الهی است بلکه بنده مقرب و ولی اوست و دعای او در حضرت
الوهیت نسبت بدعای من قبولیت زاید دارد و این قسم ندا کردن غیر خدا را شرک
و کفر نیست و همین صورت مطلوب سایل بود که مومن از ولی الله بجز این اعتقاد
نمیدارد و ازین قسم اغماض نموده محض برای تغلیط ندای نبی را برای سلام هم
نوشته یا نفی را داخل شرک کرده داد و حال آنکه این امر خلاف عبارت خودش
هم هست غایة الامر اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش میگفت که این قسم شرک است و
سوای آن شرک نیست وانکه شرک نیست ازان ندای نبی برای سلام وارد شده
نبی برای استمداد و ندای غیر نبی برای سلام و هم برای استمداد وارد شده
اول تجبیه یا جایز و ثانی مباح یا ناجایز و ظاهر است این تغلیط آنچه اعتقاد
این فرقه چنان است که ندا کردن اموات از دور باعتقاد استماع شان اعتقاد
نمودن علم غیب است اموات را گویا سماع خدا اعتقاد کنند و این امر صریح البطلان

وابطال آن معلوم هر کس گردیده است لهذا آن را و سپرده او امنود و اول معنی علم غیب را
باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد شاه عبد العزیز در تفسیر سوره جن می‌نویسد غیب نام
چیزیست که از ادراک آن حواس ظاهره و باطنه غایب باشند نه حاضر بالمشاهده و بوجدان
دریافت شود و از اسباب و علامات آن نیز عقل و فکر آن در نیابد تا بدان استدلال
دریافت شود و این غیب مختلف می‌باشد پیش کور مادرزاد عالم الوان غیب است
و عالم اصوات و نغمات و الحان شهادت و پیش بعضی لذت جماع غیب است و
پیش فرشته عالم گرسنگی و تشنگی غیب است و دوزخ و بهشت شهادت و لهذا این
قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت بهمه مخلوقات غایب است غیب مطلق را
مثل وقت آمدن قیامت و احکام تکوینیه و تشریعیه باریتعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل
حقایق ذات و صفات او تعالی است علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص
او تعالی نامند فلا یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود کسی را
بوجهی که مع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه
اصلا نماند و همین اطلاع دادن لائق است که او را اظهار شخص بر غیب توان گفت
پس اطلاع منجمین و اطبا و کاهنین و رمالان و جفریان و فال بینان که علم ایشان
بعض حوادث کونیه از راه استدلال و علامات ظنیه یا اخبار مختلطة الصدق والکذب جنیان
و شیاطین [illegible] شده یقینی و اولیا اگرچه عالم الهامی یقینی
حقایق ذات و صفات یا وقایع کونیه حاصل می‌شود اما تلبیس و اشتباه بجمیع الوجوه
از ایشان منقطع نمی‌گردد تا اظهار ایشان بر غیب و استیلا بر آن متحقق گردد بلکه اظهار
غیب را ایشان [illegible] و انتقال صورت غیبیه در آیینه وجدان ایشان است و لهذا تکلیف است

عام بران تحقق نمیشود الی آخر ما قال پس اظهار بر غیب هیچکس را نمیرسد مگر کسی را که پسند
میکند و آنکس رسول می باشد خواه از جنس ملک باشد خواه از جنس بشر و هم در تفسیر
مذکور می نویسد درینجا باید دانست که صاحب کشاف بنا بر مذهب اعتزال خود در تحت
این آیه گفته است فی هذا ابطال الکرامات لان الذین تضاف الیهم
وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل الی آخر ما قال لکن با وجود
ادعای دانشمندی این حرف از وی بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی
اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع تلبیس و اشتباه بکلی دران حاصل شود از غیر رسولان میکند
نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا چه جای آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که
اظهار مختص بر غیب خبر دیگر است و اظهار غیب بر مختص خبری دیگر از نفی آن نفی این
لازم نمی آید و اولیا را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و واقع
است الی آخر ما قال و بعضی اکثری از علمای اهل سنت و جماعت که فرق در اظهار مختص
بر غیب و اظهار غیب بر مختص نکرده اند میگویند که مراد از غیب درین آیه احکام شرعیه اند
که تکلیف آنها عام بر مکلفین می باشد و اگر از غیب مطلق مراد باشد لازم آید که نبی مختص
خضر علیه السلام را اطلاع بر هیچ امر غیبی حاصل نشود زیرا که در آیه حصر علم غیب بر لفظ
رسول فرموده و رسول اخص از نبی است ای اطلاع بر احکام شرعیه جدیده و آن
خاصه رسول است که در نبی یافته نمیشود و بعض از ایشان گفته اند که حصر بملاحظه قید اصالت
است یعنی بالاصالت اطلاع بر غیب خاصه پیغمبران است و اولیا را اطلاع بر غیب بطریق
وراثت و تبعیت حاصل میشود چنانچه نور قمر مستفاد است از نور شمس و حصر حقیقی در آنچه
بالاصالت باشد و نفی آنچه از آنچه در آن به تبعیت و وراثت باشد مجازی است

متعارف ومشهور واحمل بتأویل بنیت وبعضی از فقهاء مفسرین اهل سنت گفته اند
که مراد از غیب لوح محفوظ است واطلاع بر لوح هیچکس را سوای پیغمبران حاصل نمیشود
لکن درین کلام خللها ست الی آخر ما قال دویم اگر مراد از اطلاع بر لوح اطلاع
بر موجودات نفس الامریه است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود
کو مطالعه نقوش لوح محفوظ باشد یا بلا مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب
اطلاع بمضامین مرقومه دران کتاب می شود نه دیدن نقوشش لوح باشد واین
معنی اولیاء الله را نیز حاصل میگردد پس دیدن ونه دیدن برابر شد سیوم اگر اطلاع بر
لوح محفوظ بمطالعه ودیدن نقوشش نیز از بعض اولیاء بتواتر منقول است پس اختصاص
وحصر صحیح نخواهد بود ملا علی قاری در مرقاة در شرح حدیث جبرئیل که مسمی است
بام الاحادیث می نویسد فان قلت فلو سأل جبرئیل عن الساعة
علمه بأنه تعالى قال لا يعلمها الا هو فما التوفيق بين الآية وبين ما
اشتهر عن العرفاء من الاخبار الغيبية كما قال الشيخ الكبير ابو
عبد الله في معتقده ونعتقد ان العبد ينقل في الاحوال حتى
يصير الى نعت الروحانية فيعلم الغيب وتطوى له الارض ويمشي على
الماء ويغيب عن الابصار فالجواب اما عن الاول فالتنبيه به
على انه ليس له الجواب ثم لا علم له به ولا الاستنكاف بحسن قول
لا ادري الذي هو نصف العلم كأنه يفهم بأنه الجواب عنه مما
قد سلف من السؤال الذي هو نصف العلم فتم العلم بها
واما عن الثاني فلأن للغيب مبادي ولواحق فمبادئه لا يطلع

عليه ملك ولا نبي مرسل واما اللواحق فهو ما اظهره الله على
بعض اعيانه لوجه حكمه وخرج ذلك عن الغيب المطلق وصار غيبا
اضافيا وذلك اذا تنورت الروح القدسية وازداد نورانيتها و
اشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلية ذات القلب عن
صداء الطبيعة والمواظبة على العمل وفيضان الانوار الالهية حتى
يقوى النور وينبسط في فضاء قلبه فينعكس فيه النقوش المرتسمة
في اللوح المحفوظ ويطلع على المغيبات ويتصرف في اجسام العالم السفلي
بل يتجلى حينئذ الفياض الاقدس بمعرفته التي هي اشرف العطايا
فكيف لغيره پس سماع موتی ندای احیا را یا سماع خدا در برزخ چگونه در علم
غیب داخل باشد و اعتقادش چگونه شرک گردد شاه عبد العزیز در ابیات تحفه
اثنا عشریه می نویسد حاصل انکه چون روح از بدن جدا شد قوای بدنی از وجدا
میشوند قوای نفسانی وحیوانی واگر وجود قوای نفسانی وحیوانی فیضانا ابقاءً
مشروط باشد بوجود قوای بدنی ومزاج لازم اید که ملایکه را شعور وادراک حسی
وحرکت وغضب ودفع منافر نباشد پس حال ارواح در عالم قبر مثل حال ملایکه
است که بتوسط شکلی وبدنی کار میکنند بی انکه نفس بدنی همراه داشته باشند فرق
همین است که ملایکه را موافق اعمال تنعیم وتعذیب نیست وارواح را بحسب اعمال مکسوبه
تنعیم وتعذیب خواهد بود انتهی وترمذی ونسائی وابن ماجه وابن حبان وحاکم از انس
روایت کرده اند من سال الله الجنة ثلاث مرات قالت الجنة اللهم ادخله
الجنة ومن استجار من النار ثلاث مرات قالت النار اللهم ...

ابجرة امور بالزاجر و شراح حدیث نوشته اند که مراد و قول جنت و نار است بحقیقت
و میت و ان بعید نیست و استبعادی که الله تعالی سیفر باید و قول هل من مزید
و جایز است که مراد خزنه و حفظه جنت و نار باشند و جلال الدین سیوطی در بدور سافره
میگوید اخرج الترمذی وحسنه و ابن ماجة عن معاذ بن جبل عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تؤذی امرأة زوجها الا قالت
زوجته من الحور العین لا تؤذیه الخ واخرج الطبرانی عن ابی امامة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف المنصرف
من الصلوة ولم یقل اللهم اجرنی من النار وادخلنی الجنة وزوجنی
من الحور العین قالت الملائکة ویح هذا العاجز استجار بالله من
جهنم وقالت الجنة ویحک هذا العاجز یسال الله وقالت الحور العاجز
یسال الله تعالی الحور العین پس هرگاه که ملایکه و حور و جنت بلکه جنت و نار که از
قسم جماد اند می شنوند کلام احیا را بلکه ملک و حور را در جنت علم دعا نکردن او میگردد
پس ارواح کامله که در جنت و برزخ شنوند کلام احیا را که بخوبی ثابت و علم یاد کردن احیا
حاصل شد شرک از کجا آمد تحقیق درین مقام آنست که افعال عباد همه مخلوق خدا اند و درین
حکم احیا و اموات آدم و ملک غیره همه یکسان اگر کسی عقیده دارد که آدمی زنده یا مرده را از کدام
فعل مستقل و خالق داند کفر است کلام و سماع احیا هم نیست مگر بخلق و قدرت او تعالی اگر
او تعالی بخواهد کلام کند نشنود و اگر بخواهد بشنود اگرچه صور اسرافیل در گوش او دمیده
شود تا قیام القیامة ارواح اموات هم می شنوند تا اگر خدا شنوانیده اند یا سماع خدا
می شنوند و کلام میکنند و با افعال میپردازند و چنانچه در بیان فائدة ثالثه [illegible]

طریقی برای سمع و غیره بر یک نهاده که بران طریق هم در افراد و انواع تفاوت های بی شمار پیدا
کرده باصره یکی را از باصره دیگری و سامعه یکی را از سامعه دیگری و علی هذا القیاس و بر طرق
خاصه مخلوقه هم قدرت و مشیت او نگردیده هر گاه که خواست دران طرق هم تصرف نموده همچنان در
عالم مجرد یعنی ملک و روح مفارق هم طرق حیات و علم و ادراک و سامعه و غیره نهاده که افعال
و اعمال ایشان در ارض معلوم و مدرک ایشان گردد بر آسمان و جنت و برزخ علی تفاوت
المراتب باعلام الله و اسماء و صفات و افعال آن عالم از صفات و افعال این عالم بطور
دیگر اند مثلا ابدان در حیات دنیا محتاج بطعام و شراب اند و دران عالم چنان نیست و سمع
که درین عالم بر قرع صماخ سامعه بقوت مادیه موقوف است دران چنان نیست و می تواند که
کسیکه انکار سماع موتی میکند همین سماع است بلکه آن عالم اشبه و اقرب است بعالم ملکوت
و لهذا افعال آن عالم قوی از افعال این عالم می باشند چه سماع دنیا آنچه مسموع نمیشود
بسبب بعد فاصله یا حیلوله حاجب و غیره دران عالم میشود و این عوایق مانع آن نمیشوند در برزخ
سامعه کنند که امور برزخ را بر امور دنیا قیاس نباید کرد و نزد و انکار ملاحده طبعیه درین
احکام مجرد استبعاد است بخلاف معتاد یعنی قدرت الله را در عالم مادی محسوس عادی منحصر
بینند و لهذا بجهت است که در معجزات و کرامات انبیا و اولیا کلاما میکنند بی باید میکنند و این امر
ناشی است از جهل بقدرت قدیر مطلق علاوه بران میگوییم که این استبعاد بخلاف معتاد
منافی امکان نیست فاما ملاحده که اعتقاد معاد و حشر و ثواب و عذاب و تکلیفات و نبوات
ندارند کلام خاص در باب برزخ چندان از ایشان مستبعد نیست محل کمال غرابت است این ا
که بعضی متشرعین بمری اسلام هم کلام نالایق بر زبان می آرند و روایات صحیحه صریحه قویه و فهم
را بر طاق نسیان گذاشته روایتی ضعیف المتن و السند ضعیف الدلالة که بفهم شان

موید هم باشد متصرفات بعیده در مجالس اعلان میکنند و این امر ثابت است شرعا چنانچه
بالا گذشت و بیت دران را بجوا ازشرک بلکه انکار آن خطاست و همین قدر کافیست برای
ندای و خطاب ایشان و آنچه که مولوی اسمعیل نوشته که بزرگان را چنان تصور نموده اند
که از دور و نزدیک برابر میشنوند این شرک است خبطی است عجیب مقام حیرانی است که از غیر مجنون
چگونه سر زند و انبیا عشق همه دیوانه گردیدند که باین کلمه بیمعنی تفوه میکنند معلوم نمی شود که ازین چه
یعنی از دور و نزدیک یکسان شنیدن خاصه خداست چه اراده دارند با وجودیکه خدا از قرب
و بعد مکان منزه است و نسبت او با جمیع امکنه یکسان و تصریح نموده اند جمهور که مراد از قرب که واقع
شده است هم قرب مکانی نیست و آنانکه خطاب میکنند ارواح کاملان را میشنوانند خدا تعالی
در عالم برزخ و جنت کلام احبا را بطریقی که خواسته است و این امر شرعا ثابت با شرک هیچ علاقه
ندارد و معلوم نیست که از دور و نزدیک چه اراده نمود اگر قبر مقصود است پس محل مقبور و صاحب
اگر بر قبر هم کلام کنند نمی شنود روح مگر جاییکه هست از برزخ و جنت و اگر برزخ و جنت که محل
ارواح است مقصود است پس نسبت برزخ و جنت با قبر و دیگر امکنه یکسان قرب و بعد چه
ندارد و اجر زیارت مرتب است بر تعلقی که روح مرا از جنت و برزخ با آن حاصل است و لهذا
میگویند که استعانت نزدیک قبر در افاضه قویست از دور و آنچه بجای خود مبین است
ظاهرا ارواح را محبوس در قبور تصور نموده قیاس برا جسام ساخت که عادة از دور نمی
شنوند و از نزدیک می شنوند و یا برزخ را در تصویر نموده استبعاد شنیدن ارواح
نموده این قیاس چنانکه گذشت فاسد است حال ارواح بعد مفارقت ابدان مثل
ملایکه میگردد بران قیاس باید کرد در تفسیر عزیزی نوشته روح را قرب و بعد مکانی
مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است که ستاره ها

بعضے اسمان را درون چاه می تواند دید پس این قسم ندا کردن بغیر خدا را موجب کفر و شرک
است چنانچه آیات قرآنی واحادیث نبوی صلی الله علیه وسلم وروایات فقهیه بر بعضی
دلالت دارد الا آنکه بعد از اعتقاد علم ذاتی و دوام غیب و قدرت مستقله و تصرف در عالم
و شرکت در تدبیر کفر لازم می آید بی ندا هم کفر است مگر لفظ چنانچه که درین عبارت
واقع است محض غلط که ازین آیات و احادیث و روایات فقهیه که نقل نموده اصلا
حکم ندا ظاهر نیست چنانچه مفصلا می آید در بعضی آیات که لفظ دعا وارد است مرادف
ندا قرار دادن مغالطه عامه این فرقه است اکابر این طریق که بر مطلق ندا الی تفصیل که
مجیب هم مجملا اداکرده رهست می نمایند قال الله تعالی قل لا یعلم من فی السموات
والارض الغیب الا الله وما یشعرون ایان یبعثون صاف ظاهر است
که این آیه شریفه افاده اختصاص علم غیب بحضرت باری عز شانه می نماید و دران کلام
نبود کلام در ندا واین آیه افاده آن نمیکند ومن اضل ممن یدعوا من دون الله
من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون وقال الله تعالی
ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذا
من الظالمین وقال الله تعالی قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا
یملکون مثقال ذرة فی السماء ولا فی الارض وما لهم فیهما من شرک
وما له منهم من ظهیر و دیگر آیات [illegible] این فرقه [illegible]
قرآنی را [illegible]
[illegible]
نموده احکام تحریر خود را بران بنا نموده ان [illegible]

اگر اصل شیء صحیح نیست و اتباع آن بر تقدیری لازم است اگر بانص صریح کتاب الله و سنت صحیح ثابت نشود
هم هرجا که در قرآن و حدیث لفظ دعا آید ترجمه آن ندا نموده این آیات هم از آنجاست مگر گونه فرقی است در آن اینکه
مولوی اسمعیل بالتصریح آنکه بمعنی ندا مطلق مستعمل است و بجای یجیب دعا را بطریق الطریق شرک است
این آیات را بعضی تفسیر نموده هر دو دین ایشان تفسیر بعبادت از آنحضرت صلعم منقول است جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور
مرفوعا در تفسیر سوره فاطر می نویسد اخرج احمد واصحاب السنن والحاکم وابن
حبان عن النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ان الدعاء هو العبادة ثم قرء ادعونی استجب لکم ان الذین
یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و در مدارک نوشته
وقال ربکم ادعونی اعبدونی استجب لکم اثبکم فالدعاء بمعنی العبادة
کثیر فی القران ویدل علیه ان الذین یستکبرون عن عبادتی وقال
علیه السلام الدعاء العبادة وقرء الایة وسیاتی مفصلا و در صحاح
و کشف و تفسیر التفسیر بعبادة موجود بود همه جا اند قائم بود چنانچه این تفصیل
در رساله هذا مسطور است حالا تفسیر این آیات نقل میکنم اول در تفسیر بحر ابوحیان اندلسی
و حلی و تفسیر جلال الدین سیوطی در اتقان ترجمه آن نموده می نویسد ومن
اضل استفهام ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال الاصنام لا قدرة لها علی استجابة دعاء
مادامت الدنیا ای لا یستجیبون لهم ابدا ولذلک عبدة الاصنام
الی یوم القیمة ومع ذلک لا یشعرون بعبادتهم
ایاهم وفی الآخرة اعداء لهم فلیس لهم فی الدنیا وهم

علیهم فی الآخرة صریح و در بیضاوی نوشته ومن اضل ممن یدعوا من
دون الله من لا یستجیب له انکار ان یکون احد اضل من المشرکین حیث
ترکوا عبادة السمیع العلیم المجیب القادر الخبیر الی عبادة من لا یستجیب لهم
لو سمع دعاهم فضلا ان یعلم سرائرهم ویراعی مصالحهم و در مدارک
ایم یدعوا بمعنی یعبد و من دون الله را باصنام تفسیر نموده آیه دویم جلال الدین سیوطی
در اتقان نوشته الدعاء ورد علی اوجه العبادة نحو ولا تدع من
دون الله الخ و در مدارک نوشته اذا من الظالمین اذا جزاء الشرط و
جواب سوال مقدر کان سائلا سال عن عبادة الاوثان لانه
لا ظلم اقبح من الشرک وقال بعد تمام ما ملخصه النهی عن عبادة
الاوثان و وصفها لا تنفع ولا تضر ان الله هو الضار النافع الذی
ان اصابک بضر لم یقدر علی کشفه الا وحده دون کل احد
فکیف الجماد التی لا تشعر بها وکذا ان اراد بخیر لم یقدر واحد
یرد ما یریده بک من الفضل والاحسان فکیف الاوثان فهو الحقیق
اذن بان یتوجه الیه العبادة دون آیه سیوم بیضاوی می‌نویسد
قل للمشرکین ادعوا الذین زعمتموهم آلهة من دون الله فالمعنی
ادعوهم فیما یهمکم من جلب نفع او دفع ضر لعلهم یستجیبون لکم
ان صح دعوتکم و در تفسیر واحدی می‌نویسد قل لکفار مکة ادعوا الذین
زعمتم انهم الله من دون الله قال مقاتل یقول ادعوهم لیکشفوا
عنکم الضر الذی نزل بکم فی سنی الجوع ثم اخبر عنهم فقال لا یملکون

مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض الخ الغرض این آیات را بر کفر وشرک
بودن ندا حمل کردن تفسیر نیست بلکه تحریف است واما احادیث پس از انجمله این است
قالت احدٰهن وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال دعی هذه وقولی ما
کنت تقولین ونیز در حدیث شریف عن عائشة رضی الله عنها قالت من
اخبرك ان محمدا صلی الله علیه وسلم یعلم الخمس التی قال الله تعالی
ان الله عنده علم الساعة الایة فقد اعظم الفرية كذا فی المسلم
وایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله لا ادری والله
لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا بكم كذا فی المشكوة و دیگر احادیث
سوی احادیث مذکوره بسیار اند بطریق نمونه همین قدر ذکر نموده شد اما فقهی پس این است
ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا المغیبات من الاشیاء الا ما اعلمهم الله
احیانا وذکر الحنفیة فیه تصریحا بالکفر باعتقاد ان النبی صلی الله علیه
وسلم یعلم الغیب لمعارضه قوله تعالی قل لا یعلم من فی السموات والارض
الغیب الا الله كذا فی شرح فقه الاكبر لملا علی قاری قال فی البزازیه و
غیره من كتب الفقه من قال ان ارواح المشائخ حاضرة یعلم یكفر
كذا قال الشیخ فخر الدین ابو سعید عثمان الجیانی بن سلیمان الحنفی فی
رسالته ومن ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله واعتقد بذلك
کفر كذا فی بحر الرائق هر کسیکه کونه فهم و اشتنه باشد ظاهر است که حاصل این احادیث
وروایات فقهیه نیست مگر اختصاص علم غیب بخدا و کفر بودن اعتقاد علم غیب بغیر خدا
ودعوی مجیب که بر آن این احادیث وروایات سند آورده چیزی دیگر یعنی هذا

پس حاصلی بجز این نیست که جهال اینقدر بدانند که مسئله از آیه و حدیث و فقه نوشته است
حال آنکه محض بی اصل نوشته است و هرکجا بکه در جواب سوالیکه بالای این سوال
جواب نوشته بعرض اعمال احیا بر اموات و دعا اموات برای احیا و تسلیم نموده
بنابر استمداد جواز ندا وجهی نمانده و اثبات جواز ندا در بحث استمداد بتفصیل گذشت
از انجا باید دید مولوی رفیع الدین صاحب کثرة ندای اموات را چه قدر مسنون ودر رساله
ندائیه کما ینبغی تحقیق این مسئله گردیده **سوال** اذان بر قبر دادن بعد از دفن
میت جایز است یا نه **جواب** اذان دادن بعد از دفن بدعت مکروه است
زیرا که معهود از سنت نیست و آنچه معهود از سنت نیست بموجب روایات کتب فقه
مکروه می باشد و عبارة الکتب هکذا ایکره عند القبر ما لم یعهد من
السنة والمعهود منها لیس الا زیارته والدعاء عنده قائما کما فی
فتح القدیر والبحر الرائق والنهر الفائق والفتاوی العالمگیری پس
ازین روایات واضح شد کراهة اذان بر قبر پس کسیکه بران اصرار کند و این را سنت
داند در حق او کراهة شدیده خواهد شد اول تمام کلام را باید دید و بعد ازان معنی آن
باید فهمید پس ازان اگر بدلالت مطابقه صریح مضمون منطبق باشد [illegible] سوال تا آن
وقت نوشتن جواب مطابقه ندارد و مثلا در جواب نوشته که مکروه است روایات فقهی
آنچنان می آورند که در و حکم کراهة اذان مصرح می بوده اینکه عبارت را [illegible]
نقل نموده و بعضیش [illegible] یاد بوده و دانسته برای تقلید عوام [illegible]
کشتان برده راست نمودن کراز شان [illegible] فتح القدیر
است دیگران کنایش برده همه از فتح القدیر [illegible] فتح القدیر این است

ويكره النوم عند القبر وقضاء الحاجة بل اولى كلما لم يعهد من السنة
والمعهود منها ليس الا زيارتها والدعاء عندها قائما كما كان يفعل
صلى الله عليه وسلم في الخروج الى البقيع ويقول السلام
عليكم دار قوم مؤمنين وانا ان شاء الله بكم لاحقون اسئل الله
لي ولكم العافية انتهى واختلف في اجلاس القارى ليقرأ عند القبر والمختار
عدم الكراهة اصل مذهب اين طايفه اكر بر قبر سنت بجز السلام عليكم دار قوم
مؤمنين هيچ ذكر و كلام جايز نيست مختصر اتحليط مجيب اكر معهود از سنت زيارت و دعا
نزد قبر و بجز چيز معهود نيست مكروه است و اذان دعا نيست پس مكروه شد و نقل و دين جا
ازخلط معنى دعا ست كه بان معنى اذان از دعا خارج است و وجه خطا اينكه در فتح القدير
در خاتمه همان كلام موجود كشايند فارسيان براى قرأة نزد قبر مذهب مختار مكروه
نيست حال اينكه چنانچه اذان از معنى خاص دعا خارج قرأة قرآن هم از ان خارج پس تنها
و تعارض در همان يك مقام لازم ميكرد و وجه كه مجيب با وجود نقل عبارت از
فتح القدير بسبب عدم فهم تعارض اقتصام هم كه چه معنى را مستخرج نموده است لازم مى آيد
ديگر قبايح كه لازم مى آيد هم آن است كه اذان ايكه همان فتح القدير
در مقصد ثالث از خاتمه كتاب الحج آنچه نوشته و چيزى كه ما سبق ذكر كرده ايم مخالف
است ديگر آنكه اگر اذان از دعا معنى مجيب باشند تا اين فقره يعنى والمعهود من
السنة ليس الا زيارتها والدعاء عندها قائما غلط ميكرد و بسيارى سواى
آن با سنت معهود است چنانچه مى آيد و حقيقت اينست كه دعا بمعنى طلب ادنى از اعلى
... هم مى آيد و ... اذان دعا و ذكر است و اين اطلاق در شرع

شرح طیبی شارح ترمذی و ابن ماجه از جابر رضی الله عنه روایت نموده اند که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم افضل الدعا الحمد لله و امام احمد حنبل و ترمذی از سعد رضی الله عنه
روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة ذی
النون اذ دعا به وهو فی بطن الحوت لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظلمین و بخاری و مسلم از موسی اشعری روایت نموده قال کنا مع رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی سفر فجعل الناس یجهرون بالتکبیر
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایها الناس اربعوا علی
انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون سمیعا بصیرا
و در شرح السنة از ابی سعید خدری مرویست قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک به
او ادعوک فقال یا موسی قل لا اله الا الله الی آخر الحدیث و ملا علی
قاری در شرح حصن حصین نوشته کل دعاء ذکر وکل ذکر متضمن للدعاء
لما فیه من عرض الثناء و تعریض بالعطاء و در مرقاة در شرح حدیث جابر
گفته کل دعاء ذکر وکل ذکر دعاء و در شرح حدیث موسی اشعری در فایده زاید کردن
بصیرا نوشته والاولی هو ان یقال لما کان الدعاء یشتمل العبادة الفعلیة
والقولیة اتی بهما جمیعا و در کتب حدیث کتاب الدعوات مشتمل بر همه انواع بیان شده
حالا ذکر میکنم آنچه از احادیث و روایات فقه درین باب بما رسیده است و در مشکوة
عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی سعد
بن معاذ رضی الله عنه حین توفی فلما صلی علیه رسول الله صلی الله

عليه وسلم ووضع فی قبره وسوی علیه سبح رسول الله صلی الله علیه
وسلم فسبحنا طویلا ثم کبر فکبرنا فقیل یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت
قال لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره حتی فرجه الله تعالی عنه
رواه احمد وملا علی قاری در شرح نوشته وقال الطیبی حتی متعلق بمحذوف
ای ما زلت اکبر وتکبرون واسبح وتسبحون حتی فرجه الله انتهی والا
نسب تقدیم التسبیح والتکبیر علی هذا لاطفاء الغضب الالهی ولذا اورد
استحباب التکبیر عند رؤیة الحریق ودر مشکوة است عن عثمان رضی الله
عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف
علیه فقال استغفروا لاخیکم ثم سلوا له بالتثبیت فانه الان یسئل
رواه ابو داود ملا علی قاری در شرح مینویسد ای ادعوا له بدعاء
التثبیت یعنی قولوا ثبته الله تعالی بالقول الثابت او اللهم ثبته بالقول
الثابت وهو کلمة الشهادة عند منکر ونکیر وهذا افضل من تلقین
المختلف فیه ولکن اکثر الناس عنه غافلون قال الخطابی ولیس فیه
دلالة علی التلقین عند الدفن کما هو العادة ولا نجد فیه حدیثا مشهورا
ولا باس به اذ لیس فیه الا ذکر الله تعالی وعرض الاعتقاد علی المیت والحاضرین
والدعاء له وللمسلمین والارغام لمنکر الحشر وکل ذلک حسن الی اخره وقال
ابن حجر فیه ایماء الی تلقین المیت بعد تمام دفنه وکیفیته مشهورة
وهو سنة علی المعتمد من مذهبنا خلافا لمن زعم انه بدعة کیف
وفیه حدیث صحیح یعمل به فی الفضایل اتفاقا بل اعتضد بشواهد

برتقی بها الی درجة المحسن و فی الاذکار عن الشافعی و اصحابه انه یستحب
یقرء علی القبر بعد الدفن اول سورة البقرة وخاتمتها قال الطیبی وفی روایة
یقرء اول البقرة عند راس المیت وخاتمتها عند رجلیه و شیخ عبد الحق در
ترجمه مشکوة نوشته درین حدیث دلیل است که دعای زندگان سود کننده است مرده‌ها را
و طلب آمرزش ایشان او را سبب رحمت همین است مذهب مشایخ اهل سنت و جماعت
رضوان الله علیهم اجمعین و در عقاید نوشته اند فی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم
عنهم نفع لهم و این دعا و طلب تثبیت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند و مستحب است
نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه و حدیثی از ابی امامه رضی الله عنه آمده است که گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم چون مردی از برادران شما دفن کردید او را و ریختید بروی خاک
باید که بایستد مردی از شما نزد قبر وی و بگوید یا فلان بن فلان یعنی میت میشنود آنرا
ولیکن جواب نمیدهد پس بگوید یا فلان بن فلان چون باز میشنود برمی نشیند در قبر پس
بگوید یا فلان بن فلان درین نوبت میگوید ارشاد بکن مرا رحمت کناد خدای تعالی ترا ولیکن
شما نمی شنوید پس بگوید یاد کن آن کلمه را که برآمدهٔ تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا
الله وان محمدا عبده ورسوله راضی شده که خدای پروردگار تست و محمد پیغمبر
تست و اسلام دین تست و قران امام تو چون گفت این را میگیرد یکی از منکر و نکیر دست
دیگری را و میگوید بیرون آیید از پیش این بنده چه کار داریم باوی اکنون که حق سبحانه
تعالی تلقین کرد او را حجت وی گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانم چه گویم گفت
نسبت کنیم او را بحوا و نسبت کن بحوا الکلام هو ما هو است انتهی و خواندن اول سوره بقره تا مفلحون
و اتمام آن از امن الرسول نیز آمده است اگر ختم قرآن کند اولی و افضل باشد و از بعضی علما

شنیده شده است که اکثر مسایل فقه ذکر کرده شد نیز فضیلت وارد و باعث نزول رحمت است
و مختار است که مناسب حال ذکر مسئله فرایض است و خواندن قران بر سر قبر مکروه نیست
خلافاً لبعضهم کما قال الشیخ ابن الهمام و هم در مشکوة است عن عمرو ابن العاص قال
لابنه وهو فی سیاق الموت اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار
فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا ثم اقیموا حول قبری قدر ما
ینحر جزور ویقسم لحمها حتی استانس بکم واعلم ماذا اراجع به رسل
ربی رواه مسلم شیخ عبد الحق در ترجمه گفته پس چون دفن کنید مرا بریزید بر من
خاک ریختنی یعنی اندک اندک از ... و این دلالت میکند بر آنکه میت
میشناسد ... و میشنود نزد او وعن عبد الله بن عمر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه
واسرعوا به الی قبره ولیقرأ عند راسه فاتحة البقرة وعند رجلیه
بخاتمة البقرة رواه البیهقی فی شعب الایمان وقال والصحیح انه موقوف
علیه شیخ عبد الحق در ترجمه نوشته و در اثر آمده فاتحة الکتاب
و معوذتین و قل هو الله احد و کرامت و ثواب آن برای اهل قبور است و در شرح
الصدور در باب ما یقال عند الدفن مسطور است اخرج الطبرانی والبیهقی فی
الشعب عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
اذا مات احدکم فلا تحبسوه واسرعوا به الی قبره ولیقرأ عند راسه
فاتحة الکتاب وعند البیهقی فاتحة البقرة وعند رجلیه بخاتمة سورة
البقرة واخرج الطبرانی عن عبد الرحمن بن العلاء بن اللجلاج قال قال لی ابی

يا بني اذا وضعتني في لحدي فقل بسم الله وعلى ملة رسول الله ثم سن
على التراب سنا ثم اقرأ عند رأسي فاتحة البقرة وخاتمتها فان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك واخرج ابن قتيبة عن قتادة
ان انسا دفن ابنا له فقال اللهم جاف الارض عن جنبه وصعد روحه
وتقبله وتلقاه منك بروح واخرج ابن ماجه والبيهقي في سننه
عن ابن المسيب قال حضرت ابن عمر في جنازة فلما وضعها في اللحد قال بسم الله
وفي سبيل الله فلما اخذ في تسوية اللحد قال اللهم اجرها من الشيطان ومن
عذاب القبر فلما سوى الكثيب عليها قام جانب القبر ثم قال اللهم
جاف الارض عن جنبيها وصعد روحها ولقها منك رضوانا ثم قال
سمعته من رسول الله واخرج ابن ابي شيبة عن مجاهد انه كان يقول
بسم الله وفي سبيل الله اللهم افسح له في قبره ونور له فيه والحقه بنبيه
واخرج ابن ابي شيبة في المصنف عن خيثمة قال كانوا يستحبون اذا دفنوا
الميت ان يقول بسم الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله
عليه وسلم اللهم اجره من عذاب القبر وعذاب النار ومن شر الشيطان
الرجيم واخرج سعيد بن منصور عن ابن مسعود قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقف على القبر بعد ما سوى عليه فيقول اللهم نزل
بك صاحبنا وخلف الدنيا خلف ظهره اللهم ثبت عند المسألة منطقه
ولا تبتله في قبره بما لا طاقة له به واخرج الطبراني في الكبير بسند
عن ابي امامة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا مات

احد من اخوانكم فسويتم التراب عليه فليقم احدكم عند راس قبره ثم يقول
يا فلان بن فلانة فانه يسمعه ولا يجيب ثم يقول يا فلان بن فلانة يستوى
قاعدا ثم يقول يا فلان بن فلانة يقول ارشدنا رحمك الله ولكن لا
تشعرون فليقل اذكر ما خرجت عليه من الدنيا شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا عبده ورسوله وانك رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد
نبيا وبالقرآن اماما فان منكرا ونكيرا ياخذ كل واحد منهما بيد صاحبه و
يقول انطلق بنا ما نقعد عند من لقن حجته فيكون الله حجيجه دونهما قال
رجل يا رسول الله فان لم يعرف امه قال ينسبه الى حوا يا فلان بن حوا
واخرج ابن منده من وجه اخر عن ابى امامة الباهلى قال اذا مت فد
فنتمونى فليقم انسان عند راسى فليقل يا صدى بن عجلان اذكر ما كنت
عليه فى الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله اخرج سعيد
بن منصور عن راشد بن سعد وضمرة بن حبيب وحكيم بن عمير قالوا
اذا سوى على الميت قبره وانصرف الناس عنه كان يستحب ان يقال للميت
عند قبره قل لا اله الا الله ثلاث مرات يا فلان قل ربى الله ودينى الا
سلام ونبيى محمد صلى الله عليه وسلم ثم ينصرف تنبيه قال الاجرى
يستحب الوقف بعد الدفن قليلا والدعاء للميت مستقبل وجهه بالثبات
فيقال اللهم هذا عبدك وانت اعلم به منا ولا نعلم منه الا خيرا و
قد اجلسته تسائله اللهم فثبته بالقول الثابت فى الاخرة كما ثبته
فى الدنيا اللهم ارحمه والحقه بنبيه ولا تضلنا بعده ولا تحرمنا اجره

وقال الترمذي الحكيم في نوادر الاصول الوقوف على القبر وسوال التثبيت
في وقت الدفن مدد للميت بعد الصلوٰة لان الصلوٰة بجماعة المسلمين
كالعسكر له قد اجتمعوا بباب الملك يشفعون له والوقوف على القبر
وسوال التثبيت مدد العسكر وتلك ساعة شغل الميت لانه مستقبله
هول المطلع وسوال الفتانين وفصل قرءة القران للميت او على القبر
بعد ان يكفن اختلف في وصول ثواب القرءة للميت فجمهور السلف والائمة
الثلثة على الوصول وخالف امامنا الشافعي [illegible] واما القرءة
على القبر فجزم بمشروعيتها اصحابنا وغيرهم واخرج الخلال في جامعه
عن الشعبي قال كانت الانصار اذا مات لهم الميت اختلفوا الى قبره يقرؤون
له القران واخرج الدارقطني والسلفي عن علي رضي الله عنه من مر على المقابر
وقرء قل هو الله احد احدى عشرة مرة ثم وهب اجره للاموات اعطى
من الاجر بعدد الاموات واخرج عبد العزيز صاحب الخلال بسنده
عن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
من دخل المقابر فقرء سورة يس خفف الله عنهم وكان له بعدد من
فيها حسنات وفي فتاوى قاضيخان من اخفى قرءة القران عند القبور
فان نوى بذلك ان يؤنسهم صوت القران فانه يقرء وان لم
يقصد ذلك فالله يسمع القراءة حيث كانت [illegible]
صدقت بزبان مي اردو [illegible]
فصل الدفن في المقبرة التي فيها قبور الصالحين [illegible] في البيت

ان يجلسوا ساعة عند القبر بعد الفراغ بقدر ما ينحر جزور ويقسم لحمها
يتلون القرآن ويدعون للميت كذا في الجوهرة النيرة قراءة القرآن عند
القبور عند محمد رضي الله عنه لا يكره ومشايخنا رحمهم الله تعالى
اخذوا بقوله وهل ينفع والمختار انه ينفع هكذا في المضمرات ومجانيس
وفي التهذيب يستحب زيارة القبور وكيفية الزيارة كزيارة ذلك الميت
في حياته من القرب والبعد كذا في خزانة الفتاوى واذا اراد زيارة القبور
يستحب له ان يصلي في بيته ركعتين يقرأ في كل ركعة الفاتحة وآية
الكرسي مرة واحدة والاخلاص ثلث مرة ويجعل ثوابه للميت يبعث الله
تعالى الى الميت في قبره نورا ويكتب للمصلي ثوابا كثيرا ثم لا يشتغل بما لا يعنيه
في الطريق فاذا بلغ المقبرة يخلع نعليه ثم يقف مستدبر القبلة مستقبلا لوجه
الميت ويقول السلام عليكم يا اهل القبور ثم يقرأ سورة الفاتحة وآية
الكرسي ثم يقرأ سورة اذا زلزلت والهاكم التكاثر كذا في الغرائب باسكوت
وان قرأ القرآن عند القبور ان نوى بذلك ان يؤنسه صوت
القرآن فانه يقرأ وان لم يقصد ذلك فالله تعالى يسمع قراءة القرآن
حيث كانت كذا في فتاوى قاضيخان ولو رأت رجل واجلس
على قبره من يقرأ الاصح انه لا يكره وهو قول محمد رحمة الله عليه
كذا في المضمرات وهم سيوبه اذا مر بمقبرة فيه شبابيكه من ...
لا بأس به كذا في السراجية ويحكى عن ابي بكر بن سعيد انه قال يستحب عند
زيارة القبور قراءة ... الاخلاص سبع مرات فانه بلغني من قرأها

سبع مرات ان کان ذلک غیر مغفور یغفر له وان کان مغفورا غفر لهذ
القاری ووهب ثوابه للمیت کذا فی الذخیرة وان قرءها غیة مرات
فهی احسن ومن اراد غایة الکمال فلیزد علیها بالتصریح وبالابتهال سورا
اخر ومن قرء علی قبر بسم الله وعلی ملة رسول الله ارتفع الجواب
والضیق والظلمة عن صاحب القبر اربعین سنة ونیز گفته ووضع الورد
والریاحین علی القبور حسن ودر زیارت قبر نبی صلی الله علیه وسلم گفته است
بالا گذشت ودر بحر الرائق نوشته ولا باس بقرءة القران عند القبور وانما
یکون افضل ویجوز ان یخفف الله من اهل القبور شیئا من عذا
القبر او یقطعه عند دعاء القاری وتلاوته وفیه ورد اثار من دخل المقا
فقرء سورة یس خفف الله عنهم یومئذ وکان له بعدد من فیها
من الحسنات شیخ الاسلام در کشف الغطا گفته ومستحب است که چون از قبر فارغ شوند
بنشینند نزد قبر ساعتی بمقدار زمانیکه نحر کرده شود شتر ودران قسمت کرده شود گوشت اورا و
تلاوت کنند قران را ودعا کنند برای میت کذا فی الجوهرة ووصیت کرده بود عمرو بن عاص
مر پسر خود را وقت موت خود بنشستن بعد دفن وگفت تا انس گیرم بشما وبدانم که بچه چیز باز میگردانم
وجواب میدهم فرستاده های پروردگار خود را که در قبر آمده سوال کنند در خزانه است
چون میت را در گور بگذارند واز وسوال کنند درین حالت سوره ملک باید خواند وثواب آن
باید بخشید تا جواب سوال اورا آسان گردد ودر حدیث خواندن افتتاح سوره بقره تا مفلحون
نزد میت واختتام آن از آمن الرسول تا آخر نزد سر ونزد پای او بعد از دفن آمده طیبی گفته
مستحب است همچنین شنیدیم ما از بعض علما که مستحب است ذکر مسئله از مسائل فقه در آن وقت

ومتعارف ذکر وسیله از علم فرایض است در وسیلة النجاة از اذکار نقل نموده و یستحب ان
یقعد عند القبر بعد الفراغ ساعة قدر ما ینحر جزور و یقسم لحمها و یشتغل
القاعدون بتلاوة القرآن والدعاء للمیت والوعظ والحکایات لاهل الخیر
والصالحین روینا فی صحیح مسلم عن عمرو بن العاص قال اذا دفنتمونی اقیموا
حول قبری قدر ما ینحر جزور و یقسم لحمها حتی استانس بکم وانظر ماذا
اراجع رسل ربی و از ذیل مجمع البحار نقل نموده ثم سلوا الله بالتثبیت لیس شیاء
دلاله علی التلقین للمیت و لا باس به اذ لیس فیه الا ذکر الله و عرض الاعتقاد
علی المیت والحاضرین والدعاء لهم فکله حسن واتفق کثیر علی التلقین وان
مفتاح الجنان نقل نموده چون بسر گور رسد از جانب قبله در آید و بگوید السلام من اهل
لا اله الا الله علی اهل لا اله الا الله وکیف وجدتم قول لا اله الا الله اللهم
احشرنا فی زمرة من قال لا اله الا الله و لا تنسانا قول لا اله الا الله محمد
رسول الله و برابر روی مرده بنشیند فاتحه و اذا زلزلت الارض بخواند و این
دعا بخواند الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه و لا یدوم الا ملکه اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا لم یتخذ صاحبة و لا
ولدا و اشهد ان محمدا عبده و رسوله جزی الله محمد النبی الامی عنا ما
هو اهله و آیه شهد الله انه لا اله الا هو تا سریع الحساب و از ذخیرة الفقها
نقل نموده چون سلام کرد تکبیر بگوید و حکمت در تکبیر است برای اهل گورستان که رسول علیه السلام
فرموده است اذا رایتم الحریق فکبروا یعنی چون آتش در جایی افتد و از دست شما بر نیاید
که فرو نشانید تکبیر بگویید که آتش به برکت تکبیر فرو نشیند چون عذاب قبر آتش است و د

شما بان نبیر سید تکیری باید گفت تا مردکان از آتش دوزخ خلاص یابند ملا علی قاری در شرح
مبین العلم نوشته ویقرء القرآن ما تیسر ففی صحیح مسلم عن ابی امامة الباهلی اقرؤا
القرآن فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه ثم یسبح ویدعو بالرحمة والمغفرة
لنفسه وللمؤمنین فان الاذکار کلها نافعة له فی تلک البلاد وعن حاتم
من مر بالمقابر فلم یعتبر لنفسه ولم یدع لهم فقد خان نفسه وخانهم
وورد قراءة یس فی الشاهد ای فی الاحادیث المشهورة والاخلاص سبعا
ای سبع مرات والمشهور انه یقرء ثلاث مرات لانه بمنزلة ختم القرآن بجمیع
الآیات فی روایة العقیلی عن دعاء القبوری من قرء قل هو الله احد ثلاث
مرات فکانما قرء القرآن اجمع ودر حاوی از مفاتیح نقل نموده من زار قبر میت
فقال اللهم بحق محمد وآل محمد لا تعذب هذا المیت رفع الله العذاب عنه
الی یوم ینفخ فی الصور عینی در شرح صحیح بخاری بذیل باب موعظة المحدث عند القبر
وقعود اصحابه حوله مینویسد ما مصلحة الحی فمثل ان یجتمع قوم عند قبر
وفیهم من یعظهم ویذکرهم الموت واحوال الآخرة واما مصلحة المیت فمثل
ان یجتمعوا عنده لقراءة القرآن والذکر فان المیت ینتفع به وروی ابو داود فی
حدیث معقل بن یسار قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اقرؤا یس علی
موتاکم واخرجه النسائی وابن ماجة ایضا فالحدیث یدل علی ان المیت
ینتفع بقراءة القرآن عنده وهو حجة علی من قال ان المیت لا ینتفع بقراءة
الحی الی غیر ذلک امثال این روایات در کتب فقه کثرت موجود که تطویل موجب ملال است حاصل
اینکه از احادیث وروایات فقه سوای زیارت دعا یعنی فرمودن مجیب وبشر وعینی قراءة القرآن

وتسبیح وتکبیر وتهلیل وجمله اذکار حتی که وعظ وحکایات صالحین وگفتن مسئله فقه ثابت کرده
پس دعوی مجیب لبیب کراهت اذان که مبنی بود بر عدم معهود بودن چیزی بجز زیارت ودعا
بخوبی باطل گردیده وفهم مطلب آن هم ظاهر گردید که مراد ابن همام نه آنست که مجیب آن را فهمیده که مخالف جمهور
وخلاف حدیث وفقهای مخالف ومعارض بکلام خودش میگردد ومقصود ابن همام
این است که خواب کردن وقضاء حاجت نمودن نزد قبر وجمیع آنچه معهود نیست مکروه است
وکردن آن توهین قبر است ومعهود آنست نیست مگر تعظیم قبور وذکر خیر نزد آن قسطلانی در مواهب
گفته زیارة القبر تعظیم ودر حدیث آمده لا تقولوا هجرا یعنی فحش مگوئید
وکلام قبیح مگوئید وبعضی از علمای این فرقه باین نوع تلبیس میکنند که مشروعیت اذان صرف برای
اعلام نماز است پس در غیر آن بدعت است وحرام ودر غیر از اینکه برای نماز باشد فضل
نیست بلکه لغو است واین جهالت محض است در مشکوة مرویست عن ابی هریرة رضی
الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام بلال رضی
الله عنه ینادی فلما سکت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
مثل هذا یقینا دخل الجنة رواه النسائی ملا علی قاری در شرح نوشته
من قال مثل هذا القول ای مجیبا او مؤذنا ومطلقا واین حدیث را ابن حبان
در صحیح خود آورده وحاکم گفت که اسنادش صحیح است ملا علی قاری از مدرک نقل نموده پس
ثابت شد که فضل اذان خاص نیست چنانچه مخالفان فهمیده اند وهم مشروعیت اذان خاص
برای نماز نیست برای غیر نماز هم مسنون است چنانچه اذان در گوش راست مولود
واقامت در گوش چپ هم مسنون است وبرای سوء خلق انسان ودابه هم مسنون است
ملا علی قاری در مرقاة نوشته قال ابن حجر هو الا [illegible] ومشروعا [illegible]

به وقت الصلوٰة اصالةً وخرج بها الاذان الذی یسن لغیر الصلوٰة کا
الاذان فی اذن المولود الیمنی والاقامة فی الیسری ویسن ایضا عند الہم
وسوء الخلق لخبر الدیلمی عن علی قال رآنی النبی صلی الله علیه وسلم حزینا فقال
یا ابن ابی طالب انی اراک حزینا فمر بعض اهلک یؤذن فی اذنک فانه درء
الهم فجربته فوجدته کذلک وقال کل من رواته الی علی فجربه فوجده
کذلک وروی الدیلمی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من ساء خلقه من انسان او دابة فاذنوا فی اذنه انتهی **سوال**
معانقه کردن با زنان روز عید جایز است یا نه **جواب** معانقه برای قدوم از حدیث
ثابت است چنانچه در مشکوة مذکور است وتخصیص روز عید از حدیث ثابت نشده موافق
قیاس مصافحه عقیب عصر وفجر که سابق مذکور شد مکروه خواهد بود مدعای مجیب اگر حصر ثبوت
معانقه در قدوم است پس آن محض غلط بلی قدوم از حضر هم ثابت است در مشکوة شریف
مرویست عن اسید بن حضیر رجل من الانصار قال بینما هو یحدث
القوم وکان فیه مزاح بینما یضحکهم فطعنه النبی صلی الله علیه وسلم
فی خاصرته بعود فقال اصبرنی فقال اصطبر قال ان علیک قمیصا
ولیس علی قمیص فرفع النبی صلی الله علیه وسلم عن قمیصه فاحتضنه
وجعل یقبل کشحه قال انما اردت هذا یا رسول الله صلی الله علیه
وسلم وعن ایوب بن بشیر عن رجل من عنزة قال قلت لابی ذر هل کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصافحکم اذا لقیتموه قال ما لقیته قط
الا صافحنی وبعث الی ذات یوم ولم اکن فی اهلی فلما جئت اخبرت انه ارسل

الی قفاه وهو علی سریره فالتزمه وکانت ثالثة اجود واجود شیخ عبد الحق
در ترجمه سفر السعادة این جا نوشته است که معانقه در حال حضر بود هم از سفر آمده باشد از باب آنحضرت
وعنایت عن یعلی قال ان حسنا وحسینا استبقا الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فضمهما الیه الحدیث دلالت دارد بر آنکه معانقه اگر چه وقت قدوم نباشد نیز
است خصوصاً قدوم از سفر چنانکه در حدیث جعفر بن ابی طالب آمد و بعد نقل اختلاف
نوشته از شیخ ابو منصور ماتریدی در تطبیق احادیث نقل کرده شده است که آنچه بر وجه شهوت
بود مکروه است و آنچه بر وجه بر و کرامت باشد مشروع و گفته اند که خلاف در حالتی است که بر
تن باشد اما با پیرهن و جبه لا باس به است بالاجماع وهو الصحیح کذا فی الکافی و در ذیل حدیث
انس گفته بعضی گفته اند که مکروه است که بجهت تملق و تعظیم بود و جایز آنکه بجهت تودیع و قدوم سفر
باشد یا بجهت طول عهد ملاقات یا غلبه شدت حب فی الله بود انتهی پس تخصیص معانقه
بقدوم باطل ست و آنچه شیخ گفته و تخصیص بود سید از حدیث ثابت شده معلوم نیست که اگر
حدیث ثابت باشد و مستحب بگردید و نفی آن هم از حدیث شریف ثابت نشده که مکروه
و حرام گردد پس باقی نماند مگر مباح ابد گفته موافق قیاس ... پس
نه نوشته مکروه خواهد بود فقط در اینجا اصل مختصر خود و ... کرد که حدیث ثابت
... کراهت قرار داد بلکه محتاج قیاس شده و ... علیه غلطی بود چنانچه ...
گذشت که کرده است پس قیاس هم غلط شد و کراهت ...
و ... گفته اما المعتنقه بعد از سفر پس ... اقاویل علما است و ظاهر ...
که تعیین کنند و بعضی روایات آمده است که نزد یک ... ... نمی کنند
چنانچه در فتاوی عالمگیری مرقوم است و اما بعد الموت ... فی ...

ظاهر الروایة کذا فی العینی شرح الهدایه وفی معراج الدرایة ونحن نعمل بهما عند
الموت وعند الدفن کذا فی المضمرات انتهی اکتفا به نقل اختلاف شایان مفتی نیست ونه
ازان سایل استفتی ورنه همین یک جواب برای جمله مسایل فروعیه کفایت میکند بلکه تفتیش
وتحقیق کند که مختار ومعمول علیه وراجح چیست بعد ازان جواب بنویسد وکتابیکه ازان نقل
میکند وحواله او میدهد مختار صاحب کتاب را نسبت باو باید کرد نه قولی را که صاحب کتاب نقل
نموده رجحان کرده باشد وآن را اختیار نموده باشد وآن هم تصرف مال این است
که مجیب عبارت عالمگیری را بزیاده کردن لفظ فی در فقره وفی معراج الدرایه بر مطلب خود را
نمود گویا مطلب عالمگیری اینست که تلقین کرده میشود نزد ما در ظاهر روایت همچنان است در عینی
پس قول اول ثابت شد ودر معراج الدرایت اینست که ما عمل میکنیم بهردو پس قول دوم
ثابت شد حال آنکه این چنان نیست صاحب عالمگیری عدم تلقین در ظاهر الروایت از عینی
ومعراج الدرایت نقل کرده وآنرا قایل عمل ندانسته بطریق تعریض میگوید ما عمل میکنیم بهردو
تلقین نزد موت ونزد دفن وهمچنان است در مضمرات پس از عالمگیری ثابت میگردد عمل
بهردو تلقین پس کسیکه استناد کند بعالمگیری او را میباید نوشت عمل بهردو تلقین در جواب
ولطف این است که این فقره را عینی هم خود نقل نکرده است بلکه از شرح وجیز نقل کرده
بشرح وبسط مزید نموده عبارته وفی شرح الوجیز ولا یلح علیه ولا یقول له قل بل
یذکر بین یدیه وهذا التلقین مستحب بالاجماع واما التلقین بعد الموت
فلا یلقن عندنا فی ظاهر الروایة وعند الشافعی یستحب ان یلقن بعد
الدفن فیقال یا عبد الله یا امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا
من شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان الجنة حق والنار

حق والبعث حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث
من في القبور وانك رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد صلى الله عليه
وسلم نبيا ورسولا وبالقرآن اماما وبالكعبة قبلة وبالمؤمنين اخوانا
فظاهر قولهم تلقين اصحابنا كذا في شرح الوهبانية قلت روى الطبراني عن
ابي امامة رضي الله عنه اذا انا مت فاصنعوا بي كما امرنا رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان نصنع بموتانا امرنا رسول الله صلى الله عليه
وسلم فقال اذا مات احد من اخوانكم فسويتم التراب على قبره فليقم احدكم
على رأس قبره ثم ليقل يا فلان بن فلانة فانه يسمعه ولا يجيب ثم
يقول يا فلان بن فلانة فانه يستوي قاعدا ثم يقول يا فلان بن فلانة
فانه يقول ارشدنا رحمك الله ولكن لا تشعرون فليقل اذكر ما خرجت
عليه من الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله
وانك رضيت بالله ربا وبمحمد نبيا وبالاسلام دينا وبالقرآن اماما فان منكرا
ونكيرا يأخذ واحد منهما بيد صاحبه ويقول انطلق بنا ما يقعدنا عند
من لقن حجته فقال رجل يا رسول الله فان لم يعرف امه قال ينسبه
الى امه حواء عليها السلام يا فلان بن حواء اسناده صحيح وقد قواه
الضياء في احكامه ولكن الراوي عن ابي امامة سعيد الازدي
وقد ... ابي حاتم وشواهد الضعفاء وفتاوى الظهيرية ...
المشايخ التلقين بعد الدفن ولا امر به ولا يفعل قلت ... لا ...
... عليه السلام امر بالتلقين بعد الدفن فيقول يا فلان بن ...

گفته با فلان اذکر دینک الذی کنت علیه رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی
الله علیه وسلم نبیا و القرآن اماما و بالکعبة قبلة الغرض اگر امثال این روایات از
کتب معتمده معتبره استقصا نموده آید دفتری گردد الحاصل بر روایات این اکابر ثقات که
شمس الائمه و امام صغار و امام ظهیر الدین مرغینانی و قاضیخان وغیره در طبقه ثانیه و
مجتهدین فی المسائل معدود و کرمانی و ابن همام و عینی در تمام حنفیه ممتازند و از کتب که
نقل کردیم همه معتقد بودن تلقین بمذهب امام اعظم و مذهب اهل سنت و بودن مانع تلقین
از معتزله بخوبی ظاهر پس اگر بسبب اختلاط معتزله و حنفیه که بالا ذکر کردیم در کدام کتاب
روایه منع تلقین یا انتساب آن بامام اعظم وغیره برآید اعتبار را نشاید تا آنکه برای تصدیق
او تکذیب و تخطیه این همه اعلام اختیار کرده شود و در ترجیحاتش بر همه الزام نموده آید با آن
شخص در روایت و فقاهت برین همه ها ترجیح صریح داشته باشد و نیست مگر بندرت در کلام
کوهستانیان و سکنه افغانستان که دون از طبقه خامسه و ایشان را قدرت بر تمیز درست
اقوی و قوی و ضعیف و ظاهر المذهب و ظاهر الروایات و روایات نادره هم حاصل نیست و
اقوال مردوده و روایات ضعیفه هم در کتاب شان بسیار شد رواة شان بسوال کتب
فقها که عبارت از اصحاب طبقات خمسه است معتبر نیست که ایشان بسبب اصطلاح فقیه
نیستند و مطلق به تقلید روایات و مراعات اصول آشنائی ندارند و کتب شان از هر گونه
رطب و یابس پر می باشد و آن کتابها باین علل قابل فتوی نیستند خصوصا در صورت
مخالفت با سوای اعلام

سوال زیارت قبور زنان را جایز است چنانچه مردان را جایز
شده است یا نه

جواب زیارت قبور مردان جایز است بشرطیکه موافق سنت
باشد زنان را بار میگویند و زنان را زیارت قبور بقول اصح مکروه تحریمی است چنانچه

در شلی مرقوم است ویستحب زیارة القبور للرجال وتکره للنساء و در کتاب
مجالس واعظیه می نویسد واما النساء فلا یحل لهن ان یخرجن الی المقابر
لما روی عن ابی هریرة انه علیه السلام قال لعن الله زوارات القبور
وعن ابن عباس قال لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم زایرات
القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج کذا فی المشکوة و در نصاب
الاحتساب آمده که سئل القاضی عن جواز خروج النساء للمقابر والفسا
د فی مثل هذا وانما یسئل عن مقدار ما یلحقها من اللعن واعلم انها کلما
قصدت الخروج کانت فی لعنة الله وملائکته علیهم السلام واذا خرجت
یلحقها الشیاطین من کل جانب واذا اتت القبر تلعنها روح المیت واذا
رجعت کانت فی لعنة الله حتی تعود وفی حدیث ایما امرأة خرجت
الی مقبرة تلعنها ملائکة السموات السبع وملائکة الارضین السبع
فتمشی فی لعنة الله وایما امرأة دعت للمیت خیرا فی بیتها یعطیها الله
ثواب حجة وعمرة وروی عن سلیمان وابی هریرة انه علیه السلام
ذات یوم خرج من المسجد فوقف علی باب داره فاتت ابنته فاطمة
رضی الله عنها فقال لها من این جئت فقالت خرجت الی منزل فلان
التی مات فقال هل ذهبت قبرها فقالت معاذ الله ان اذهب قبرها
بعد ما سمعت فقال لو ذهبت قبرها لم ترحی رائحة الجنة انتهی و قاضی ثناء الله
پانی پتی در رساله مالا بد آورده که زیارت قبور مردان را جایز است زنان را [illegible]
که مجیب دعوی کراهت تحریمی زیارت قبور زنان بالقول الاصح دعوی نموده [illegible]

المشركون انكر ثبت الاحياء و يستحب تلقين الميت بعد الدفن والدعاء
ايضا فيه من عمدة الاولياء سئل شمس الائمة عن ذلك فقال لا
[illegible] ان فعلوا خير سئل الحلوانی عن ذلك فقال قد
فعله بعض مشايخنا و لانهی ولا نامر ولا حجة لمن يقول لا يفعله و
فی الجواهر لما سئل عن التلقين قال ما راه المسلمون حسنا فهو
عند الله حسن [illegible] و التلقين بعد الدفن مشروع
عند اهل السنة [illegible] الی بعث سنادی قاضيخان حكی
عن الامام ظهير الدين انه لقن بعض الائمة و اوصانی بتلقينه فلقنه
[illegible] لما سئل القاضی محمد الكرمانی عنه قال ما راه
المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و روی فی ذلك حديثين [illegible]
[illegible] قال الشيخ
[illegible] عند اهل السنة و يلقی قوله يا فلان ابن فلان اذكر
ما كنت عليه و قل رضيت بالله ربا و بالاسلام دينا و بمحمد صلی الله
عليه و سلم نبيا [illegible] فان لم يعرف اسمه قال
[illegible] والزاهد الصفار فی كتابه
تلخيص الادلة ينبغی ان يلقن الميت علی مذهب الامام الاعظم رضی
الله عنه و من لم يلقن فهو علی مذهب الاعتزال و كيفية التلقين
[illegible] اختلاف [illegible] و اقرار
[illegible]

تلقین میکرد و بعضی یاران خود را بعد از دفن وصیت کرد تا تلقین وی بعد از دفن ولکن فاشتغل

بالفرض تلقین الشیخ کند عذر هم نمیکند کذا نقله الشیخ ابو المکارم [illegible] بالجملة [illegible]

مذهب اهل سنت [illegible] قایل [illegible] سوال [illegible]

ابتدای سوال تلقین [illegible] الله [illegible]

شرط وانسته که تلقین کرده شود وصیت [illegible] اعظم [illegible] تلقین میکنند [illegible]

پسر او [illegible] احتمال هست که [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

الی اخر ما ذکرناه من شرح الوهبانیة وقال الحلوانی لا ینهی ولا یؤمر به
قال قاضیخان ان کان التلقین لا ینفع لا یضر ایضا فیجوز وحکی عن
ظهیر الدین المرغینانی انه لقن بعض الائمة من السلف بعد دفنه و
اوصی ان یلقن هو ایضا بعد دفنه کذا فی عباب المفتی باید دانست که مسئله
تلقین بعد موت از مسائل مشهوره بنای اکثر مسائل دین جدید از انکار سمع اموات و استمداد
از ایشان و غیرهما است چنانچه گذشت و عجیب تر آنکه مسائل انکار فقها را از استمداد
مبنی نمود بر عدم سماع موتی نزد ایشان و عدم سماع را بر ارتکاب مجاز و لقنوا موتاکم در
مقامها با آن خطر اقتبای کافه جولانیها نمود و از این مسئله اغماض نموده و اینجا هم بطریق
سهل در گذشته نشود بدانکه انکار تلقین بعد موت باین جهت که میت نمیشنود مذهب معتزله
است و مذهب اهل سنت و جماعت جواز و استحباب است چنانچه از کلام محققین مستمدین
ابن امیر نقل میکنم اول در فتح القدیر نوشته فقیل یفعل لحقیقته عندنا ونسب
الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة و دلائل مانعین را ذکر
کرده و جوابها داده که مفصل بالا مذکور است و عینی در شرح هدایه اثبات و تصحیح تلقین
بعد دفن نموده و مانعین را جواب داده و قول انکار را رد کرده و از شمس الائمه حلوانی و قاضیخان
و ظهیر الدین مرغینانی جواز آن نقل نموده حواله کتاب عباب نموده و از مرغینانی حکایت
کرده که یکی از ائمه سلف را بعد دفن تلقین کرده وصیت نمود که مرا هم بعد دفن تلقین کنند
و در عبارتیکه قبل از عبارت منقوله اینجاست و ما از او در ما سبق نقل کرده ایم گفته که
نزد اهل سنت میت جواب تلقین میکند و میرید که آخر کلام میت کلمه شهادت بودن حاصل
میشود بدین سبب حدیث لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله مجاز را اختیار کرده سیوم

در زاد اللبیب مرقوم است اذا فرغ من تقبیره سن تلقینه روی ابو امامة
اذا مات احدکم فسویتم علیه التراب فلیقم احدکم علی راس
قبره ثم لیقل یا فلان بن فلانة فانه یقول ارشدنا برحمک الله ولکن
لا تشعرون فیقول اذکر ما خرجت علیه من دار الدنیا شهادة ان
لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانت رضیت بالله ربا
بالاسلام دینا وبمحمد نبیا وبالقرآن اماما فان منکرا ونکیرا یقولان
ما قعودنا عند هذا وقد لقن حجة وقد اورد الزاهد الصفار فی
کتاب تلخیص الادلة وینبغی ان یلقن المیت علی مذهب الامام الاعظم
والمقتدی المقدم ومن یلقن فهو علی مذهب الاعتزال وبیان ذلک
فی التلخیص وکیفیة التلقین هذا بسم الله الرحمن الرحیم یثبت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة یا عبد الله یا امة الله
هذا بیت الوحشة هذا بیت الوحدة هذا بیت الغربة هذا بیت
الحسرة والندامة هذا اول منزل من منازل الدنیا فاذا اتاک
الملکان الکریمان المعظمان فان المامورین لا ینفعانک ولا یضرانک الا
باذن الله فیسألانک عن ربک وعن دینک ونبیک لا تخف ولا
تحزن فقل لهما الله ربی ومحمد نبیی والاسلام دینی والقرآن امامی
والکعبة قبلتی والمومنون اخوانی وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له اعترافا بربوبیته وان محمدا عبده ورسوله ونبیه و
صفیه ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره

[illegible] ظاہر [illegible] لفظ چنانچہ [illegible]
[illegible] است [illegible] اصح چنانچہ
[illegible] است والاصح ان الرخصة ثابتة لهما [illegible] عالمگیری
[illegible] ظاهر قول محمد يقتضي الجواز للنساء ايضا لانه لو خص الرجال
في الاشربة اختلف المشائخ في زيارة القبور للنساء قال شمس الائمة
السرخسي الاصح انه لا باس بها [illegible] في جامع الترمذي [illegible] وزيارة القبور
مستحبة للرجال وكذا للنساء على الاصح مختار الفتاوى [illegible] ولا
باس بزيارة القبور وهو قول ابي حنيفة وظاهر قوله يقتضي الجواز
للنساء ايضا لانه لو خص الرجال في الاشربة [illegible] اختلف المشائخ
في زيارة القبور للنساء قال شمس الائمة السرخسي الاصح انه لا باس [illegible]
[illegible] والاصح ان الرخصة ثابتة للرجال
والنساء جميعا فقد روي ان عائشة رضي الله عنها كانت تزور قبر
رسول الله صلى الله عليه وسلم في كل وقت وانها خرجت [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible] ولا باس [illegible]
وللجنب بزيارة القبور [illegible]
الاصح [illegible] للرجال [illegible] النساء [illegible]
لما روي ان فاطمة [illegible]
قال لها رسول الله [illegible]
لا قال لو [illegible]

الرخصة ثابتة للرجال والنساء جميعا در درالمختار می نویسد لا بأس بزيارة القبور
ولو للنساء لحديث كنت نهيتكم عن زيارة القبور الا فزوروها [illegible] شیخ الاسلام در کشف الغطا
بعد نقل اختلاف [illegible] گفته ظاهر مذهب امام محمد اقتضا میکند جواز زیارت زنان را
[illegible] الاشباه [illegible] گفته اصح آنست که [illegible] زیارت زنان [illegible]
[illegible] فتح المنان فی تأیید مذهب النعمان گفته اکثر علما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دلیل صحیح کراهت تحریمی [illegible]
[illegible] سوال مقرر کردن مدرس [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رای المعتزلة انتهی
قال فی الاشباه ناقلا عن شرح المختار للموصلی قال اصحابنا الاصل فی الاشیاء
التوقف انتهی یا اباحت است کما هو مذهب طایفه و رای معتزله هم
کما هو مکتوب فی الدرر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در اشیا یا حرمت است
یا اباحت یا توقف اگر مذهب حرمت یا توقف داشته شود پس مقرر کردن یوم عرس از طرف خود
نباید ساخت که در حرمت خواهند افتاد یا در امری خواهند افتاد که حال او معلوم نیست بنای جواب
بر اصل در اشیاء و ذکر اختلاف و بودن اباحت رای معتزله و نقل عبارات کتب همه ناشی است
از نفهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی لفظ توقف و اباحت و تحریف و
تغییر در نقل علاوه بر آن اما التحریف در نقل پس اول در نقل اشباه چه تمام عبارت اشباه
اینست هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل الدلیل وهو مذهب
الشافعی رح او التحریم ونسبه الشافعی الی ابی حنیفة رح وفی البدایة
ان لا حکم للافعال قبل الشرع والحکم عندنا وان کان ازلیا فالمراد ههنا عدم
تعلقه بالفعل قبل الشرع فانتفی المتعلق لعدمه فاید به انتهی وفی شرح المنار
للمصنف الاشیاء فی الاصل علی الاباحة عند بعض الحنفیة ومنهم الکرخی وقال
بعض اصحاب الحدیث الاصل فیه الحظر قال بعض اصحابنا الاصل فیه التوقف
بمعنی انه لابد لها من حکم لکن لم نقف علیه بالعقل انتهی وفی الهدایة
من فصل الحداد ان الاباحة اصل انتهی اینست عبارت اشباه پس ازان
صرف بر یک فقره اکتفا نمودن وازان هم لفظ بعض را اسقط نموده تا در نظر جهال بودن
توقف مذهب حنفیه بقول واحد جلوه داد و اذن مباح و عرس حرام لاحول ولا قوة الا بالله

وعبارت در المختار این است واورد علیه فی البحر المباح بناء علی ما هو المنصوص
من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا ما یلهجون
بان الاصل الاباحة فالتعریف بناء علیه پس بحذف اجزای جمله و تبدیل
جمله المنصور ان الاصل فی الاشیاء التوقف ونسبت نمودنش در المختار باظهار اینکه
مذهب مختار صاحب کتاب است برخلاف واقع از دیانت بسیار بعید است وظاهر گردید
عجیب‌تر در المختار در بیان مناط اعتراض واقع است که لفظ اورد بران منادی میکند یعنی
تعریف سنت ایراد کرده شد مباح وقول او الا ان الفقهاء الخ جواب او است ودر [illegible]
در المختار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا ظاهر میگردد که اوردنش درین محل محض تحصیل
تمام عبارت اصل نیست وحالش بعد ازین بیان نموده خواهد شد بعد تحقیق مسئله که
فهمش اسان گردد در باب استیلاء الکفار وان غلبوا علی اموالنا ولو عبدا
مؤمنا واحرزوها بدارهم ملکوها لان الاستیلاء ورد علی مباح لان
من مذهب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والا
باحة رای المعتزلة بل لان العصمة من جملة الاحکام المشروعة ولم
یخاطبوا بها فبقی فی حقهم مالا غیر معصوم فیملکونه حاصل مسئله اباحت
اصلیه واباحت شرعیه وانکه اصل در اشیاء چیست باید شنید وچون بنای این مسئله بر
حسن وقبح ذاتی یعنی عقلی وشرعی است لهذا بالاجمال بقدر ضروری قلمی آید تا مطلب
ذهن نشین گردد حسن یعنی استحقاق مدح وثواب خدا تعالی وقبح یعنی استحقاق ذم وعقاب
نزد اشاعره شرعی است فقط پس هرچه شارع بدان امر کرد حسن است وانچه نهی کرد
قبیح است واگر امر منقلب گردد حسن قبیح گردد وقبیح حسن ونزد ماتریدیه ومعتزله عقلی است

یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن فرق است در هر دو مذهب نزد ماتریدیه این حسن و قبح مستلزم
حکمی از خدا در حق بنده نیست تا آنکه خدا حکم نکند هیچ حکم در اینجا نیست پس ترک احکام در زمان
فترت عقاب نیست و از اینجاست که بلوغ دعوة در تکلیف شرط است پس کافری که دعوت باو
نرسیده مکلف بایمان نیست و در آخرت مواخذه بکفر خواهد شد بخلاف معتزله که واجب میکنند
آن حسن و قبح حکم را پس اگر شرع نبودی و رسول مرسل نشدی در افعال موجود بودی حکمی بر طبق
احکام حسب تفصیلی که الان در شرع ثابت است واجب می بودند و فعل صالح برای اباحت
مباح می بود البته و مراد از حکم در اینجا اشتغال ذمه است بفعل و از حنفیه ابو منصور ماتریدی
و فخر الاسلام و صدر الشریعه و غیره گفته اند عقل گاهی مستقل میشود در ادراک بعضی احکام خدا
پس واجب کرد اکثر ایمان را و حرام کرد کفر را و آنچه لایق نیست بخدا اما اصل این مسئله مذهب
قرار یافته اول مذهب اشعریه که حسن و قبح شرعیست و حکم هم و دوم مذهب ماتریدیه که حسن و قبح
عقلی است و موجب حکم نیست و نه کاشف از تعلق حکم بلکه بنده عقل و اختیار کرد آن را صاحب
مقتضی و اتباع کرد او را صاحب مسلم و گفته که نتایج خود را که مخالفات کرده موافق اشعریه یافتم
مذهب سیوم حسن و قبح عقلی است و مدار حکم و آن مذهب معتزله و فخر الاسلام و غیره اصحاب ما
نزد معتزله بنا بر وجوب عمل بمقتضای عقل واجب [illegible] مقصود بحسب عقل واجب
نیست و نیست خلافی میان معتزله و اهل سنت در اینکه حکم اگرچه در بعض فصل قدیم است لیکن حاجت
است که بعض از ان تعلقات [illegible] معلوم [illegible] لیکن معتزله [illegible] موقوف بر شرع نیست
لیکن بعض جهات است که [illegible] قبح فعل بعقل [illegible] اهل سنت از [illegible]
و ماتریدیه پس موجب حکم الهیه کلام نفسی قدیم است [illegible] تعلق [illegible] و آن بعد
است [illegible] بعثت پس نیست حکم اصلا قبل [illegible] اهل سنت و بعضی [illegible]

موافق اند معتزله را اما جمهور ماتریدیه موافق اند با اشاعره که نزد جمهور اهل سنت نیست ظهور حکم مگر بشرع
و آن به بعثت است پس معلوم میشود قبل بعثت و خلافیکه منقول است در اهل سنت که اصل
اباحت است و آن مختار اکثر حنفیه و شافعیه یا خطر که مذهب بعض ایشان است فصول الاسلام
گفته که اصل اباحت است در اموال و حظر در انفس و گویا که این تفسیر قول حنفیه و شافعیه
است و بادی الرای مخالف می نماید با آنچه مذکور شد از نبودن حکم قبل بعثت و موافق میگردد
معتزله را قائله باباحت اصلیه جوابش اینکه کدام زمان بر انسان از بعثت نبی ضیع الدین خالی
نگذشته از آدم تا [illegible] پس خلاف حاصل نمیگردد در هیچ یک زمانه از ازمنه و حکم باباحت
حظر فقط و بتحریم مطلقا پس نیست خلاف مگر در زمان فترت که شریعت مندرس گردید
بتغییر یا بتبدیل پس اصل اینکه [illegible] انبیا شریعت و جهل احکام پس
این جهل عذر است نزد اکثر حنفیه و شافعیه پس معامله کرده میشود با جمیع افعال معامله مباح
[illegible] باخود میشوند بفعل و ترک چنانکه در مباح و این را اباحت اصلی نام نهاده اند پس قول
باباحت اصلیه [illegible] است در زمان فترت قبل شریعت یعنی اباحت [illegible] نیست بل
نفی حرج است در فعل و ترک [illegible] مانع و موجب [illegible] اباحت اصلیه [illegible]
اگرچه دوران کلامی است [illegible] و تنقیح نوشته [illegible] ان الاباحة الاصلیة لیست حکما شرعیا
فلکونها [illegible] ان التفصیل چنان نموده است و معتزله تقسیم کرده اند افعال
اختیاریه را [illegible] معلوم کرده [illegible] منقسم است باقسام خمسه یعنی وجوب و ندب
و اباحت و تحریم و کراهت [illegible] معلوم نگردد و در این قسم معتزله را قبل شرع
[illegible] اول اباحت و آن مذهب معتزله بصره است دوم [illegible] مذهب معتزله
بغداد [illegible] سوم توقف و مشهور آنست که مذهب [illegible]

است و مراد بتوقف بر طبق معتزله عدم العلم بحکم و بر طریق شیخ عدم حکم است این همه که گفته شد بحث
اباحت اصلیه بود و قبل تعقب محصلش آنکه اباحت اصلیه عبارت است از آنکه قبل بعثت باشد و اباحت
اصلیه که مختار اکثر حنفیه و شافعیه است امری دیگر در تلویح نوشته وهذه المسئلة تورد في
اصول الشافعية والاشاعرة على التنزل الى مذهب المعتزلة في ان العقل
حاکم بالحسن والقبح والا فالفعل قبل البعثة لا يوصف عندهم بشيء من الاحكام
حالا باید دانست که اباحت اصلیه شرعیه ورای اباحت اصلیه قره است چه اباحت اصلیه قوه
خطاب نیست ولهذا میگویند که قابل نیست برای نسخ و اباحت شرعیه عبارت است از خطاب
شارع بالتخییر و آن عبارت است از خطاب شرع به تخییر و اباحت اصلیه نوعی است از
خطاب بالتخییر چه جاییکه مدرک شرعی حرج فعل و ترک معدوم باشد پس اینجا مدرک شرعی
برای حکم تخییر یعنی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک شرعی است برای حکم شرع
تخییر پس آن حکم شرعی است بخلاف معتزله اباحتیه میگویند که اباحت در عرف شرع عبارت
است از عدم حرج در فعل و ترک و نزد اهل سنت عبارت است از حکم شارع به آن پس تخییر که
خطاب متعلق نشده و مشتمل مصلحت و مفسده نیست مباح باتفاق معتزله و اهل سنت اما نزد
معتزله پس از این جهت که اباحت در عرف شرع معنی عدم حرج در فعل و ترک است و آن اینجا
است و نزد جمهور از جهت آنکه چیزی که در وی مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک معدوم است
پس معدوم شدن او مدرک شرعی است بحکم شارع به تخییر در مبنی الاصول مرقوم لا حکم
قبل ورود الشرع وقسم المعتزلة الافعال الاختيارية التي يقضي العقل
فيها بالحسن والقبح الى الخمسة والتي لا يقضي فيها بحسن ولا قبح فالثالث التوقف
عن الحظر والاباحة بانه يكون الاباحة حكم شرعي خلافا لبعض المعتزلة

فانهم قالوا المباح ما انتفى الحرج فى فعله وتركه وذالك ثابت قبل الشرع و
بعده ونحن ننكر ان ذلك اباحة شرعية وانما الاباحة خطاب
الشارع قاضى عضد در شرح مختصر نوشته كه حكم لافعال العقلاء قبل الشرع
وقد قسم المعتزلة الافعال الاختيارية الى ما لا يقضى العقل فيها بحسن
لا قبح ولهم فيها ثلثه مذاهب الحظر والاباحة والتوقف عنهما والى
غيرها وهو ينقسم عندهم الى الاقسام الخمسة التى هى حرام وواجب
ومندوب ومحظور ومكروه ومباح باز ميگويد الاباحة حكم شرعى خلافا
لبعض المعتزلة فانهم يقولون المباح ما انتفى الحرج فى فعله وتركه وذالك
ثابت قبل الشرع وبعده ونحن ننكر ان ذلك اباحة شرعية بل الاباحة
خطاب الشارع بذلك وفاضل مرزاجان در حاشيه نقدى مينويسد قوله
خلافا لبعض المعتزلة هم الذين قالوا الافعال الاختيارية التى لا يدرك
العقل اشتمالها على المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما مباحة قبل الشرع
بالاباحة الاصلية لانه تعالى خلق العبد وما ينتفع به فالحكمة تقتضى
اباحته له دفعا للعبث وحاصل النزاع يرجع الى ان الاباحة فى لسان الشرع
هل هو عدم الحرج فى فعله وتركه او حكم الشارع بذلك والتحقيق ان كلما
يدرك العقل اشتمالها على المصلحة والمفسدة وخلوه عنهما ولم يتعلق به
الخطاب والكاشف عن حاله صريحا مباح بالاتفاق الا ان عند هولاء البعض
من جهة ان الاباحة فى عرف الشرع بمعنى عدم الحرج فى فعله وتركه
وهنالك وعند الجمهور ان كلما عدم المدرك الشرعى الحرج

في فعله وتركه فذلك مدرك شرعي لحكم الشارع بالتعيين بينهما وسلم الثبو
مرقوم لا خلاف في ان الحكم والكائن في كل فعل قديما لكن يجوز ان لا يعلم
قبل البعثة بعض منه بخصوصية اتفاقا اما عند المعتزلة فلانه وان كان
ذاتيا لكن منه ما لا يدرك علة الحسن والقبح فيه واما عند غيرهم فلان
الموجب وان كان الكلام النفسي القديم لم يكن لما كان ظهوره بالتعلق الحادث
لحدوث البعثة فلا حكم متحقق قبلها فلا حرج عند ناسي لسان النظام
وشرح عند غيرهم ثبت من اهل السنة كالاشاعرة والماتريدية ودون
فلا حكم متحقق قبلها ثبتت بل لا حكم اصلا الا بالوقوف عليه قال
صاحب المسلم واما الخلاف المنقول بين اهل السنة ان الاصل في
الافعال الاباحة كما هو مختار اكثر الحنفية والشافعية او الحظر كما ذهب
اليه غيرهم قال صدر الاسلام الاصل الاباحة في الاموال والحظر في
الانفس فقيل بعد الشرع بالادلة السمعية اي دلت على ان ما لم يقم
دليل التحريم ماذون فيه او ممنوع عنه وفيه ما فيه وقال في الحاشية
اذ يظهر من تتبع كلامهم ان الخلاف قبل ورود الشرع ومن ثم لم يجعلوا
رفع الاباحة الاصلية نسخا بعدم خطاب الشرع قال مولانا بحر العلوم
فان قيل فعلى ما ذكر كيف يصح الخلاف بين اهل السنة في ان الاصل
الاباحة او التحريم اجاب بقوله واما الخلاف المنقول الخ وقال و
نقل في تقرير الحق فالمهد مقدمة اولاهي انه لم يجر على انسان زمان
يبعث فيه البتة نبي مع دين لان شريعة ادم عليه السلام كان

بأنها الرخصة [illegible] عليه السلام وشريعته عليه السلام الى ابراهيم
عليه السلام وكانت شريعته عامة الكل فمن نبعث في جهة [illegible] قام
غيره مقامه كشرع موسى وعيسى عليهما السلام في حق بني اسرائيل
[illegible] في حق غيرهم كما كان الى [illegible] شريعتنا بخصته الباقية الى يوم
الساعة الكل [illegible] عليه قوله تعالى وما من امة الا خلا فيها نذير
وقوله تعالى ايحسب الانسان ان يترك سدى واذا [illegible]. هذا وقول
[illegible] خلاف فيمان [illegible] وهو [illegible]
[illegible] مطلقا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وجعل الاحكام [illegible]
[illegible] كلها مسامة للبيان [illegible]
[illegible] كان الاباح واليه ذهب اكثر الحنفية والشافعية
[illegible] وهذا هو [illegible] الامام [illegible]
[illegible] الاصلية [illegible]
[illegible] هذا الى القول [illegible]
[illegible] الحنفية [illegible]
[illegible]
[illegible]

في الوجه في معرفة البحث عنه حتى تظهر حقيقته الحال وتلخيصه انها بمعنى
عدم الحرج في الفعل والترك بعدم المانع والموجب فهذا ليس بمنكر من احد
سوى المعتزلة القائلين بلزوم حكم الحسن والقبح حتى ان من قال بالحظر او الا
ايضا يقول بها صاحب مسلم بعد اذ الكل ثبت حسن وقبح عقلي بمعنى استحقاق مدح وثواب
وذم وعقاب ان لو نسب عند الاشاعرة شرعي اي بجعله فقط فما امر به حسن
وما نهي عنه قبيح ولو انعكس الامر لانعكس الامر وعندنا وعند المعتزلة عقلي
اي لا يتوقف على الشرع لكن عندنا لا يستلزم حكما في العبد بل يصير موجبا
لاستحقاق الحكم من الحكيم الذي لا يرجح المرجوح فما لم يحكم ليس هناك
حكم ومن ههنا اشترطنا بلوغ الدعوة في التكليف خلاف المعتزلة و
الامامية والكرامية والبراهمة فانه عندهم موجب الحكم فلولا الشارع
وكانت للافعال موجبة للاحكام قالوا منها ما هو ضروري ومنه نظري
ومنه ما لا يدرك الا بالشرع كحسن صوم اخر رمضان وقبح صوم اول
شوال فانه لا سبيل للعقل اليه لكن الشرع كشف عن حسن وقبح ذاتيين
لم يوجد اما المعتزلة فعندهم الافعال الاختيارية الى ما يدرك لها جهة
محسنة او مقبحة فتنقسم الى الاقسام الخمسة المذكورة والى ما ليس كذلك
ولهم فيه قبل الشرع ثلثة اقوال الاباحة وفي الشرح وهو قول معتزلة
البصرة والحظر وهو قول معتزلة بغداد الثالث التوقف وفي الشرح و
اشتهر انه مذهب الشيخ ابي الحسن الاشعري وابي بكر الصيرفي والمصنف
لو تفصيلا لا اتكال اهله في اقوال المعتزلة وفسر بعدم الحكم وهو المناسب

المشايخ فان الاشعرية عن آخرهم ينفون الحكم قبل البعثة قال صاحب المسلم
الاباحة حكم شرعي لانه خطاب الشرع بتخيير والاباحة الاصلية نوع منه
لان كلما عدم فيه المدرك الشرعي للحرج في فعله وتركه فذلك مدرك
شرعي لحكم الشارع بالتخيير فهي لا تكون الا بعد الشرع خلافا لبعض المعتزلة
وقال مولانا بحر العلوم اي عدم المدرك الشرعي لهما مدرك شرعي
لحكم الشرع بالتخيير والاباحة الاصلية لا تكون الا في موضع عدم المدرك
الشرعي للحرج في الفعل والترك بل بحكم بخصوصية اصلا فالاباحة
الاصلية فيهما حكم بالتخيير فهي لا تكون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
فانهم يقولون بالاباحة وغيرها من الاحكام قبل الشرع حاصل عبارت
مرقومه اینکه نزد معتزله حسن وقبح عقلی موجب حکم است پس اشیا بکه حسن وقبح آن معلوم
منقسم باقسام خمسه قبل شرع وبعد شرع بی مداخلت شارع واشیا دیگر که
حسن وقبح آن بعقل معلوم نمیگردد نزد بعضی از معتزله مباح واین اباحت اصلیه معتزله
اباحت حقیقیه وحکم است واشعریه وماتریدیه از آن منکر اند نزد ایشان قبل شرع حکم نیست
واطلاق توقف هم که در کتب ایشان است بمعنی عدم حکم است واباحت اصلیه که مختار
اکثر حنفیه وشافعیه است نسبت بزبان فقها اباحت حقیقیه نیست ونه حکم نزد ایشان وغیر آن
مغایر اباحت اصلیه معتزله واباحت اصلیه بعد شرع علاوه بر دو اباحت اصلیه مذکوره است که
ودر آن حکم است چه اباحت شرعیه عبارت است از خطاب شرع بتخییر واباحت اصلیه هم نوعی است از
خطاب تخییر چه عدم مدرک شرعی حرج در فعل وترک مدرک شرعیست برای حکم شرع بتخییر واین ا
صلیه ثبت نگردد مگر جائیکه مدرک شرعی برای حرج در فعل وترک معدوم باشد کما لا یخفی

عبارات مذکوره ... [illegible] ... تفسیر الاحمدی [illegible]

ان الاصل فی الاشیاء الاباحة [illegible] عند الجمهور فان

عند البعض ان الاصل هو الحرمة یعنی از قایلین بودن حکم در اصل [illegible] باباحت قایل اند

اصل آنست که باین ایه استدلال کنند و آن یک طایفه است بخلاف جمهور نزد ایشان

اصل حرمت است یعنی جمهور کسانیکه بودن حکم در اصل قایل اند [illegible] میگویند ظاهر که جمهور

اهل سنت [illegible] چرا که اصل حکم در اصل منکر با حرمت و اباحت هیچ [illegible] واگر مراد باباحت اباحت

اصلیه [illegible] باشد پس درست نمی اید چه بتصریح [illegible] فن اصول ثابت که مذهب اکثر حنفیه [illegible]

اباحت است و حرمت مذهب مرجوح و مجهول علاوه بران قول احمدی با روایت [illegible] اشباه

که خود [illegible] نقل نموده متعارض چه دران مصرح که الصحیح من مذهب اهل السنة ان

الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رای المعتزلة و همچنان در روایت دیگر [illegible]

که بان لفظ استناد نموده اینست المشهور ان الاصل فی الاشیاء التوقف [illegible]

[illegible] اشباه قال اصحابنا الاصل فی الاشیاء التوقف پس [illegible]

که روایات نقل نموده ایشان هم باهم متخالف لازم می اید که همه از پایه استدلال ساقط [illegible]

واگر از اباحت اصلیه [illegible] مراد باشد پس دران خلافی و نزاعی در ایمه اصول منقول نیست [illegible]

از مخالفت [illegible] تفسیر احمدی با دیگر روایت منقوله ایشان و احتمال خطا در بودن لفظ جمهور

بجای طایفه و بالعکس آخر عبارت تفسیر احمدی ابا تام دارد و انچه تجیب قرار داده یعنی بعد

پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم چیزیکه حکم آن بیان نشده باشد حرام باشد چه بتصریح حکم اباحت

دران صورت موجود و انچه از تفصیل اقسام اباحت بیان کردیم همه ازان ظاهر [illegible]

[illegible] و محرم و ترجیح محرم از امام فخر الاسلام نقل نموده [illegible] قال [illegible] على [illegible]

جعل الاباحة اصلا ولسنا نقول هذا في اصل الوضع لان الناس لم يتركوا سدى
في شيء من الزمان وانما هذا بناء على زمان الفترة قبل شريعتنا يعني ان
جعل المحرم ناسخا بناء على قول من جعل الاباحة اصلا في الاشياء
كالكرخي وابي بكر الرازي وطائفة من الفقهاء الحنفية والشافعية وهو قول
المعتزلة لسنا نقول يكون الاباحة اصلا في الوضع لان عباد الله تعالى
لم يتركوا سدى اي مهملا في شيء من الزمان ولو كانت الاباحة اصلا
لكانوا مهملين [illegible] وانما جعل المحرم اصلا في المحرم ناسخا بناء
على زمان الفترة بين عيسى ومحمد عليهما الصلاة والسلام [illegible]
[illegible] الاباحة [illegible] عليه السلام [illegible] بين الا
[illegible] ثم يكون الاصل
[illegible] ان يكون الشيء [illegible] كالربا والخمر او [illegible] كاكل
مال [illegible] كاكل [illegible]
[illegible] انما الكلام فيما
[illegible]
[illegible] ولا قوة الا بالله
[illegible] الشريفة [illegible]
[illegible] وسلم واجب [illegible]
[illegible] اصل [illegible]
[illegible]

مبنی است بر عرف فقها فقط اینجا مراد از اباحت اباحت اصلیه حقیقیه نیست که مخالف جمهور اهل
سنت است چه از اصل حکم در اصل منکر اند و آنچه مبنای مورد است که اصل در اشیا توقف
است مراد از توقف نه آنست که حکمی است از اباحت و حرمت و غیره مگر معلوم نیست چه آن
متفرع است بر بودن حکم در اصل و لیس فلیس بلکه مراد توقف عدم حکم است و معنی روایت
کتاب مذکور از باب الاستیلا اینست که اگر اهل شرک بدار خود احراز کنند مالک آن اموال
میشوند بدین جهت که مستولی شدند بر مباح چراکه صحیح از مذهب اهل سنت آنست که اصل
در اشیا توقف است یعنی عدم حکم و مباح حکم است پس نیست مباح بر مذهب اهل سنت چه کفار
مکلف بفروع نیستند پس باحکام مشروعه مخاطب نشدند پس اطلاق مباح قبل از خطاب شرع
بر مذهب اهل سنت راست نمی آید و اباحت که حکم است قبل خطاب شرع رای معتزله است بلکه
سبب ملک آنست که عصمت از جمله احکام مشروعه است و کفار مخاطب بعصمت نیستند پس
باقی ماند در حق ایشان حال غیر معصوم پس مالک خواهند شد پس ظاهر که مراد از
توقف عدم حکم است نه توقف در اباحت و حرمت چنانکه مجیب فهمیده است که آن موقوف
به حکم است و حکم نیست و اگر بالفرض این معنی ادعا کرده شود پس قول او لان العصمة الخ
راست نمی آید و اباحت را که رای معتزله گفته غیر اباحت است که در کتاب الطهارت بفقها نسبت
کرده و الا التعارض لازم می آید و اضح باد که مقصود از ذکر معانی روایات بیان این امر است که
آوردن مجیب این روایات را بی محل است نه تصحیح و تسلیم آن که تصحیح و تطبیق و رفع تعارض
بذمه مستدل است نه ذمه ما و آنچه تشنیع بر صاحب رد المحتار در این خصوص کلام نموده اند در
سوالی مذکور در هر کتابی هر مقامیکه مخدوش باشد حجت این طایفه است صاحب رد المحتار
که علیت استیلا علی المباح را نفی میکند آن منفی مقوله صاحب هدایه و شمس الائمه و امثال

شان است که نوشته اند لنا ان الاستیلاء ورد علی مال مباح فینعقد سببا للملک
و ظاهر که صاحب رد المحتار در حسب آن اعیان چه رتبه دارد و در غلط او شک نیست و طرفه اینکه در
استدلال خود باز قرار نموده است برانچه ازان قرار ساخته از اباحت و کلام در عبارت
اشباه بعد از انکه تمام عبارت را نقل کردیم حاجت نماند که ازان صاف ظاهر که کلام در اباحت
اصلیه حقیقیه است و از قائلین توقف معتزله مراد اند و برین امر دلیلی از همان عبارت ظاهر
چه صاحب اشباه معنی توقف هم بیان کرده است و عجیب هم بوادی این حال از عبارت اشباه
حذف اول و آخر صرف بر یک فقره آنهم باسقاط لفظ بعض اکتفا نمودن پس دیده مجیب در اصل
شی که باحرمت است نزد جمهور یا توقف یا اباحة کما هو مذهب طایفه ورای معتزله هم همین
محض لغو بی اصل ناشی از سوء فهم و عدم تحقیق مسئله است و اقتفا در فن و تفهیم مطالب کتب و
تحریف و تصرف است قصه خوانی چیزی دیگر فقاهت چیزی دیگر از نقل عبارات کتب بی فهم مطلب
و بی عرض بر فقها فتوی راست نمی شود مفتی را واجب که در صورت اختلاف روایت تحقیق راجح
و مرجوح و معمول و متروک و ضعیف و قوی دریافت نموده راجح و معمول و قوی را اختیار
نماید و بی اینکه خود در ورطه تحیر افتاده است هدایه دیگران معلوم و هر مسئله از فنی که محل تحقیق
او باشد باید گرفت نه از فن دیگر که نسیان و استطرادا ذکر مسئله اتفاق افتاده باشد نقل کنند
مبحث این مسئله علم اصول است و ما ازینجا حقیقت مسئله را تفصیل بیان نموده ایم ازان بخوبی
ثابت که از اباحت حقیقیه مذهب معتزله جمهور اهل سنت منکر و اباحت اصلیه شرعیه مختار اکثر حنفیه و
شافعیه و در اباحت اصلیه شرعیه اختلاف کسی از معتمدین منقول نیست پس نسبت حرمت اصل بجمهور
و توقف معنی مرغوب مذهب صحیح اهل سنت محض غلط است حالا عمل فقها بر اباحت از دیگر
کتب هم نقل میکنم صاحب اشباه در همان قاعده می نویسد و فی الهدایة من فصل

المراد ان الاباحة اصل ودر قاعده تعارض دليل تحريم واباحت وتقديم تحريم مى نويسد
وعلله الاصوليون بتقليل النسخ لانه لو قدم المبيح لزم تكرر النسخ
لان الاصل في الاشياء الاباحة بايد فهميد كه مراد از اباحت دراينجا اباحت اصليه
قرار است هرچند درين استدلال يعنى لزوم نسخ كلام بسيار طويل فاما اقرار اباحت نزد اهل
از اصوليين ثابت است وچنين در شرح اشباه ونظائر در شرح قول ما ان الاصل في
الاشياء الاباحة مى نويسد ذكر العلامة قاسم بن قطلوبغا في بعض تعليقاته
ان المختار ان الاصل الاباحة عند جمهور اصحابنا وقيده فخر الا
سلام بزمن الفترة فقال ان الناس لم يتركوا سدى في شيء من الزمان
وانما هذا بناء على زمن الفترة لاختلاف الشرائع ووقوع التحريفات فلم
يبق الاعتماد والوثوق على شيء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنى عدم
العقاب على ما لم يوجد له محرم ولا مبيح انتهى ودليل هذا القول قوله تعالى
خلق لكم ما في الارض جميعا اخبر بانه خلقه لنا على وجه المنة علينا
وابلغ وجوه المنة اطلاق الانتفاع فتثبت الاباحة ودر شرح قول
ماتن والحكم عندنا وان كان الاباحة نوشته جواب سوال مقدر وهو
ان يقال اذا كان الحكم عندكم الاباحة ثابتا قبل الشرع لكنتم نقضتم قولكم
بانه لا حكم قبل الشرع وتقرير الجواب بان نفي الحكم وان كان الاباحة لكن
تعلق الخطاب بافعال المكلفين ليس باول والمراد منها عدم تعلق الحكم
بالاشياء قبل الشرع لعدم الدلالة بانه لم يتعلق فعلمه اما الفائدة
الاداء وهو غير ممكن قبل الشرع لانه موقوف على ... ما امر

وقته وذلك موقوف على العلم به بكيفيته ولا علم بشيء من ذلك قبل الشرع
بقوله تعالى وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا واما بفايدة ترتب العقاب
على الترك وهو منتفي ايضا قبل الشرع لعدم الفايدة و در شرح قول ما ثبت
المجهول في تلويح فيعلم منه حل شرب الدخان و در شرح وقايه در شرح ما ليس بجلد
ليس بنجس في ثوب مما حكم حرمة المسفوح ففي غير المسفوح على اصله وهو
الحل ويلزم منه الطهارة و احاديث نبوي هم صراحت به مباحات اشيا
ابن عباس رضي الله عنه قال كان اهل الجاهلية ياكلون اشياء ويتركون
اشياء تقذرا فبعث الله نبيه وانزل كتابه واحل حلاله وحرم حرامه
فما احل فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سكت عنه فهو عفو شيخ عبد الحق
در ترجمه مشكوة در ذيل الحديث نوشته اند ... اصل در اشيا اباحت است
و وجه آن ... تحقيق ثابت شده است تحريم بعض اشيا ... نيست زياده بر كتاب و ليكن ابن
عباس خواند كتاب را و نخواند سنت را ... ابن عباس
آن بوده است كه بنا بر آنكه تحريم ... وجايز نيست ...
و در مشكوة از ابي ثعلبة خشني روايت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
الله فرض فرائض فلا تضيعوها وحرم حرمات فلا تنتهكوها وحد حدودا
فلا تعتدوها وسكت عن اشياء من غير نسيان فلا تبحثوا عنها ملا علي قاري
در شرح نوشته دل على ان الاصل في الاشياء الاباحة و در حديث ابن عباس
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامر ثلاثة امر بين
رشده فاتبعه وامر بين غيه فاجتنبه وامر اختلف فيه فكله الى الله

عز وجل من نويه وقيل الاولى ان تفسير هذا الحديث بما ورد في اخر الفصل
الثالث من حديث ابي ثعلبة ودر تفسير مدارك تحت اية قل لا اجد فيما اوحي
الي الاية مينويسد وفيه تنبيه على ان التحريم انما يثبت بوحي الله وشرعه
لا بهوى النفس انتهى لا يخفى انسايل جزئيه كه ثبوت آن از آنحضرت صلى الله عليه وسلم وخلفا
راشدين وائمه اربعه نرسيده وفقها تصريح نموده اند باباحت بلكه استحباب آن از كتب معتبره
نقل ميكنم يكي از آن تلفظ بنيت در صلوة كه در متون وشروح واكثر فتاوى استحباب آن مذكور
ودر بعضي جمهور تنها ذكر ودر فتاوى مرقوم والقصد مع لفظه افضل ودر مختصر وقايه ومع اللفظ افضل
ودر برجندي شرح مختصر وقايه مينويسد وفي شرح الطحاوي الافضل ان يشتغل قلبه
بالنية ولسانه بالذكر ونيز بالرفع در هدايه اما الذكر باللسان فلا معتبر به
ويحسن ذلك لاجتماع عزيمته ودر محيط الذكر باللسان سنة فينبغي ان يقول
اللهم اني اريد صلوة كذا فيسرها لي وتقبلها مني با وجوديكه ثبوت آن از آنحضرت
صلى الله عليه وسلم وخلفاء راشدين وائمه اربعه نيست وملا حسين طاهريه كه از اكابر فقهاء حنفيه است علاوه
گفتگو ها كرده مثل تقرير عجيب ايراد نموده فما جمهور حنفيه وشافعيه اين ايرادات را قابل التفات
واعتبار نه پنداشته ودر بحر الرائق قد اختلف كلام المشايخ في التلفظ باللسان فذكره
في منية المصلي انه مستحب وهو المختار وصححه في المجتبى وفي الهداية والكافي
والتبيين انه يحسن لاجتماع عزيمته وفي الاختيار معزيا الى محمد بن الحسن انه
سنة وهكذا في المحيط والبدايع وفي القنية انه بدعة الا ان لا يمكن اقامتها
في القلب الا باجرائها على اللسان فحينئذ يباح ونقل عن بعضهم الكراهة
وظاهر ما في فتح القدير انه بدعة فانه قال قال بعض الحفاظ لم يثبت عن رسول الله

صلى الله عليه وسلم من طريق صحيح ولا ضعيف أنه كان يقول عند الافتتاح
أصلي كذا ولا عن أحد من الصحابة والتابعين بل المنقول أنه صلى الله عليه
وسلم إذا قام للصلوة كبر وهي بدعة انتهى وقد يفهم من قول المصنف لا
جتماع عزيمته أنه لا يحسن لغير هذا القصد وهذا لأن الإنسان قد يغلب عليه
تفرق خاطره فإذا ذكر بلسانه كان عونا على جمعه ثم رأيته في التجنيس قال
والنية بالقلب لأنه عمله والتكلم لا معتبر به ومن اختاره اختاره لتجتمع عزيمته
انتهى عبارة الفتح القدير با صاحب بحر الرائق نيز [illegible] وزاد في شرح المنية أنه لم ينقل
عن الأئمة الأربعة فتحرر من هذا أنه بدعة حسنة عند قصد جمع العزيمة
وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الأعصار في عامة الأمصار فلعل
القائل بالسنة أراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبي صلى الله عليه وسلم
ملا علي قاري در شرح مشكوة مي نويسد الأكثر على أن الجمع بينهما مستحب ليسهل
تعقل معنى النية واستحضارها ثم قال صاحب الهداية ويحسن لاجتماع عزيمته
قال المحقق ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم يثبت عن رسول الله صلى الله عليه
وسلم إلى آخره وبعد تمام عبارت فتح القدير كه بالا مذكور شد نوشته وقيل لا يجوز التلفظ
بالنية فإنه بدعة والمتابعة كما تكون في الفعل تكون في الترك أيضا فمن
واظب على فعل لم يفعل الشارع فهو مبتدع قد يقال نسلم أنها بدعة لكنها
مستحسنة استحسنها المشايخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج إليها
وهو صلى الله عليه وسلم وأصحابه كانوا في مقام الجمع والحضور بحيث لا
يحتاجون إلى الاستحضار المذكور وقيل التلفظ شرط لصحة الصلوة [illegible]

الى الغلط والخطاء ومخالفة الاجماع لكن له محمل عندنا مختص بمن ابتلي بالوسواس
في تحصيل النية وعجز عن ادائها فانه قيل في حقه اذا تلفظ بالنية سقط
عنه الشرط دفعا للحرج وبعد نقل كلام ابن قيم ورد تلفظ وهذه عشرة بدع لم ينقل
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم باسناد صحيح ولا ضعيف ولا مسند
ولا مرسل لفظة واحدة منها البتة بل ولا عن احد من الصحابة ولا استحسنه احد
من التابعين ولا الائمة الاربعة وبعد ذكر كلام جمال الدين محدث فيروزابادي كتب
قال القسطلاني في المواهب بالجملة لم ينقل احد انه عليه السلام تلفظ بالنية
ولا علم احدا من الصحابة التلفظ بها ولا اقر على ذلك بل المنقول عنه
في السيرة انه قال مفتاح الصلوة الطهور وتحليلها التسليم الى اخر ما
واطنب ابن القيم في الهدي في رد الاستحباب واكثر من الاستدلال بما في
ذكره طول بحثنا عن التصحيح ولا سيما والذي استقر عليه اصحابنا استحباب
النطق بها ملا على قاري در شرح فقه اكبر نوشته وكذا لبس تاج الرفضة مكروه كراهة
تحريم وان لم يكن كفرا بناء على عدم تكفيرهم بقوله عليه الصلوة والسلام
من تشبه بقوم فهو منهم اما اذا كان في ديارهم ومامورا بان يمشي متنكرا
على آثارهم فلا يضره واما جواب بعض العلماء في مقام الانكار عليه بان قلنسوة
الاردبيلية البدعية فلبسها في محله فانا ممنوعون من التشبه بالكفرة واهل
البدعة في شعارهم لا ممنوعون من كل بدعة ولو كانت مباحة سوا
كانت من افعال اهل السنة او من افعال الكفرة واهل البدعة فالمدار
على الشعار وهي تهمات منسية المصلي من قوم وبعده النكير ذكره الطحاوي

عن ابي حنيفة انه قال لا اراه شيئا قال ابو بكر الزاهدي معناه ليس
بواجب ولا مسنون بل هي مباح لا بدعة وعن محمد انه كرهها قال ولكن يستحب
اذا اتاه ما يسره من حصول نعمة او دفع نقمة وبه قال الشافعي فيكبر
مستقبل القبلة ويسجد فيحمد الله ويشكر ويسبح ثم يكبر فيرفع راسه اما بغير
سبب فليس بقربة ولا مكروه واما ما يفعل عقب الصلوة فمكروه لان
الجهال يعتقدونها سنة او واجبة وكل مباح يؤدي اليه فمكروه انتهى
والفتوى على ان سجدة الشكر جائزة مستحبة ولا مكروهة [illegible]
ولا باس بقول الرجل بعد يوم العيد تقبل الله منا ومنكم [illegible]
واستحسن المتأخرون تثويب الصلوة كلها [illegible] وتثويب [illegible] الاذان
والاقامة للكل ولم تعارف الا في المغرب [illegible] بعد الاذان حدث
في ربيع الآخر سنة سبعمائة واحدى وثمانين في عشاء ليلة الاثنين [illegible]
ثم بعد عشر سنين احدث في الكل الا المغرب [illegible] وهو بدعة حسنة
[illegible] الواقعة ليس شيء
[illegible] في موضع [illegible] فيه
الا بدعة وقيل يستحب كذا في [illegible]
اليوم [illegible] بلا كراهة اتفاقا [illegible]
[illegible] ذكر الخلفاء الراشدين [illegible]
القهستاني [illegible] بما ليس فيه [illegible]
[illegible] ولا باس [illegible]

روایت نموده خلط الحوائج یوم عاشوراء لم یرد فیه اثر قوی ولا باس ودر مبا ثبات
یوم عاشوراء معظم یستحب فیه الصوم قبل الاکتحال یوم عاشوراء کانت سنة
ولکن لما صار علامة لبغض اهل البیت وجب ترکه از جامع صغیر و شرح ظهیری روایت
کرده ویکره التعشیر والنقط وللمتاخرین وانه باسا لان العجم لا یمکن لهم التلاوة
الا بالنقط واما کتبه اسامی السور وعدد الآی ونحوها فهی بدعة حسنة وازعلا
ترجمانی روایت میکند لا باس بالوقف والتعشیر فی المصحف و از شرف الائمه مکی نقل نموده
القرءة علی القبور بدعة حسنة واز تحفه نقل نموده امام یعتاد کل غداة معه
قراءة آیة الکرسی و آخر البقرة وشهد الله ونحوها جهرا لا باس به و الافضل
الاخفاء واز دری نقل نموده ولا باس باجتماعهم علی قرءة الاخلاص جهرا عند
ختم القرآن ولو قرء واحد واستمع الباقون فهو اولی واز شرح حسنی نقل نموده
یکره للقوم ان یقرء القرآن جملة لتضمنها ترک الاستماع والانصات المامور
بهما واز فتاوی کرمانی روایت نموده لا باس به و در شرح وقایه در باب الجنایز نوشته
استحسن المتاخرون العامة در فتاوی عالمگیری مینویسد لا باس بکتابة اسامی السور
وعدد الآی وهو وان کان احداثا فهو بدعة حسنة وکم من شیء کان احداثا
وهو بدعة حسنة وکم من شیء یختلف باختلاف الزمان والمکان کذا فی جواهر
الاخلاطی و بعد ازان مینویسد سئل الفقیه ابو جعفر عن قوم قرء و القراءة و رد
کبروا بعد ذلک جهرا قال ان ارادوا بذلک شکرا لا باس به و هم مینویسد لا باس
باجتماعهم علی قراءة الاخلاص جهرا عند ختم القرآن ولو قرء واحد واستمع
الباقون فهو اولی کذا فی القنیه ویستحب له ان یجمع اهله و ولده عند الختم

ویدعو لهم کذا فی الینابیع در قاضیخان نوشته تکلموا فی الدعاء عند ختم القران فی شهر رمضان وعند ختم القران بالجماعة واستحسنه المتاخرون فلا یمنع من ذلک وقراءة سورة الاخلاص ثلث مرة عند ختم القران استحسنه مشایخ العراق الا فی المکتوبة ودر فتاوی عالمگیری مینویسد قرءة الفاتحة بعد المکتوبة لاجل المهمات مخافتة او جهرا مع الجمع مکروهة واختیار قاضی بدیع الدین انه لا یکره واختیار القاضی الامام جلال الدین انه ان کانت الصلوة بعده سنة یکره والا فلا کذا فی التاتارخانیة قوم یجتمعون ویقرءون الفاتحة جهرا دعاء الا یمنعون عادة والاولی المخافة دفی الجندی امام یعتاد کل غداة مع الجماعة قرءة اية الکرسی واخر البقرة وشهد الله ونحوها جهرا لا باس به والافضل الاخفاء قرءة قل هو الله ثلث مرات عقب الختم لم یستحسنها بعض المشایخ واستحسنها اکثر المشایخ ودر بحر الرائق از تجنیس در ذکر خطبه اورده وذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث وبذکر العمین غرض امثال این مسائل ذکر شبیع کرده آید فتری گروه واصل مذهب فرقه مبتدعه همین است هرچه منقول نباشد مکروه وحرام واین امر اجابیا تلبیسات جداگانه وتوهیمات رنگارنگ بیان میکنند مناسب نمود که این همه مغالطات بجهت مناسبت مقام درینجا ذکر کنم وقبل از شروع امری واجب التنبیه دریافت باید نمود که اطلاق مکروه در عرف شرع بمعانی متعدده آمده از انجمله ترک اولی است وایمعنی اگرچه مما از ماسبق معلوم شد فاما درینجا تصریحی هم بیان نموده می شود در عضدی می نویسد تاینهما ترک الاولی یقال ترک الصلوة الضحی مکروه وان لم یرد فیه نهی لکثرة الفضیلة فیها فکان فی ترکها خطر مرتبه و اطلاق میکنند مکروه ومراد ازان کراهت

بجهت وی چیزی خاص نباشد چنانکه ابو حنیفه گفته حج پیاده مکروه است چه تشبه است و او دانسته که
سوء خلق باشد یا طاقت مشی نداشته باشد ازان مکروه است نه مطلقا که قربت است و بدعت
لازم میگردد چنانچه در فتح القدیر بتصریح نوشته در جواب سوال چهل و ششم می نویسد فاتحه مروجه
و مشهوره اصلی ندارد زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه و تابعین رضی الله عنهم
بطوریکه معمول فیما بین الناس است منقول نیست پس امریکه منقول از آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم و صحابه نباشد غیر مشروع چنانچه صاحب هدایه چندجا عدم نقل را از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم دلیل گرفته است منها فی کتاب الصلوة فی فصل
الاوقات التی تکره فیه الصلوات قال یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من
رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة ومنها ما
قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه
علی الصلوة آوردن این هر دو روایت برای تائید دعوی بی اصل خود نیست بلی فهمی است که عدم
نقل چیزی دیگر و نقل عدم چیزی دیگر و فایده قید مع حرصه را فهمیدن نصیب اعداء صاحب هدایه
این است که ترک کردن آنحضرت نفل را درین وقت با وجود حرص بر احراز فضیلت که منقول از آن
ازان یافته میشود که نفل را در آنوقت مکروه میدانسته و گرنه میخواندند عینی در شرح هدایه
قال الاثر ای ولو لم یکره لفعل قلت هذا مبنی علی معرفة الحدیث الذی فیه
عدم زیادة النبی علیه السلام علی رکعتی الفجر ولذا قال الاکمل ان الترک
مع حرصه علیه السلام علی احراز فضیلة النفل دلیل الکراهة وقد ورد
فیما مضی من حدیث مسلم رواه عن ابن عمر عن حفصة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طلع الفجر لا یصلی الا رکعتین خفیفتین

خفيفتين وهذا يدل على انه عليه السلام ما كان يزيد على ركعتي الفجر مخصوصة
على اجزاء فضيلة النوافل وفي تخفيف القرءة في ركعتي الفجر قول عن عمر سمعت
النبي عليه السلام يقرأ فيهما قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد وفي المبسوط
بين الاسلام والنبي ما سوى ركعتي الفجر فيه لا تحل في الوقت وقال النبي في
تصحيح قوله ولا يتنفل في المصلى قبل صلوة العيد لانه عليه السلام لم يفعل
مع حرصه على الصلوة وقد روى الائمة الستة عن سعيد بن جبير عن ابن
عباس رضي الله ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج فصلى يوم العيد لم يصل
قبلها ولا بعدها وروى ابن ماجة في سننه من حديث عطا بن يسار عن
ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصلي
قبل العيد شيئا فاذا رجع الى منزله صلى ركعتين ومنها ما قال في كتاب الحج
من احرم وفي بيته او في قفص معه صيد فليس عليه ارساله وقال
الشافعي عليه ان يرسله لانه متعرض للصيد بامساكه في ملكه فصار
كما اذا كان في يده ولنا ان الصحابة رضوان الله عليهم كانوا يحرمون
وفي بيوتهم صيود ودواجن ولم ينقل عنهم ارسالها وبذلك جرت العادة
الفاشية وهي من احدى الحجج اورد ابن مسعود دليل بر صحت قول انحضرت
بر صحت مدعی آنکه امری که منقول نیست غیر مشروع است ومثال آنکه کسی احرام
و در خانه اش یا در قفس با او دست جانوری باشد با وجود آن بر محرم واجب نیست چرا
که صحابه بهمان حال احرام می بستند و ارسال نمی کردند و عادت مسلمین [illegible]
[illegible]

وارد و واصل بتقدیر یعنی حجت بودن عادت مستمره که بازوی دین جدید بشکند عینی در شرح ہدایہ
نوشته لنا ان الصحابة رضی الله عنهم کانوا یکرمون وفی بیوتهم صیود و
واجن رواه ابن ابی شیبة فی مصنفه حدثنا ابو بکر بن عیاش عن یزید
بن ابی زیاد عن عبد الله الحارث کنا نحج ونترك عند اهلنا ما لنا من الصید
ما یرسلهم حدثنا عبد السلام بن حرب عن لیث عن مجاهد عن علی رضی
الله عنه رای مع الناس واجنا وهو محرمون فلو باهم بارساله ولو نیقل
عنهم ارساله ای لو نیقل عن الصحابه ارسال الدواجن بعد الاحرام وبذلك
جرت العادة الفاشیة وهی من احد الحجج ای العادة الفاشیة من احدی الحجج
التی یحکم بها قال علیه السلام ما راه المومنون حسنا فهو عند الله حسن قال
الکاکی العادة الفاشیة مثل الاجماع القولی حالا که عدم انطباق عبارات ہدایہ بر مدعائش
بیان نمودیم بیخواہیم که بطلان دعوی او از تصریحات صاحب ہدایہ نشان دہیم صاحب ہدایہ بجاہا
متعدده باوجود تصریح خودش به نبودن چیزی در عہد آنحضرت وصحابه حکم بحسن اشیا میکند از جمله اینست
که نوشته التثویب فی الفجر حی علی الصلوة حی علی الفلاح مرتین بین الاذان والاقامة
حسن وکره فی سائر الصلوات ومعناه العود الی الاعلام بعد الاعلام وهو علی حسب
ما تعارفوه وهذا التثویب احدثه علماء الکوفة بعد عهد الصحابة رضی الله عنهم
لتغیر احوال الناس وخصوا الفجر به لما ذکرنا والمتاخرون استحسنوه فی الصلوة
کلها لظهور التوانی فی الامور الدینیة وبعد ذکر کراهة تعشیر ونقط مصحف از جهت
قول ابن مسعود رضی الله عنه جردوا القران نوشته قالوا فی زماننا لا بد للعجم من دلالة فترك
ذلك اخلال بالحفظ وهجران القران فیکون حسنا واطلاق لا باس که بر امثال

این امور در همان هدایه بجاهای کثیره است لا باس بتحلیة المصحف لما فیه من تعظیمه
وصار کنقش المسجد بالجص والساج وماء الذهب و لا باس بان ینقش المسجد بالجص
والساج وماء الذهب وقوله لا باس به یشیر الی انه لا یوجر علیه لکنه لا یاثم
به وقیل هو قربة وصاحب هدایه بجاهای متعدده حکم اصل بودن اباحت بتصریح نوشته است در باب
حداد و خیاط در عبارت اشباه گذشت و در باب القطع نوشته فبقی اصل الاباحة للحاجة
و در باب استیلاء کفار نوشته لنا ان الاستیلاء ورد علی مال مباح فینعقد سببا
للملک وصاحب در المختار عین تعلیل مختار را نفی نموده از راه قصور فهم بایراد تعلیلی دیگر خلاف اکابر
خود پرداخته که مستنبط که بای ان اصل شاهد له تعلیل او هم تمام نمیشود و بعد نقل روایات هدایه بنقل
روایت قرءة الکافرون مع الجمع مکروه لانها بدعة لم ینقل من الصحابة والتابعین
از عالمگیری و نصاب الاحتساب نزد خود داد تحقیق داده و اثبات دعوی نموده اینقدر نمی فهمد که
مذهب مخالف ائمه مجتهدین و احادیث صحیحه و خلاف متون و شروح بلکه خلاف اصول و فروع
بیک روایت عالمگیری که بر ان کدام علامت مختار و مفتی به بودنش نیست و هم اول و آخر آن
بر روایت دیگر روایات کثیره خلاف دلیل روایت مذکوره بتصریح اختیار ائمه معتمدین موجود چنانچه
سابق گذشت چگونه ثابت شدن می تواند این اصحاب فتوی هر گونه روایات در کتب جمع
میکنند قابل استناد همان روایت است که مختار و مفتی به و معمول باشد و این در یافته نمیشود
مگر بتصریح معتمدین و خدمت و ممارست فن اصول و در نصاب الاحتساب حواله کدام کتاب هم نمود
و ظاهر که صاحب نصاب نه ازان طبقه است که گفتنش بلا حواله بر طبقات مستندین سند باشد
محققین فقها از هم چو صاحب مقدمه نوشته اند که آری بدعت است مگر حسنه و در تتمه منیه نوشته
لا باس به و صحی روایت اینکه واجب دانسته خواندن مکروه است چه منقول از صحابه و تابعین نیست

چنانچه همین روایت کراهت بعینه در بیان عالمگیری موجود است ویکره ان یوقت شیئا
من القرآن لشی من الصلوة قال الطحاوی والاسبیجابی هذا اذا راه حتما
واجبا بحیث لا یجوز غیره او رای قرأة غیره مکروهة واما اذا قرء لاجل الیسر
علیه او تبرکا بقرءته فلا کراهة فی ذلک ولکن یشترط ان یقرء غیرها احیانا
لئلا یظن الجاهل ان غیرها لا یجوز هکذا فی التبیین در احیا نوشته ومنها ان یکون
الخطیب لابسا ثوب اسود یغلب علیه الابریسم او متقلدا بسیف مذهب فهو
فاسق والانکار علیه واجب فاما مجرد اسواد فلیس بمکروه ولکنه لیس بمحبوب
اذا احب الثیاب الی الله البیض ومن قال انه مکروه وبدعة اراد به انه لم
یکن معهودا فی العصر الاول ولکن اذا لم یرد فیه نهی فلا ینبغی ان یسمی بدعة ومکروها وهذا الرخصة فیه
ولعلهم ارادوا بالکراهة خلاف الاولی درجواب سوال چهاردهم که سایل از مفهوم
بدعت سوال کرده نوشته که مفهوم بدعت چنین نوشته اند فی البحر الرائق البدعة ما احدث
علی خلاف الحق المتلقی من رسول الله صلی الله علیه وسلم من علم او عمل او
حال بنوع شبهة او استحسان وجعل دینا قویما وصراطا مستقیما انتهی ودیگر
چنین معانی بیان نموده ودرجواب سوال چهاردهم می نویسد که مفهوم بدعت را بیان کرده
اند که ما احدث علی خلاف الحق المتلقی عن رسول الله پس تروایات حاجت تقسیم بدعت برحسنه
وسیئه نمانده انتهی این حکم کمال ضلالت است چه این معنی نقل کرده از بحر الرائق وصاحب
بحر الرائق بعد ازین بدعت را بحسنه وسیئه تقسیم کرده که بعضی حسنه است ودیگر چنین در بیان کتاب موجود
وابن حجر در فتح المبین نوشته والحاصل ان البدعة الحسنة متفق علی ندبها وهی
ما وافق سنة است تعریف سنت نزد فقها الطریقة المسلوکة فی الدین است وبدعت خلاف ان

و آن چنین هم بسیار شد سنیه می باشد چنانکه تعریف سنت [illegible] عن النبی [illegible]

روایات [illegible] ثبت عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سنت [illegible] سوال

بیست و چهارم نوشته چنانکه بدعت مطلق [illegible] می باشد چنانکه [illegible]

کتب فقه معلوم میشود و همچنین این هم موقوف بر دلیل [illegible] است چنانکه ذکر کردیم که مطلق بدعت [illegible]

و لا حقیقت [illegible] بدعت است [illegible] حسنه و لفظ چنانچه کلام [illegible] است چنانچه [illegible]

[illegible] عبارتی نقل میکند [illegible] ظاهر [illegible] چنانکه مطلق بدعت اطلاق میکنند [illegible]

[illegible] سوال [illegible] واجب [illegible] و آن [illegible]

[illegible] است [illegible] کلام و هم [illegible] عقاید و [illegible] اقوال و افعال [illegible]

[illegible] غیر مشروع بودن غیر منقول و [illegible]

و افعال [illegible] احتمال اباحت دارد و بنای جواب سوال چهارم [illegible]

[illegible] و سی و سوم و چهل و [illegible] و چهل و [illegible] و چهل و هفتم و چهل و هشتم و پنجاه و [illegible]

[illegible] و شصت و [illegible]

[illegible] جواب سوال [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] منقول [illegible]

حال [illegible] جواب سوال [illegible]

[illegible]

[illegible] جواب سوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

اعتبار است که در جواب سوال چهار صد و پنجم سلامی در ونمای می‌نویسد در شریعت محمدی
اصل این چیزها یافته نمی‌شود مگر ظاهر قال انقسیم چیزها که دادن سلامی در ونمای است مباح است
در جواب سوال نهصد هم از دادن مردمان برادری حجام را چیزی وقت پوشانیدن لباس نو سر را
می‌نویسد دادن مردمان برادری وغیره وقت حجام که درست است درجه اباحت دارد و در جواب
سوال بیست و ششم دادن و تقسیم نمودن چیزی بفقرا و مساکین وقت رخصت شدن دولها می‌نویسد
تصدق کردن برای فقرا و مساکین هیچ گاه ممنوع نیست و در جواب سوال سی و دوم در تعزیت میت
رفتن و هر دو دست برداشته سوره فاتحه خواندن می‌نویسد اما دست برداشتن برای
دعا وقت تعزیت ظاهرا جائز است زیرا که در حدیث شریف رفع یدین در دعا مطلقا ثابت شده پس
در هیچ وقت هیچ مضایقه ندارد لیکن تخصیص آن برای دعا وقت تعزیت ماثور نیست انتهی هر کسیکه
بهره از فهم داشته باشد ظاهر که از همین جواب سوال سی و دوم اکثر مسایل تراشیده این مسایل بلکه
بعضی معمولات اربعین هم باطل میگردد و ظاهر میشود که مدار حکم مجیب بر دلایل ساخته خودش هم نیست
دلیل اگر موافق هوای نفس است دلیل ورنه دلیل و کبدی دیگر است و رنه عام و سبب آویزان در برابر
تضلیل عوام و تکفیر عامه اهل اسلام و آن مشابهت با کفار و تمسک بحدیث من تشبه بقوم فهو منهم فی
فهم معنی و رجوع بشراح و ایمه فن چنانچه در جواب سوال نود و هم وغیره از اینجا این معنی را خوب
آشکارا بنماید و تمسک نموده بمرآة الصفا و کتاب [illegible] سوری [illegible] و تماشا بیست
در جواب سوال سی و هشتم نوشته که خواندن نماز [illegible] در کتب حدیثیه و فقهیه که مشهور و معتمد اند
از نظر نگذشته لیکن در بعضی وظایف و رسایل صوفیه نوشته است و برای تمسک روایات حدیثیه
و فقهیه کافی نیست و بر قول و فعل مشایخ صوفیه فتوی جاری نمیشود چنانچه شیخ الاسلام در کشف الغطاء
و فوائد [illegible] است که این نماز را متصل دفن میت پیش از صبح شب اول برای نجات میت از عذاب القبر

میخواندند انتهی عبارت شیخ الاسلام در کشف الغطا این است گفته اند بعضی سلف که دعا برای مردگان
بمنزله هدیه است برای زندگان پس در می آید فرشته بر میت و با وی طبق از نور می باشد پس میگوید
این هدیه ایست برای تو از فلان برادر تو پس خوش میشود میت بآن چنانکه خوش می شود زنده
به هدیه کذا فی [illegible] و در فتح القدیر این را مرفوعا آورده و در کفایه الشعبی مانند آن در صدقه نیز ذکر کرده
پس بدانکه سنت است که تصدق کند ولی میت پیش از گذشتن شب اول هرچه میسر شود که شب اول بر میت
دشوار است پس رحم کند وی را بصدقه تا بانس انوار هدیه او وحشتش رفع شود و اگر نیابد چیزی را باید
که نماز گذارد دو رکعت بخواند در رکعت اول بعد فاتحه آیة الکرسی ده بار و در رکعت دوم بعد فاتحه سوره
التکاثر ده مرتبه و چون فارغ شود بگوید خداوندا گذاردیم این نماز را برای تو و میدانی تو چیزی را
که خواسته ایم بآن خداوندا بفرست ثواب او را بسوی قبر فلان بنده مرده و چون میکند آن را عطا
میفرماید خدا تعالی آن میت را ثواب بسیار و نور و حسن و در [illegible] و شفاعت کذا فی الشرعة و عادت
مشایخ است که این نماز را متصل دفن پیش از مرور شب اول برای نجات میت از عذاب میخواندند و
در اینرا صلوة الهول نامند انتهی و چنانکه شیخ الاسلام و کتابش نزد مجیب معتبر که جابجا از آن تمسک نموده و
کتاب مذکور آن نماز را در زمره سنت نوشته استشهاد بشرعه نموده و بعد از آن برای تاکید نوشته
که عادت مشایخ همین است پس اگر در کلام شیخ الاسلام اصلا اشارتی بتضعیف نیست و بلفظ مشایخ مخصوص
بصوفیه و مقید بودن اعتباری اطلاق مشایخ بر فقها شایع و ذایع است هرکس که اندک مهارتی در فقه
باشد میداند فاما [illegible] مجیب نیست و در قول او که بر قول و فعل مشایخ صوفیه فتوی جواز
نمیشود چنانچه شیخ الاسلام در کشف الغطا نوشته لفظ چنانچه میعنی محض [illegible] ام قول
خود بنا فی [illegible] اتباع هوا است این حکم هم از آن قبیل است ورنه در جواب سوال اشتباه
[illegible] اسلم که مجیب صرف باحتمال حمل لفظ مشایخ بر صوفیه

فتوی دادن نتوانستند پس تمسک بکتاب سید امام نوری و خزانة الصفا چگونه درست شد و چرا
بقول شان فتوی داد و لطف اینکه جایی که فتوی جایز نبود از قسم فضایل اعمال که توسع در آن بیشتر
و اینجا که فتوی در باب تکفیر هم کمال احتیاط است و بحر الرائق می نویسد و فیه و فی الفصول لکن
روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان الا جحود ما ادخله فیه
ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها وما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو وینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان
لا یبادر بتکفیر اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره واقول قدمت
هذا لتصیر میزانا فیما نقلته فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها
انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المقدمة فلیتأمل انتهی وفی الفتاوی
الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة انه لا یکفر
انتهی وفی الخلاصة وغیرها اذا کان فی المسألة وجوه توجب الکفر ووجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم
الا اذا صرح بارادة موجب الکفر فلا ینفعه التاویل حینئذ وفی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فتستدعی نهایة فی الجنایة ومع
الاحتمال لا نهایة انتهی والحاصل ان من تکلم بکلمة الکفر هازلا او لاعبا
کفر عند الکل ولا اعتبار باعتقاده کما صرح به قاضیخان فی فتاواه ومن تکلم
بها مخطئا او مکرها لا یکفر عند الکل ومن تکلم بها عالما عامدا کفر عند الکل
ومن تکلم بها اختیارا جاهلا بانها کفر ففیه اختلاف والذی تحرر انه
لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره

اختلاف ولو رواية ضعيفة فعلى هذا فاكثر الفاظ التكفير المذكورة لا يفتى بالتكفير
بها ولقد الزمت نفسي ان لا افتى بشيء منها اهـ ملخص بحر الرائق نوشته ولكن ما هو
عن المجتهدين فهو على حقيقته واما ما ثبت عن غيرهم فلا يفتى به في مثل
التكفير ولذا قال في فتح القدير من باب البغاة الذي صح عن المجتهدين [illegible]
في الخوارج عدم تكفيرهم ويقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس
من كلام [illegible] بل من غيرهم [illegible] الفقهاء
ملا علي قاري در شرح فقه اكبر نوشته ولا نكفر [illegible] اي بارتكاب [illegible]
كبيرة وان كانت كبيرة اي كما [illegible] الخوارج [illegible]
اي لكن اذا لم يعتقد حلها [illegible]
قطعي فهو كافر [illegible]
[illegible] على الاشياء [illegible]
في تكفير [illegible] البدعة [illegible]
بحسب [illegible]
لعدم [illegible] السرخسي كما في [illegible]
[illegible] في هذا الحكم ولانه لو فرض ان [illegible]
[illegible] لا يخرج عن كونه مسلما [illegible]
[illegible] القتل [illegible]
[illegible]
[illegible]

الايمان فيصير كافرا اذ لا واسطة وكذا البدعة لا يزيل الايمان والمعرفة
كانكار المعتزلة صفات الله وخلق افعال العباد وجواز رؤيته سبحانه
في المنام لانه مبني على تاويل ولو كان على وجه الفساد كالتجسيم وانكار
علم الله سبحانه بالجزئيات فانه يكفر بهما اجماعا من غير النزاع ودليل
قول ومنها ان استحلال المعصية صغيرة كانت او كبيرة كفر اذا ثبت كونها
معصية بدلالة قطعية في توسيد والجمع بين قولهم لا نكفر احدا من اهل
القبلة وقولهم نكفر من قال بخلق القرآن او استحالة الرؤية وسب
الشيخين او لعنهما او امثال ذلك مشكل كما قال شارح العقائد وكذا
قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين والفقهاء على انه لا يكفر احد من
اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار
امامتهما كفر ولا شك ان هذه المسألة مقبولة بين جمهور المسلمين والجمع
بين القولين المذكورين مشكل انتهى ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل
الفرعية والدلائل الاصولية التي من جملتها اتفاق المتكلمين على عدم تكفير
اهل القبلة المحمدية ويدفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى مع جهالة
قائله وعدم اظهار دلائله ليس بحجة من ناقله اذ مدار الاعتقاد في المسائل
الدينية على الادلة القطعية على ان في تكفير المسلم قد يترتب مفاسد عظيمة
وفتنة فلا يعتمد قول بعض بما ذكره بناء على الامور المتعدد به والمعاملة
وقد تصدى الامام ابن الهمام في شرح الهداية للجواب عن هذه الاشكال
حيث قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت

عن ابي حنيفه والشافعي من عدم تكفير اهل القبلة من المبتدعة كلهم
فمحمله ان ذلك المعتقد في نفسه كفر فالقائل به قائل بما هو كفر وان لم يكفر
بناء على كون قوله ذلك عن استفراغ وسعه مجتهدا في طلب الحق لكن
جزمهم ببطلان الصلوة خلفه لا يصحح هذا الجمع اللهم الا ان يراد بعدم
الجواز خلفهم عدم الحل اي عدم حل ان يفعل وهو لا ينافي صحة
الصلوة والا فهو مشكل انتهى ولا يخفى انه يمكن ان يقال في رفع الاشكال
ان جزمهم ببطلان الصلوة مستقبلا الى الحجر احتياطا مع عدم جزمهم
بانه ليس من البيت بل هو لشئ حيث ظنهم فيه انه منه فاوجبوا الطواف
من ورائه ودرجت كلمة كفري لو ... وقد ذكروا ان المسئلة المتعلقة بالكفر
اذا كان لها تسع وتسعون احتمال الكفر واحتمال واحد في نفيه فالاولى
للمفتي والقاضي ان يعمل بالاحتمال النافي لان الخطاء في ابقاء الف كافر
اهون من الخطاء في افناء مسلم واحد وفي المسئلة المذكورة تصريح بانه
يقبل من صاحبها التاويل خلافا لما ذكره بعضهم على خلاف هذا القول
هذا كله اذا صدر عنه بمقتضى الحديث رفع عن امتي الخطاء والنسيان
وما استكرهوا عليه فقد صرح قاضيخان في فتاويه بان الخاطي اذا جرى
على لسانه كلمة الكفر خطاء الا يكون ذلك كفرا عند الكل و [illegible]
وفرق بين العام ونفي العموم والواجب انما هو نفي العموم مناقضة لقول
الخوارج الذين يكفرون بكل ذنب وطوائف من اهل الكلام والفقه و
الحديث يقولون ذلك في الاعمال لكن في الاعتقادات البدعية

وان كان صاحبها اثما ولا يقولون بكفر كل من قال قولا اخطأ فيه ولا يفرقون
بين المجتهد المخطى وغيره ويقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول ينسب
الى مذهب الخوارج والمعتزلة فمن عيوب اهل البدعة تكفير بعضهم
بعضا ومن ممادح اهل السنة انهم يخطئون ولا يكفرون نعم من قال
الله تعالى لا يعلم الاشياء قبل وقوعها فهو كافر وان عد قائله من اهل
البدعة وكذا من قال بانه جسم وله مكان ويمر عليه زمان ونحو ذلك
فانه كافر حيث لم تثبت له حقيقة الايمان واما قوله تعالى ومن لم يحكم
بما انزل الله فاولئك هم الكافرون وقوله عليه السلام سباب المسلم
فسوق وقتاله كفر رواه الشيخان فمحمول على الاستحلال او قتاله
من حيث انه مسلم وقوله عليه السلام اذا قال الرجل لاخيه يا كافر
فقد باء بها احدهما كما في الصحيحين محمول على انه اذا اعتقد ذلك ولم يرد
به اهانة هنالك او قصد به كفر النعمة ونحو ذلك وقوله عليه السلام
من حلف بغير الله فقد كفر رواه الحاكم بهذا اللفظ فمعناه كفر دون
كفر كما رواه غيره فقد اشرك اي شركا خفيا او يحمل على انه اذا اعتقد
تعظيم غيره سبحانه باليمين او استحقاقه للامر باليمين ويؤيده ما في
المحيط قال علي الرازي اخاف على من يقول بحياتي وحياتك وما اشبه
ذلك الكفر اي بظاهر قوله تعالى فلا تجعلوا لله اندادا وبقوله عليه السلام
من حلف بغير الله فقد اشرك ولكن ما كان للعلماء ان يراد منه تعظيم
نفسه او تعظيم نفس مخاطبه في الجملة كما على وجه المقابلة والمشاكلة

ما يحلفون [illegible] في قوله وما اشبه ذلك [illegible] بالنبي صلى الله
عليه وسلم او بروح النبي او بحياة النبي او بالكعبة او بالامامة وامثا
ذلك [illegible] ان العامة يقولون ولا يعلمونه فقالت انه شرك اي خفيه
لانه لا يمين منعقدة الا بالله فاذا حلف بغير الله فقد اشرك
اي خفيا او تشابه بالمشركين وقال ابن مسعود لان احلف بغير الله
[illegible] انما [illegible] على من ان احلف بالله كاذبا او قال لان احلف بالله
كاذبا احب الي من ان احلف بغير الله صادقا قالت وهذه الرواية صحيحة
في عدم كفر من حلف بغير الله كما لا يخفى [illegible] وسئل الامام الفضلي عن
الجوهرات التي يتخذها الجهال للقادم فقال كل ذلك لهو ولعب وحرام ومن
[illegible] شاة في وجه انسان في وقت الخلعة او القدوم وما اشبه ذلك
من الجوهرات وفي المحيط اذا اتخذ جوهرات كفر اي اذا لم يسم الله في ذبحها
او شارك القادم في التسمية واما بدون ذلك فلا يظهر وجه الكفر
[illegible] نقل صاحب المضمرات عن الذخيرة ان في المسئلة اذا كان وجوه توجب
الكفر ووجه واحد يمنع التكفير فعلى المفتي ان يميل الى الذي يمنع التكفير تحسينا
للظن بالمسلم [illegible] موافق [illegible] ولو علم انه يشبه الزنا لا [illegible]
المعاصي [illegible] فيما بينه وبين الله [illegible]
[illegible] النفس [illegible] موافق [illegible] جمهور المتكلمين والفقهاء على انه لا يكفر
احد من اهل القبلة [illegible] قال في [illegible]
[illegible] المسائل [illegible]

بعضهم بعضا وتبرء بعضهم عن بعض فصاروا فرق متباينين الا انهم
يجمعهم ويعمهم فهذا مذهبه وعليه اكثر اصحابنا وقد نقل عن الشافعي
انه قال اقبل شهادة احد من اهل القبلة الا الخطابية فانهم يعتقدون حل
الكذب وحكى الحاكم صاحب المختصر في كتاب المنتقى عن ابي حنيفة انه لم
يكفر احدا من اهل القبلة وحكى ابو بكر الرازي مثل ذلك عن الكرخي وغيره
واز تكفير معتزله و روافض و خوارج و غيرهم جوابها نوشته قال تكفير الروافض والخوارج
بوجوه الاول ان القدح في اكابر الصحابة تكذيب القرآن والرسول حيث
اثنى عليهم وعظمهم قلنا لا ثناء عليهم خاصة ولا هم داخلون فيه عندهم
اذ الثناء عليهم بشرط سلامة العاقبة ولم يوجد عندهم الثاني الاجماع
منعقد على تكفير من كفر عظماء الصحابة قلنا هو لا يسلمون انهم من اكابر
الصحابة وخوارج كه تكفير مرتكب كبيره ميكنند از ادلهٔ شان جوابها نوشته بنده قول درينجا
ذكر نموده غرض ازين روايات ظاهر كه مسئله تكفير كمال احتياط طلب است ومنصوص منقول
وشروح وفتاوى معتبره وجيب قاعده مذكوره جواب سوال سى وچهارم از ما نيز سائل فهم
نموده بروايت عمدة الصفا وكتاب سيادم بوري و حماديه تمسك تكفير از نيام
دور انداخت است حالا هم بر اصل مطلب يعني بيان مراد از تشبه و معنى حديث من تشبه
بقوم فهو منهم ميكويم كه مراد انست كه قصد تشبه كند بقومي در چيزي كه شعار دين آن قوم باشد
الكفر انهمان قوم است تشبه بايشان در غير انچه شعار دين باشد از حكم حديث خارج است
ملا علي قاري در شرح فقه اكبر مي نويسد قلت وكذا لبس تاج الرفضة مكروه كراهة
تحريم وان لم يكن كفرا بناء على عدم تكفيرهم بقوله عليه السلام من تشبه

بقوم فهو منهم اما اذا كان في ديارهم وماموراً بان شيء مكرها على لباسهم
فليس هو منهم اما جواب بعض العلماء في مقام الانكار عليه بان قلنسوة كالابريكية
ولو قلنا بسر في محله فانا ممنوعون من التشبه بالكفرة و اهل البدعة
المنكرة في شعارهم لا منهيون عن كل بدعة ولو كانت مباحة سواء كانت
من افعال اهل السنة او من افعال الكفرة واهل البدعة فالمدار على الشعار
[illegible] فان التشبه بهم لا يكره في كل شيء بل في المذموم وفيما يقصد
به التشبه [illegible] بالنص [illegible] تشبه و [illegible] عام است تشبه مسلم بكافر
[illegible] كافر [illegible] تشبه مسلم بمسلمان [illegible] تشبه مسلم بكافر [illegible]
[illegible] استحلال المعصية كفر است [illegible] كلام [illegible]
ضعيف [illegible] بعض [illegible] جواب [illegible] خود اطلاق بدعت و معصيت راست نموده [illegible]
عدم معصيت جواز باشد ابن حكم [illegible] نبود با وجود يكه مقصود آن نيست مگر اینکه [illegible]
قطعي ثابت باشد استحلال آن كفر است نقل آن عنقريب گذشت وانچه [illegible] ملا علي قاري
[illegible] فقه اكبر مي نويسد وفي عمدة النسفي واستحلال المعصية كفر قال شارحه
القونوي وكانه اراد والله تعالى اعلم بالمعصية الثابتة بالنص القطعي
لما في ذلك من جحود مقتضى الكتاب اما المعصية الثابتة بالدليل الظني كخبر
الواحد فانه لا يكفر مستحلها ولكن يفسق اذا استعمل اخبار الاحاد واما
[illegible] فلا انما عرف امري عجيب [illegible] نظر آمده كه آن [illegible] جواب [illegible] سوال [illegible]
[illegible] این روايات در كتب صحاح ستة نيست و اوقيكه روايات [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اعتبار ساقط است اگر [illegible] در كتاب خود نقل كند انتهى

عجیب که با وجود موجود بودن احادیث در کتب معتبره فن حدیث قید الا اذا نوا نموده که از ورجه اقتضا
[illegible] احادیث فتاوی [illegible]
[illegible] الناس
[illegible] کما ذکره الزوردی فی شرح الجامع [illegible] المفتی
ان یاخذ بالایسر فی حق غیره خصوصا فی حق الضعفاء ولقوله صلی الله علیه
وسلم لعلی ومعاذ رضی حین بعثهما الی الیمن یسرا ولا تعسرا دوم اینکه مجیب در جواب
سوال [illegible] که قاعده فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات
شروح [illegible] پس هرگاه که عامه ارباب متون وشروح وفتاوی معتبره
نموده باشند چنانچه در وقایه می نویسد وصح عقد فاسقین او محدودین و در هدایه
می نویسد [illegible] او غیر عدول او محدودین فی القذف [illegible]
لابد من اعتبار العقل والبلوغ لانه لا ولایة بدونهما ولا بد من اعتبار الا
سلام فی انکحة المسلمین الغرض در کتب معتبره تصریح صحت نکاح و [illegible] فسق ولی
وفسق شهود موجود با این همه روایت [illegible] در باره [illegible] نکاح مجلس [illegible]
[illegible] بفسق ولی وفسق شهود در فتوی نوشته واحتمال اینکه در مذهب حنفیه جای اختلاف بنظر [illegible]
مجیب تمام عبارت را نقل نموده ونه بیان اختلاف نموده برای همین [illegible]
که این اختلاف در مذهب حنفیه است [illegible] عبارت ترک نکرده [illegible] از معتمدین حنفیه اختلاف
منقول نیست و وجوب رعایت اختلاف امام شافعی ومالک وغیره در فتوی بنظر نرسیده [illegible]
[illegible] مذاهب نموده اند [illegible] اختلاف امام شافعی
در باب شهود در کتب مذکور است پس [illegible] روایت [illegible] مستفتی [illegible]

وہمچنان آوردن عبارت خزانة الروایة من الظهیریه درین جواب خبطی بیش نیست که آن در باب

کلمات کفر است با جواب هیچ علاقه ندارد واگر لحاظ اباحت در اصل مصبا کرده شود پس بطلان

معلوم چه چیز مقرر کردن یوم عرس جایز باشد لیکن این امر مردود است بدو وجه یکی آنکه حدیث

صحیح در مشکوة المصابیح بروایت نسائی مرویست دلالت دارد بر عدم اباحت اجتماع نزد قبر

یوم عید اجتماع باین که وعن ابی هریره رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله

علیه وسلم یقول لا تجعلوا بیوتکم قبورا ولا تجعلوا قبری عیدا وصلوا علی فان

صلاتکم تبلغنی حیث کنتم رواه النسائی کذا فی المشکوة یعنی روایت است از ابی

هریره گفت که شنیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمودند مگردانید خانهای خود را مثل قبرها که در آن

دران اوقات خفته باشند وهیچ عبادتی ونمازی دران کرده نباشد ومگردانید قبر مرا

[illegible]

[illegible] واذیت کشید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید

این روایت کرده او را نسائی چنانچه در مشکوة شریف موجود است قال فی مجمع البحار فی شرح

هذا الحدیث یعنی قوله لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجعلوا زیارة قبری

او قبری مظهر عید ای لا تجتمعوا للزیارة کاجتماعکم للعید فانه یوم

لهو وسرور وحال الزیارة بخلافه وکان دأب اهل الکتاب فاورثهم

القسوة ومن جعل عیدا للاوثان حتی عبد والاموات انتهی ترجمه آنکه

یعنی مقرر نکنید زیارت قبر مرا عیدها یا قبر مرا محل ظهور عید یعنی اجتماع نکنید وجمع نشوید برای زیارت قبر

مانند جمع شدن شما روز عید زیرا که روز عید روز لهو وخوشی است وحال زیارت قبر خلاف است

یعنی [illegible] اخرت است وبود [illegible] پس باعث شد ایشان را

دل و بود عادت بت پرستان با آنکه پرستش کردند مردگان را لیکن این وجه مخصوص است بعرس
نه بقبر بخلاف وجه دوم که عام است که عرس نزد قبر باشد یا بغیر قبر عجیب استدلالی است
که دلیل اند دعوی بیگانه محض چه بیان دعوی اینکه مقرر کردن یوم عرس مردود و داخل حدیث
و مدلول حدیث حسب بیان مجیب منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر بهیئت اجتماعیه و در ترجمه
حدیث این مدلول را باینطور تعبیر نمود که مگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع بزینت و سرور لهو و
لعب موجب غفلت است و ظاهر که منع اجتماع کردن بزینت و سرور لهو و لعب موجب غفلت
است نقیض مقرر کردن یوم عرس است نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه با و دارد که بجواب منع
بی مقرر کردن یوم عرس هم ممنوع است و مقرر کردن یوم عرس با اجتماع بخواندن قرآن و
استغفار و تذکر آخرت هرگز در آن داخل نیست و عبارت مجمع البحار که نقل کرده ترجمه نمود حاصل
آن هم همینکه اجتماع بلهو و خوشی برمنع مقرر کردن یوم عرس حاشا که بیکی از دلالات ثلثه
دلالت داشته باشد پس این وجه نا موجه از اول تا آخر ابلهی است با ابله فریبی اول بعینه اینست
باید فهمید تا حال توجیه نحوی اشکار را کرد و باید دانست که لفظ عید در سه معنی مستعمل است جشن
و عادت گرفتن و هر چه باز آید از اندیشه و در حدیث هیچ یک از این معنی راست نمی نشیند که جعل
متعدی بدو مفعول بمعنی تصییر است یعنی گردانیدن چیزی را چیزی جعل الطین خزفا و این معنی
در حدیث بی تقدیر درست نمی افتد بعضی علما گفته اند که عید بمعنی جشن است و مضاف مفعول
اول محذوف یعنی زیارت قبر را جشن مگردانید که در آن لهو و لعب مهیا شود و این محل تذکر آخرت
و مهبط هزاران هزار رحمت و برکت و ذریعه حصول انواع سعادت است و بعضی گفته که مضاف
مفعول ثانی محذوف است یعنی قبر مرا محل جشن مکنید بعضی گفته که تقدیر چنین است که قبر مرا محل
عید ایضاً و نیز ملا علی قاری در مرقاة مینویسد لا تجعلوا قبری عیدا هو واحد الاعیاد

عيدا اى لا تجعلوا زيارة قبرى عيدا او لا تجعلوا مظهر عيد فانه يوم لهو وسرور
وحال الزيارة خلاف ذلك وقيل يحتمل ان يكون للحث على كثرة زيارته ولا
يجعل كالعيد الذى لا يأتى فى العام الا مرتين قال الطيبى نهاهم عن الاجتماع
لها اجتماعهم للعيد نزهة وزينة وكانت اليهود والنصارى تفعل ذلك
بقبور انبيائهم فاورثهم الغفلة والقسوة ومن عادة عبدة الاوثان انهم
لا يزالون يعظمون امواتهم حتى اتخذوها اصناما والى هذا اشار بقوله
اللهم لا تجعل قبرى وثنا يعبد فيكون المقصود من النهى كراهة ان يتجاوزوا
فى قبره غاية التجاوز ولهذا ورد اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور
انبيائهم مساجد وقيل العيد اسم من الاعتياد يقال عاده واعتاده وتعوده
اى صار عادة له والعيد ما اعتاده من هم او غيره اى لا تجعلوا قبرى محل
اعتياد فانه يؤدى الى سوء الادب وارتفاع الحشمة ولئلا يظنوا ان دعاء الغائب
لا يصل اليه ولذا اعقبه وصلوا على فان صلاتكم تبلغنى اى لا تتكلفوا المعاودة
الى قبرى فقد استغنيتم عن هذا بالصلوة حيث كنتم وقال القاضى وذلك لان
النفوس الزكية القدسية ان تجردت عن العلائق البدنية عرجت واتصلت
بالملأ الاعلى ولم يبق لها حجاب فترى الكل كالمشاهدة بنفسها او باخبار
الملك لها وفيه سر يطلع عليه من تيسر له انتهى فيكون نهيه عليه الصلوة
والسلام لدفع المشقة عن امته رحمة عليهم پس با وجود اينقدر كثرت معانى و
اختلاف بين المحدثين يك معنى هم كنايت بمطلوب مجيب اشاره نيكند وجه ديگر مرجوح شرعيست
تشريف تا به موددان تا كه شعار اسلام را اهتمام بايد كرد [illegible]

اینها هم [illegible] مثل [illegible] که [illegible] و قوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعضی برای ادای فرض صوم انقدر اهتمام ندارند که برای کردن اعراس اهتمام دارند اگر اعراس
فوت شود هیچ باکی ندارند و اگر عرس فوت شود موجب بزهکاری می انگارند و بعد عرس
در اهتمام تعزیه و شعب مثل روز عید میشوند و [illegible] ملابس فاخره و استعمال طیبها نموده میروند
چنانچه برای عید رفته باشند و جائیکه عرس میکنند انجا رفته بنحویکه بدعات شنیعه و منکرات قبیحه
بعمل می آرند و کران نشاید بنا بر همین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر مرض خود تحذیر
فرموده که لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فاحذروا ما
صنعوا کذا فی البخاری پس وقتیکه از طرف شارع بر اقامت شعار اسلام علی اهتمام باشد و تعزیه
را اهتمام نمودن خلاف مقصود شارع کردن پس بنا برین امور مذکوره اهتمام [illegible] کردن روز عرس
جایز نخواهد شد قوله پس غیر شعار اسلام را اهتمام نمودن مثل اهتمام این امور در شرع مقصود است
فی الواقع همچنین است که مراتب اهتمام متفاوت درجات متفاوت اهتمام فرض بدرجه خود اهتمام
واجب بمرتبه خویش اهتمام مستحب بحسب آن اهتمام سنت بسنتش اهتمام مباح بر اندازه او و
متفاوت بتفاوت اقسام مباح و بلحاظ خصوصیات مثلا در خاندان صاحب کتاب اهتمام شاه
عبدالرحیم و شاه ولی الله و مولوی عبدالعزیز صاحب کتاب [illegible] بلی در عقد مجالس وعظ
بتعیین یوم جمعه و سه شنبه و اهتمام دیگر اکابر اعلام بتعیین روز مقرر برای وعظ و اهتمام مولوی

عبد العزیز صاحب بعرس والد خویش و نوشتن جناب شیخ و مولوی رفیع الدین صاحب
فتوی بجواز آن و اهتمام شاه ولی الله بعرس شاه عبد الرحیم صاحب و اهتمام شاه
عبد الرحیم صاحب بمجلس مولد نبوی که یک مرتبه میسر نشد فاتحه بر نخود نمودند و باعث آن
اهتمام در منام مشرف شدن بزیارت رسول صلی الله علیه وسلم گردید و این امر از کتاب تصنیف شاه
ولی الله صاحب نقل خواهم نمود مسلم فاما اهتمام این حضرات بنفس امور مثل اهتمام شان
باقامت صلوات خمس نبود پس قول صاحب کتاب که اهتمام بغیر شعائر مثل اهتمام شعائر تشریع
تضمن جست است فاما آنچه بعد ازین تحریر نموده همه لغو میگوید که فی زماننا ظاهر و هویدا
الی آخر فاقول لعل مراد آنکه ذکر آن نشاید ما میگوییم که مشایخ و سلاطین و امرا و هرکسی که بانان
چون برای اقامت جمعه حاجی نشود بسیار ازینها میباشند خواه برای اهتمام عرس بیرون
پا نه اید چنان نیست که اگر برای عرس هم بیرون نیاید علامت آن بود عدم جواز عرس بشود ثابت
گردد چه این وجه وجه تحریم است بشق اباحت و معاذ الله اینها عرس را مستحب میدانند
و کسیکه از فوت فرض باک ندارد و تضییع میکند عام اینها فوت روز عرس را بیباکی انگارد
یا نه انگارند و کسی که فوت روز عرس موجب بیباکی نداند انگارد اگر واقع زه کاری نیست
باطنی است فاما این خطای ادراک او مصرف تغیر کردن روز عرس بعد اگر کسی از فوت
نماز پنجگانه باک ندارد و فوت تجدید الوضوء را موجب بیباکی داند آنکس را خود خواهد شد اصل تجدید الوضوء
چگونه حرام خواهد گردید و این امر مشترک عاد صاد عقلا کرای نابکه علم خلاف واقع شده است
است مقصود معلوم و سابق اشهر شود و غضب کردن شغل و مشهود و سیاهی عرس بدعات
و منکرات قبیحه آوردن بدعت و سر او بوقت ... بحکم ... نمودن

هم بد است فاما جمعه وعید وکسس بد وغلط ممنوع نخواهند شد قوله لعن الله الیهود اتخاذ مساجد
قبور را یقینا باعث ملعونی است فاما کلام در مقرر کردن روز عرس عید است وآن اتخاذ مسجد
نیست قبر را قوله پس فقیر که از طرف شارع بر اقامت شعائر الخ عجب غلط بیان است بالا گفته که اهتمام
در غیر شعائر مثل اهتمام شعائر در شرع مقصود نیست حالا میگوید که بر اقامت شعائر اسلام اهتمام
و در غیر شعائر اسلام اهتمام نباشد بقول خودش چنان نیست در غیر شعائر هم اهتمام در شرع
مقصود است لیکن نه مثل اهتمام شعایر حالا اهتمام را از غیر شعایر بکلیه مسلوب ساخته میخواهد که بقوه
بثبوت ... کند شعور یا نشود وتا است باید کرد بنور توجه ایشان بانجام رسیده که شرع مبتدل
گردید میگوید که غیر مهتم را اهتمام نمودن خلاف مقصود شارع کردن است حاشا که شارع ما را از کردن
امری خلاف مقصود خود ماخوذ فرماید بی تبلیغ مقرر کردن روز عرس که جایز بود وتا حال نهی او
بیان نشده پس بی ورود نهی چگونه جایز ناجایز گردد صاحب مدارک در تفسیر آیه قل لا
اجد فیما اوحی الی محرما فیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله و
شرعه لا بهوی الانفس وقرار اسمعیلی است برسیدن آن تحریر بیان شارع فاما صاحب
کتاب اگر موافق شریعت مولوی اسمعیل از صراط المستقیم رتبه احد احکام کلیه شرعیه بطریق وحی
یا علمی از خدا حاصل کرده وخود را معصوم مثل نبی اعتقاد داشته باشد قوله پس بنابر این امور مذکوره
اهتمام مقرر کردن روز عرس جایز نخواهد شد می پرسم که اهتمام شیء نفس آن شیء می باشد یا
غیر آن اگر غیر است پس از ناجایز کردن اهتمام مقرر کردن روز عرس ناجایز نمی شود والکلام فیه
واگر نفس است پس جواز مقرر کردن روز عرس جواز اهتمام مقرر کردن آنست هرچند که بیان القدر
پریشان ومنافق که معلی معبد را ... آن حاصل نمیشود فاما ... مفهوم مخالف
اثبات ... معنی مقصود است یعنی تخصیص شیء باسم دلالت میکند بر نفی حکم از ما عدای آن ... این ...

در توضیح می نویسد وعندنا لا یدل الا یلزم الکفر والکذب فی محمد رسول الله و
زید موجود ولا اجماع العلماء علی جواز التعلیل فان الاجماع علی جواز التعلیل
والقیاس دال علی ان تخصیص الشیء باسمه لا یدل علی نفی الحکم عما عداه پس
پس اہتمام شعائر دلالت بر عدم اہتمام غیر شعائر نیکند و ہم میگویم کہ زیارت قبور ودعای برای خود و برای
اموات بموجب جواب سوال یازدہم و دوازدہم و سیزدہم واز قول و فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثابت ودر جواب سوال بستم بعبارت عالمگیریہ باین طور نقل شوده الاصل فی هذا الباب ان
الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة کان او صوما او صدقة او غیرها
کالحج وقراءة القرآن والاذکار وزیارة قبور الانبیاء علیهم السلام والشهداء و
والصالحین وتکفین الموتی وجمیع انواع البر پس زیارت قبور وایصال ثواب هم
شعائر اسلام است واہتمام شعائر جائز و مقرر کردن روز عرس اہتمام زیارت قبر است [illegible]
واضح باد کہ یکی از مغالطات علماء این فرقہ است کہ مداومت وملازمت تخصیص [illegible]
میگویند و تصرفات رکیکہ و مبالغات و ایرادات این مطلب مینمایند در جواب سوال ششم و دہم و
اصرار و تاکید بر مندوب شودن باین حیثیت کہ ہیچ ترک نکند پس نصیب شیطان است [illegible]
قاری وطیبی و سید در شرح مشکوة در تحت این حدیث لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من
صلوته یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه می نویسد فیه ان
من اصر علی امر مندوب وجعله عزما ولم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه الشیطان
من الاضلال فکیف من اصر علی بدعة ومنکر ودر جواب سوال چہل و ہفتم تخصیص کردن و
اصرار نمودن بر امر مباح یا مندوب بوجهی کہ [illegible] در تحقیقها عمل کردن پس اضلال
شیطان است کما یفهم هذا المعنی من عبارة شرح المشکوة للملا علی قاری

و الطیبی و السید کہ شرح این حدیث مرقوم است عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال لا
یجعل الخ باید دانست کہ است دال بکلام طیبی کہ ملا علی قاری در مرقاة از انقل نمودہ یعنی و
فیہ ان من اصر علی امر مندوب وجعلہ عزما الخ این محل ناشی است از بی فہمی چہ مراد
ازان کلام نیست مگر اینکہ غیر واجب را واجب اعتقاد کردن وجائز را ناجائز اعتقاد نمودن از شیطان
است کہ خود ملا علی قاری در ہمان مرقاة در شرح ہمان حدیث می نویسد لا یجعل احدکم
للشیطان شیئا من صلوتہ یری بضم الیاء وفتحہا ای یظن احدکم او یعتقد
وہو اشیئا فکان قائلا یقول کیف یجعل احدکم للشیطان من
صلوتہ فقال یری ان حقا ای واجبا علیہ ان لا ینصرف ای یذہب لہ
حق علیہ ان لا ینصرف اذا فرغ من الصلوة الا عن یمینہ ای عن جانب
یمینہ فمن اعتقد ذلک فقد تابع الشیطان ای فی اعتقادہ منفعة ما لیس
بحق علیہ پس باصل حدیث و شرح او اشارة حق ہم پیدا است کہ ... و الزمت واعتقاد
اسم ... و ... ہیچ ... ملا علی قاری ... مشکوة ...
عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یا عبد اللہ لا تکن مثل فلان انہ کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل
ملا علی قاری در شرح می نویسد ای لا عن عذر بل فترة ورفاہیة فلم یکن من
الموفین بعہدہم اذا عاہدوا و انتظم فی سلک ما قیل من ان تارک
الورد ملعون وانما قیل من ان صاحب الورد ملعون محمول علی المنکر
والجاحد لکن فلانا لم یعرف ہذا الکلام بایتہ من القیام وفی الحدیث اشارة
الی ان ترک العبادة والرجوع الی العادة ... بعد الزیادة فی الدعا

نعوذ بالله من الحور بعد الكور اذ ينبغي السالك في المريدات يكون طالبا للزيادة
ولذا قيل من لم يكن في زيادة فهو في نقصان ومن استوى يوماه فهو مغبون
وهم ومشكوة المصابيح نقل مودة وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم احب الاعمال الى الله ادومها وان قل ملا علي قاري [illegible]
احب الاعمال اي الاوراد ادومها لان النفس تالف به وتداوم عليه بحسب
الاقبال عليه قال ابن الملك وقال المظهر بهذا الحديث ينكر اهل التصوف ترك
الاوراد كما ينكرون ترك الفرائض انتهى والاستدلال بحديث ابن عمرو وما قبله
او بحديث عائشة الذي يلي هذا الحديث اظهر فانه لا يصح الا [illegible] على
الاولى كما لا يخفى وقد يوجه بانه اذا ترك الطاعة بغير ضرورة فكانه اعرض عن
عبادة المولى فيستحق المقت بخلاف المداوم على الباب فيستحق ان يجعل
من الاحباب ويعد من اولي الالباب وان قل اي ولو قل العمل وفي الجامع الصغير
العمل القليل مع المداومة والمواظبة احب من العمل الكثير مع ترك المواظبة
والمحافظة متفق عليه في الاذكار هذا من افراد مسلم قال الاجهري
لعل المصنف جعله من المتفق عليه لما روى البخاري عن مسروق اي الاعمال
احب الى النبي صلى الله عليه وسلم قالت الدائم انتهى فيكون رواه
البخاري بالمعنى [illegible] ومشكوة المصابيح روى احمد وغيره
عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذوا من الاعمال
ما تطيقون فان الله لا يمل حتى تملوا [illegible]
[illegible] النوافل [illegible] والاذكار [illegible]

ای المداومة علیه وقال ابن المالك یعنی لا تحملوا علی انفسکم اورادا کثیرة بحیث
لا تقدروا علی مداومتها فتترکوها فان الله لا یمل قال ابن المالك یعنی الملال
من الله ترك اعطاء الثواب حتی تملوا ای تترکوا عبادته و هم در مشکوة است
عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن
حزبه او عن شیء منه فقرءه ما بین صلوة الفجر والظهر کتب له کانما قرءه من اللیل
رواه مسلم و در حصن حصین نوشته و ینبغی من کان له ورد فی وقت من لیل او
نهار او عقب صلوة او غیر ذلك فقاته ان یتدارکه و یاتی به اذا امکنه و لا
یهمله لیعتاد الملازمة علیه ولا یتساهل فی قضائه ملا علی قاری در شرح مینو
او غیر ذلك ای عرفا ذکر من جمعه او شهر او سنة فقاته ای ورده بعذر
او غیره الملازمة علیه ای المداومة والمحافظة علی الورد در ملیحة فی تحقیق
البدعة در رد قول دیابس و هابیه الفعل المباح بتقیید الزمان والمکان وغیرها
یصیر حراما و کذا یصل الفعل الحسن المندوب ایضا نوشته و ذلك بهتان و کذب
و افتراء علی الله و رسوله مخالف الشرع وقد جعلوه اصلا و اسسوا و بنوا علیه
فروعا کثیرة و لیس له اصل من ادعی فعلیه ان یاتی باثبات دلیله علیه او حدیث
مصرحة به و اذ لیس فهذا الاختراع فی الدین هو البدعة الضالة و طالما
طالبنا هؤلاء علی هذا الدعوی وما به یتمسکون فما کان لهم بذلك من
علم انهم الا یخرصون و بعد ما عجزوا من اثبات هذه البدع طالبونا بابطال
هذه المخترع والبینة و ان کان للمدعی و فقد انا لبطلان دعواه یکفی ولکن
المقصود المضحکة فنأتی بالحجج الصحیحة الصریحة فنقول فما ذکرنا من علماء

الائمة الهادين تصريحات في جواز خلاف الدعوى وابطال المدعى فمنها استنة
بحديث صوم عاشوراء فان اليهود وقتوا هذا اليوم وخصصوا الصوم من
عند انفسهم لانجاء موسى وقبله رسول الله صلى الله عليه وسلم منهم وصيره
سنة من كل سنة فقد ثبت ان نفس التقييد ليس بقبيح بل القبح والحسن يرجع
الى الاصل ولو كان نفس التقييد سببا للحرمة فكيف يقبله رسول الله صلى
الله عليه وسلم لا سيما وهو تقييد اليهود تعظيما لهذا اليوم والحديث في صحيح
مسلم عن ابن عباس ومنها استنة الائمة بحديث مكالمة رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوة
ركعتين بعد كل وضوء مع انه لم يأخذه عنه صلى الله عليه وسلم فما بال
استنباطها من الامر بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم عن ابي هريرة رض
ومنها استدلال الائمة بالسؤال عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم واجابته صلى الله عليه وسلم ببيان شرفه بولادته
والانزال عليه فيه والحديث في مسلم عن ابي قتادة قال النووي في شرحه
وفي الحديث دليل على ان الزمان قد يتشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم
باباحة تقبيل المصافحة بعد العصر والصبح لمن لم يكن معه في الصلوة ومنها حكمهم
بان كونه خصصها ببعض الاحوال وفرط في اكثرها لا يخرج ذلك عن كونها مشروعا
ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفقة على جواز فعلها والاستحباب لها رجاء
الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على تقديم تخصيص يوم مولده صلى
الله عليه وسلم من كل سنة بالبر والاحسان والرد على من يطعن فيه ومنها

الاستاذنه، ومنها انه رحل علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم الی البحر
ببواته وقوله صلی الله علیه وسلم اذ فیه بدر ل والحدیث فی سنن ابی
داود ومنها انه لبس الصحابی ان لا تخب الصبا الاخر واطعم والقصة
فی تهذیب النووی انتهی وروایت خلیفه حواسح یعنی ماثور از [illegible] بالکل شد سعی
مردم که بجواز اعراس دلیل آرند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر سال برای زیارت قبور شهدا
رفته اند که یاتی قبور الشهداء علی راس کل حول پس جوابش اینکه اول این حدیث از صحاح نیست که
محل حجت باشد بلکه از ان کتب است که دران کتب احادیث هر قسم صحیح وحسن وضعیف بلکه موضوع
هم یافته میشود کما نقل السیوطی عن جریر عن محمد ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یاتی قبور الشهداء علی راس کل حول فیقول السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی
الدار انتهی در کتاب ابن جریر احادیث هر قسم موجود اند [illegible] این حدیث متصل الاسناد
مرفوع هم نیست پس روایات صحیح باشد و تا وقتیکه یقین بصحت ایشان نشود در مقام استدلال
بر جواز شیء و عدم آن آوردن نشاید زیرا که صحت حدیث در استدلال ضروریست قوله بعض
ظاهر امراد از بعض مولوی عبد العزیز صاحب اند که در فتوی باین حدیث استدلال نموده اند و ان
استفتاع جواب نوشته عجیب و شایبهات آباء و رد بعضی اعیان موجود و تصریح نام در بنا
مقام مخالفت علمای حود که تغلیط عوام است و نسبت بلفظ بعض یاد نموده برد و قدح آن مشغول
شد و پاس حقوق را بالکلیه فراموش کرد که حجت است چه طریقه اختیار نموده بران تضلیل
تمامی فقها و صوفیه واعیان امت [illegible] عبد العزیز [illegible] چه حقیقت دارد فانه اذا
لم تستحی فاصنع ما شئت قوله [illegible] که محل حجت باشد این کلام [illegible]
[illegible]

و بعد از تعیین مذهب مشهور اگر بکوشش اهم نظر اعمی رسد به توان کرد فقها و محدثین به صحیح بخاری
پس وجه طعن کرده اند و بعض محدثین بر بعض احادیث بخاری انتقاد نموده اند و طعن نموده بر بخاری
و جمع ساخته و از آنجمله حدیث اسرا است که از آن شریک است عبد الحق در جمع بین الصحیحین و قاضی عیاض
و غیر هم از ایشان در این حدیث کلام کرده اند و ابو الفضل بن طاهر کتابی در این باب تصنیف نموده و در آن
از ابن حزم نقل کرده قال لم یجد للبخاری ومسلم فی کتابیهما شیئا لا یحتمل مخرجا
الا حدیثین ثم علیهما فی تخریجه الوهم وقال الخطابی لیس فی هذا الکتاب حدیث
اشنع ظاهرا ولا ابشع مذاقا من هذا الفصل وقد جزم ابن القیم فی الهدی
بان فی روایة شریک عشرة اوهام ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری
[illegible] و تقصیر در حدیث [illegible] مسور بن مخرمه [illegible]
[illegible] در حدیث [illegible] عکرمة بن عمار در قصه اسلام ابی سفیان قال ابن حزم
حدیث [illegible] شیخ قطب الدین حلبی که [illegible]
[illegible] بخاری [illegible] احادیث [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] دارقطنی [illegible] ابو مسعود دمشقی
[illegible] بخاری و مسلم [illegible] و ابو علی غسانی [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] ابن حجر [illegible] الساری [illegible]
[illegible] ابو عمرو بن صلاح [illegible] اجماع بر تلقی این کتاب بقبول [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] تعرض نموده [illegible]
[illegible] بخاری [illegible]

شمرده است وآنچه دارقطنی تعلیل نموده یکصد و ده حدیث است که جواب
بعضی ظاهر و بعضی محتمل وجواب بعضی محض تعسف بالجمله در کتاب مذکور موجود که احادیث بخاری و مسلم
آنچه دران معتمدی از حفاظ قدح نموده است مستثنی است وجه ثالث طعن در رجال خاصتًا شیخ
ابن حجر در ارشاد الساری وغیره فی غیره در مقام ترجیح بخاری بر مسلم میگوید که چهار صد و کذا
وچند کس اند که بخاری در روایت ایشان منفرد است که مسلم از ایشان روایت نکرده هشتاد
کس ازان متکلم فیه بضعف اند و مسلم منفرد است بسیصد و بست کس متکلم فیه ازان یکصد
و شصت کس اند و در ارشاد الساری فصل تاسع در بیان رجال بخاری که در او شان
طعن کرده است منعقد نموده زاید از یکصد نام دران نوشته است و در نخبه از تلقی بالقبول استثنا
نموده مواضع را که کسی از حفاظ در بخاری و مسلم انتقاد نموده باشد و اگر در مدلول او تعارض
باشد از آنچه در هر دو کتاب جای که ترجیح نیست لاستحاله ان یفید المتناقضان العلم بصدقهما
من غیر ترجیح لاحدهما غرضکه محل سخن بودن صحاح سته سخن بی محل بلکه محض سخن است و اینجا
آنچه کفر در کتاب ابن جریر احادیث هر قسم موجود اند چه همین است حال صحاح سته هم شیخ عبد الحق
در مقدمه ترجمه مشکوة می نویسد در کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف
موجود است و تسمیه آن بصحاح سته بطریق تغلیب است انتهی پس حدیث صحیح نه در صحاح سته
منحصر و نه صحاح سته منحصر بر صحیح پس طعن مجیب بجای نمیرسد هان اگر نقادان حکم کرده باشند که
حدیث کتاب ابن جریر اعتبار نباید کرد یا کسی در خاص این حدیث کلام میکردی و مجیب آن را بیان
می نمود البته قابل التفات بود و حال مناقب ابن جریر که در طبقه ترمذی و نسائی است آنچه در کتاب
اسماء الرجال مذکور است آوردنش درینجا موجب طول است و این حدیث را جلال الدین سیوطی در شرح
الصدور نقل نموده که کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم که درین رساله هم جا بجا استناد بان نموده

و ملا علی قاری در مرقاة چند جا از کتاب شرح الصدور نقل نموده و غیر هم هم تقلید ایشان و تبعیت
کلام کسی از نقاد و معتمدین در باب رد این حدیث نقل نکرده پس سبب رد کردن حدیث با وجود قبول
اکابر فن دور از دیانت است و عجیب‌تر آنجا که از عادت را مستحق تعزیر بار نماید که تمرد حدیث موقوف
چه عبارت شرح الصدور این است واخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یأتی قبور الشهداء علی رأس کل حول فیقول السلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار وابو بکر و عمر و عثمان و مصنف در منصورات تمر را ذکر نموده
است که در اینجا از کتاب ابن منذر و ابن مردویه از انس صحابی روایت کرده است قوله مجدد از
محدثین این حدیث متصل الاسناد مرفوع هم نیست پس روایت این صحیح باشد انتهی کلامه
عجیب دلالت میکند بر ناواقفیت محض از اصطلاح فن حدیث و حکم مرفوع بودن این حدیث محض تمنا
است یا تغلیط شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة مینویسد پس آنچه منتهی بحضرت نبوی گردد
آنرا مرفوع میگویند چنانچه گفته بار دیا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گفته ابن
عباس آمده است مرفوعا یا گویند رفع کرد این را ابن عباس و آنچه منتهی بصحابه گردد
موقوف خوانند و آنچه منتهی بتابعین است آنرا مقطوع و اگر گویند و رفع کلامی صریح بود چنانکه
گفته شد و گاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه و تابعین کاری را نقل کنند که از آنجا
فکر و عقل نتوان گفت و جز بسماع و نقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه
و آینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت چنین میکردیم یا گویند سنت است
است این نیز در حکم مرفوع است این است تحقیق کلام شیخ عبد الحق و ابن صلاح در مقدمه گفته
المرفوع فهو ما اضیف الی رسول الله صلی الله علیه وسلم خاصة ولا یقع مطلقه علی غیر ذلک نحو الموقوف
علی الصحابة ویدخل فی المرفوع المتصل والمنقطع والمرسل پس بودن این حدیث مرفوع ثابت

چه در مرفوع اتصال شرط نیست چنانچه در اتصال هم رفع شرط نیست متصل نیست که اسناد او
تا منتهی سند صحیح راوی از نزد آن در میان ساقط نگردد تا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
متصل مرفوع و اگر تا صحابی است متصل موقوف چنانچه گذشت و اگر در مرفوع هم اشتراط
اتصال فرض کرده شود تا لازم آن بود متصل لابد است قوله پس نزد ایشان صحیح نباشد این
تفریع هم غلط است چه مرفوع بودن مسلم ... صحت نیست موقوف و مقطوع هم صحیح میباشد
شیخ عبد الحق در مقدمه ... نوشته که حدیث صحیح آنست که بنقل عدل تام الضبط متصل السند
تا منتهی ثابت شده باشد قوله و هیچکس یقین صحت آن نشده فهو محض غلط است صحت حدیث در
استدلال ضرور نیست ظاهراً مجیب برای تغلیط عوام صحیح را مقابل غلط قرار داده گفته صحت در
استدلال ضرور نیست یعنی استدلال بحدیث غلط نباید کرد و هرگاه که ثابت شود که حدیث صحیح
نیست احتمال بی فهم باشد که غلط است نعوذ بالله من هذا التلبیس شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه
می نویسد احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین بحسن لذاته نزد عامه علما و آن
ملحق است بصحیح در احتجاج اگرچه در مرتبه کمتر است و حدیث ضعیف که بتعدد طرق بمرتبه حسن
رسیده آن نیز حجت است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است
نزد بعض مراد آن مفرد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف
صرح به الائمه و بعضی گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعضی رواة یا اختلاط یا تدلیس
با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی یا شذوذ
وفحش خطا بود اگرچه بتعدد طرق ... باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم به ضعف باشد و در
فضائل اعمال معمول ... [illegible]
بضعف افاده میکند قوت ... [illegible] احتجاج

به صحیح بغیر صحیح است و از جهت اسناد هم حصر حجیت در متصل الاسناد و نیست چه مرسل هم نزد
ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیه مطلقا و امام احمد رح بقولی و امام شافعی رح بشرط اعتضاد
بوجه دیگر مقبول شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه میفرماید نزد امام ابوحنیفه و مالک رحمة الله
علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق است و اعتماد
زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد او صحیح نمی بود ارسال نمیکرد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
نمی گفت و نزد امام شافعی اگر تایید یافت مرسل باعتضاد یا بوجه دیگر مقبول است و از امام
احمد دو قول بقولی قبول و بقولی توقف و ملخص کشف بزدوی این است الانقطاع نوعان
ظاهر و باطن اما الظاهر فهو المرسل من الاخبار وذلك اربعة انواع الاول
ما ارسله الصحابی والثانی ما ارسله القرن الثانی والثالث والثالث ما ارسله
العدل فی کل عصر والرابع ما ارسل من وجه واتصل من وجه آخر اما القسم
الاول فمقبول بالاجماع واما ارسال القرن الثانی والثالث فحجة عندنا
وهو فوق المسند وقال الشافعی لا یقبل المرسل الا ان ثبت اتصاله من
طریق آخر وحکی اصحاب مالک عنه انه کان یقبل المراسیل ویعمل بها مثل
قولنا احتج المخالف لان الجهل بالراوی جهل بصفاته التی بها تصح روایته
ولنا نقول لا باس بالارسال استدلالا بعمل الصحابة رضی الله عنهم والمعنی
المعقول اما المعنی فهو ان کلامنا فی ارسال من لو اسند عن غیره قبل اسناده
ولا یظن به الکذب علیه فلان لا یظن به علی رسول الله صلی الله علیه
وسلم اولی والمعتاد من الامر ان العدل اذا وضح له الطریق واستبان
[illegible] ... قال رسول الله صلی الله ...

وسلم واذا لم يتضح له الامر نسبه الى من سمعه ليحمله ما يحمله وعند اصحاب الظاهر
الحديث فرد واقوى الامرين دفيه تعطيل كثير من السنن و اما ارسال من
دون هولاء فقد اختلف فيه فقال بعض اصحابنا يقبل ارسال كل عدل ثقة وقال
بعضهم لا يقبل لان الزمان زمان فسق لا بد من البيان الا ان يروى الثقة
مرسله كما رواه مسنده و بتقدير صحت الحديث مجمل است باين وضع كه ياتى قبور الشهداء
راس كل حول دو معنى وارد ياتى على راس حول من اول السنة اى اول المحرم و ياتى على راس
حول من سنة موت صاحب القبر و قاعده اصول فقه است كه عمل نمودن بحديث مجمل جايز نيست
مادامیکه از طرف مجمل یعنی از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیان ابدا نوفت عمل بحدیث مجمل جایز
می شود والا قاعده اصول فقه در عمل مجمل آن زمان جاری باید کرد که اول از اصول فقه معنی
مجمل هم باید فهمید و بعد فهم معنی جاری کردن حکم بیجا ست مجیب از معنی مجمل تقریبا ناواقف است
ورنه نمی گفت که بر تقدیریکه مجمل هم باشند بلکه معین باشد چراکه مجمل ضد معین نیست بلکه ضد مفصل
است پس اطلاق لفظ مجمل اینجا بمعنی لغوی صحیح است که در لغت معنی مجمل مجموع است و بمعنی اصطلاح
در مناسوا اما المجمل فما ازدحمت فيه المعاني واشتبه المراد به اشتباها لا يدرك
بنفس العبادة بل بالرجوع الى الاستفسار ثم الطلب ثم التامل وحكمه اعتقاد
الحقيه فيما هو المراد والتوقف فيه الى ان تبين ببيان المجمل حالا باید دید که در لفظ
حول تعدد معنی کجا ست لفظ حول مشترک نیست در سنه که اولش محرم و در سن که اولش
موت صاحب قبر است مثل عین بلکه موضوع او دوره مقرر است عام از اینکه ابتدا اولش
از محرم باشد یا صفر اول محرم یا دوم محرم از سر خبر دوره که ابتدا کند تا همان خبر رسید
حول است و تعیین در معنی حول داخل نیست و آنکه مجیب اول محرم نوشته مقام تعجب است

فهمیده اند که تعیین سنه هجری و ابتدای سال از محرم برای محاسبات در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه
قرار یافته است در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس احتمال اول محرم مرتفع شد
و معنی ثانی باقی ماند و عرف هم شاهد آنست و اگر چه اهتمام عوارض را باعث ترک عمل قرار
داده آید تا ملاحده اباحیه را حاجت از همه تعطیلات مرتفع گردد همین یک دلیل کفایت کند
و در قرآن و حدیث هر جا که لفظ حول و سنه است بر مذهب مجیب واجب الترک و عمل بدان
ناجایز خواهد شد علاوه ازین میگوییم اصل مدعی که مجیب در پی ابطال اوست یعنی مقرر
کردن روز عرس هر تقدیر ثابت است یعنی خواه اول محرم باشد یا اول سنه بعثت صاحب
قبر و مطلب مجیب که منع مطلق تعین است و طرفه ماجرا است که اینحدیث را مجمل میگوید و لا تجعلوا
قبری عیدا را مجمل میداند خدا داند که در وهم خویش چه فهمیده است و بر تقدیر یکه مجمل هم نباشد
بلکه معین باشد چنانچه معاصران زمان ما می فهمند پس جواب آن میگوییم که اینحدیث معارض
است بحدیث لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجتمعوا عند قبری کاجتماعکم للعید فافهم و لا تکلم چنانکه
معارضت داشته باشد که معنی حدیث بالا بتصریح گذشت بلکه بمعنی بیان کرده مجیب هم شاید
تعارض نیست چه در معنی حدیث گفته که اجتماع نکنند بزینت و سرور و لهو و لعب که موجب غفلت
است پس این معنی را بزیارة قبور شهدا بر سر هر سال معارضه کجاست و اصل این است که
مدلول حدیث همین قدر است که حضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت قبور شهدای احد تشریف
می بردند پس دلالت اصل حدیث فقط بر زیارت قبور شده و صرف زیارة قبور را کسی
منع نمیکند و عرس کردن امر زاید است و این حدیث را دلیل برای عرس آوردن بیفایده
کلامی است بمعنی خرافت آن از اجلی بدیهیات که مستلزم الغای الفاظ حدیث است نعوذ بالله
من هذا التعصب و تمام احکام مشروط بشروط و مقید بقیود زمان بیفایده خواهد شد که مدلول

است نخواهند بود و دیگر مطلق قول هذا الاجنون کسی که در هر هفته یا در هر ماه یا بعد مدتی برای زیارت
قبور رفته باشد آن را هرگز عرس نخواهند گفت چگونه گویند که عرس عبارت است از تعیین
یوم هر سال و آن متحقق نشد و حقیقت عرس که رواج دارد این است که روز معین نموده مردمان
جمع شوند و لباس بپوشند و در مقام قبر یا بجای دیگر درنگ سازند و چیزی اختراعات نموده
و بدعات مثل آلات لهو و لعب وغیره بعمل آرند آن را عرس خواهند گفت حقیقت عرس
رسانیدن ثواب بمولی در روز معین یعنی هر سال است و همین امر مبحوث عنه است و سوال
سایل هم از مقرر کردن روز عرس و بیان مجیب هم در همان است و امور مذمومه جا بجا
داخل حقیقت او باشد که مذموم است هر وقت و هر جا که باشد در حسن سرایت میکند ولی امور
مذموم هم میباشد و انکار آن از مجیب خیلی مستبعد است و الوقت پیشگان موجود اند
که شاه عبد العزیز صاحب عرس والد خود میکردند و کدام امر مذموم از آلات لهو وغیره
نمیشد و مجیب هم این امر بچشم خود ملاحظه نموده و در اهتمام مانده و علی هذا القیاس عرس
عرس مرزا جان جانان صاحب و دیگر پیرجاده دهلی معمول است که اکثری با مکروهات و محرمات
هم میباشد پس از جهت اشیای خارجه حکم بنفس شی نمودن دور از عقل است اگر کسی
روز معین نموده صد بار یا هزار بار استغفار نماید آن را هرگز عرس نخواهند گفت معلوم نیست
که این امر نزد مجیب جایز است یا نه اگر نیست این ذکر شش نفاید و اگر جایز است پس اصول
مهده اش هم همه بهم خورد و جواب سوال سایل که مقرر کردن روز عرس جایز است
یا نه همین است که جایز است و اگر کدام امر مکروه یا حرام در آن باشد آن ممنوع است
و قیاس عرس بر مولد شریف غیر صحیح است زیرا که در مولد شریف ذکر ولادت حضرت
خیر البشر صلی الله علیه وسلم است و آن [illegible]

برای فرحت و سرور که خالی از بدعات و منکرات باشد اراده واجبه

ثابت گشته بود فی الواقع فرحت مثل فرحت ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیگر امری
نیست پس دیگر او در قیاس نخواهد شد ظاهر این کلام ناظر بر آنست که مولد جائز است پس روز
مقرر کردن روزی از طرف خود بی آنکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین الیه
رسیده ثبوت [illegible] مولد و عرس برابر است جواز یکی مستدعی جواز دیگری است و خلو از منکرات
ضرور است بلکه خصوصیت تعیین جداگانه باشد و همچنان در مولد هم اختلاف است بنا
بر قرون ثلاثه گذشته بود بالجمله است این امر معمول نبود بعد قرون ثلاثه این امر حادث شده
بنا بر این علماء در جواز و عدم جواز آن مختلف شده اند چنانچه تفصیل در کتاب سیرت
شامی مرقوم است من شاء فلینظر فیه احوال اختلاف علماء در سیرت شامی بیان ساخته
میشود که صاحب سیرت شامی در نقل اختلاف اقتصار نموده قول تفصیل و راجح ننوشته است
چنانچه قبل [illegible] در کتابت جیب [illegible] انتصار [illegible] فصل بوده [illegible]
[illegible] مجیب که تطبیق نقل با اصل نموده شد اگرچه با نقل مخالف اصل بر آمد [illegible]
[illegible] قبیل است چه صاحب سیرت شامی استحباب آن [illegible] جماعه کثیره از اعلام
نقل نموده و [illegible] شده [illegible] خلاف جمهور کلام نموده [illegible] از شیخ [illegible]
نقل ساخته [illegible] دلایل موجب ابطال قول آن نموده اند [illegible] اختلاف تام [illegible]
[illegible] شدن و برای عدم جواز بر خلاف جمهور کافی دانستن چنانچه [illegible] ظاهر که [illegible]
[illegible] قابل [illegible]
[illegible] الخير [illegible] المولد الشريف لم ينقل عن احد من السلف
الصالح في القرون الثلاثة الفاضلة وانما حدث بعد [illegible] اهل الاسلام

في سائر الاقطار والمدن الكبار يشتغلون في شهر مولده صلى الله عليه
واله وسلم بعمل الولائم البديعة المشتملة على الامور البهجة الرفيعة ويتصدقون
في لياليه بانواع الصدقات ويظهرون السرور ويزيدون في المبرات ويعتنون
بقراءة مولده الكريم ويظهر عليهم من بركاته فضل عظيم وقال الامام الحافظ
ابو الخير ابن الجزري شيخ القراء من خواصه انه امان في ذلك العام وبشرى
عاجلة بنيل البغية والمرام قال الحافظ عماد الدين بن كثير كان صاحب
اربل يعمل المولد الشريف في ربيع الاول ويحتفل به احتفالا هائلا وقد صنف
الشيخ ابو الخطاب ابن دحية له كتابا في المولد سماه التنوير في مولد البشير
النذير وقد اثنى عليه الائمة منهم الحافظ ابو شامة شيخ النووي في
كتاب الباعث على انكار البدع والحوادث وقال ومثل هذا حسن يندب
عليه ويشكر فاعله ويثنى عليه قال ابن الجوزي لو لم يكن في ذلك الا
ارغام الشيطان وادعام اهل الايمان وقال العلامة ابن ظفر في الدر
المنتظم وقد عمل المحبون للنبي صلى الله عليه وسلم فرحا بمولده الولائم فمن
ذلك ما عمله بالقاهرة من الولائم الكبار الشيخ ابو الحسن المعروف بابن
قفل قدس الله سره شيخ شيخنا ابي عبد الله بن محمد بن النعمان وعمل ذلك
قبله جمال الدين العجمي الهمداني وممن عمل ذلك على قدره يوسف
الحجار بمصر وقد راى النبي صلى الله عليه وسلم وهو يحرض يوسف
المذكور على عمل ذلك قال وسمعت يوسف بن علي بن زريق الشامي
الاصل المصري الحجار بمصر في منزله بها حيث يعمل مولد النبي صلى

الله عليه وسلم يقول رأيت رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم
في المنام منذ عشرين سنة وكان لي اخ في الله تعالى يقال له الشيخ ابو بكر
الحجاز فرأيت كأني وابا بكر هذا بين يدي النبي صلى الله عليه وآله وسلم
جالسين فامسك ابو بكر لحيته نفسه وفرقها نصفين فذكر للنبي صلى الله
عليه وسلم كلاما لا افهمه فقال النبي صلى الله عليه وسلم مجيبا له لولا
هذا لكانت هذه في النار ودار الي وقال لاضربنك وكان بيده قضيب فقلت
لاي شيء يا رسول الله تعالى فقال حتى لا تبطل المولد ولا السنن قال يوسف
فعمله منذ عشرين عاما الى الان قال وسمعت يوسف المذكور يقول سمعت
ابا بكر الحجاز يقول سمعت منصور النشار يقول رأيت النبي صلى الله عليه
وسلم في المنام يقول لي قل له لا يبطله يعني المولد ما عليك ممن اكل وممن
لم يأكل قال وسمعت شيخنا ابن محمد النعمان يقول سمعت الشيخ ابا موسى الزرهوني
يقول رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فذكرت له ما يقوله الفقهاء
في عمل الولائم في المولد فقال النبي صلى الله عليه وسلم من فرح بنا فرحنا
به وقال الشيخ الامام العلامة الشهير بابن البطاح في فتوى بخطه اذا انفق
المنفق تلك الليلة وجمع جمعا اطعمهم ما يجوز واسمعهم ما يجوز سماعه و
دفع للمسمع المشوق للآخرة ملبوسا كل ذلك سرورا بمولده صلى الله عليه
وسلم فجميع ذلك جائز ويثاب فاعله اذا احسن القصد ولا يختص ذلك
بالفقراء دون الاغنياء الا ان يقصد مواساة الاحوج فالفقراء اكثر ثوابا
نعم ان كان الا[illegible] ع [illegible] مانعا من فقراء الزمان من اكل الحشيش واجتماع

المردان وإنشاد المشوقات للشهوات الدنيوية وغير ذلك مما حرمه
الله تعالى فهذا مجمع آثام وقال الشيخ الإمام جلال الدين بن [illegible]
عبد الملك المعروف بالمخلص الكتاني يوم مولد رسول الله صلى الله عليه
وسلم مبجل مكرم قدس يوم ولادته وشرف وعظم وكان وجوده
سبب النجاة لمن اتبعه وتقليل حظ جهنم [illegible] صلى الله
عليه وسلم وفيه بركاته على من اقتدى به فيشابه هذا اليوم يوم الجمعة
من حيث أن يوم الجمعة لا تسعر فيه جهنم هكذا ورد عنه صلى الله عليه
وسلم فمن المناسب إظهار السرور وإنفاق الميسور وإجابة من دعاه
الوليمة للحضور وقال الإمام العلامة ظهير الدين بن جعفر هي بدعة حسنة
إذا قصد بها جمع الصالحين والصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم
وإطعام الطعام للفقراء والمساكين وهذا القدر يثاب عليه بهذا الشرط
في كل وقت وأما جمع الرعاع وعمل السماع والرقص ونحو ذلك فلا ينبغي
بل يقارب أن يذم وقال الشيخ نصير الدين الصالحي هذا من السنن لكن
إذا أنفق في هذا اليوم وأظهر السرور فرحا بدخول النبي صلى الله عليه
وسلم في الوجود واتخذ السماع الخالي من المردان وإنشاد ما يثير الشهوة
من القبائح وإنشاد ما يشوق إلى الآخرة ويزهد في الدنيا فهذا اجتماع
حسن يثاب قاصد ذلك [illegible] ما في ذلك
[illegible] ضرورة [illegible] الاجتماع [illegible]
فقط ليأكلوا ذلك الطعام ويذكرون الله تعالى ويصلون على رسوله صلى

الله عليه وسلم ونحوها من القربات والمثوبات. وقال الإمام الحافظ أبو محمد
عبد الرحمن بن إسماعيل المعروف بأبي شامة في كتابه الباعث على إنكار البدع
والحوادث قال الربيع قال الشافعي رحمه الله المحدثات في الأمور ضربان أحدهما
ما أحدث مما يخالف كتابا أو سنة أو أثرا أو إجماعا فهذه البدعة الضلالة
والثاني ما أحدث من الخير لا خلاف فيه لواحد من هذا وهي محدثة غير مذمومة
قال عمر رضي الله عنه في قيام رمضان نعمت البدعة هذه يعني أنها
محدثة لم تكن وإذا كانت فليس فيها رد لما مضى فالبدعة الحسنة متفق
على جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها
وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشيء منها ولا يلزم من فعله
محذور شرعي وذلك نحو بناء المنابر والربط والمدارس وخانات السبيل
وغير ذلك من أنواع البر التي لم تعهد في الصدر الأول فإنه موافق لما جاءت
به الشريعة من اصطناع المعروف والمعاونة على البر والتقوى ومن أحسن
ما ابتدع في زماننا من هذا القبيل ما كان يفعل بمدينة إربل كل عام في
اليوم الموافق ليوم مولد النبي صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف
وإظهار الزينة والسرور فإن ذلك مع ما فيه من الإحسان إلى الفقراء
مشعر بمحبة النبي صلى الله عليه وسلم وتعظيمه وجلالته في قلب فاعله
وشكر الله على ما من به من إيجاد رسوله الذي أرسله رحمة للعالمين
صلى الله عليه وسلم وكان أول من فعل ذلك بالموصل الشيخ عمر بن محمد
الملا أحد الصالحين المشهورين وبه اقتدى في ذلك صاحب إربل وغيره

وقال الشيخ الامام العلامة صدر الدين بن عمر الشافعي هذه البدعة لا بأس
بها ولا يكره البدع الا اذا راغمت السنة واما اذا لم يراغمها فلا تكره ويثاب الانسان
بحسب قصده في اظهار السرور والفرح بمولد النبي صلى الله عليه وسلم وقال ابن حجر
اصل عمل المولد بدعة ولكنها مع ذلك قد اشتملت على محاسن وضدها فمن
تحرى في عملها المحاسن وتجنب ضدها كان بدعة حسنة ومن لا فلا و
قال قد ظهر تخريجها على اصل ثابت وهو ما ثبت في الصحيحين من ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود يصومون يوم عاشوراء
فسألهم فقالوا هذا يوم اغرق الله فيه فرعون ونجا موسى فنحن نصومه شكر الله
تعالى فقال انا احق بموسى منكم فصامه وامر بصيامه فيستفاد منه فعل الشكر
شكر الله تعالى ما من به في يوم معين من ابداع نعمة او دفع نقمة ويعاد ذلك
في نظير ذلك اليوم من كل سنة والشكر لله تعالى يحصل بانواع العبادات
السجود والقيام والصدقة والتلاوة واي نعمة اعظم من النعمة ببروز هذا
النبي الكريم نبي الرحمة في ذلك اليوم وعلى هذا فينبغي ان يتحرى اليوم بعينه
حتى يطابق قصة موسى صلعم في يوم عاشورا ومن لم يلاحظ ذلك لا يبالي بعمل
المولد في اي يوم من الشهر بل توسع قوم فنقلوه الى يوم من السنة وفيه ما
فيه قال شيخ القراء الحافظ ابو الخير بن الجزري قد رأى ابو لهب بعد موته
في النوم فقيل ما حالك فقال في النار الا انه يخفف عني كل ليلة اثنين وامص
من بين اصبعي ماء بقدر هذا واشار الى رأس اصبعه وان ذلك
باعتاقي ثويبة عندما بشرتني بولادة محمد صلى الله عليه وسلم وبارضاعها

له فاذا كان ابو لهب الكافر الذي نزل القرآن بذمه جوزي في النار بفرحه
ليلة مولد محمد صلى الله عليه وسلم فما حال المسلم الموحد من امة محمد
صلى الله عليه وسلم يبشر بمولده ويبذل ماله اتصل اليه قدرته في
محبته لعمري انما يكون جزاؤه من الله الكريم ان يدخله بفضله جنات
النعيم وذكر نحوه الحافظ شمس الدين محمد بن ناصر الدين الدمشقي ثم انشد
اذا كان هذا كافرا جاء ذمه وتبت يداه في الجحيم مخلدا اتى انه في
يوم الاثنين دائما يخفف عنه للسرور باحمد فما الظن بالعبد الذي
كان عمره باحمد مسرورا ومات موحدا وقال شيخنا في فتاواه عندي ان
اصل المولد الذي هو اجتماع الناس وقراءة ما تيسر من القرآن ورواية
الاخبار الواردة في مبدا امر النبي صلى الله عليه وسلم وما وقع فيه من
الآيات ثم يمد لهم سماطا ياكلون منه وينصرفون من غير زيادة على ذلك
من البدع الحسنة التي يثاب عليها صاحبها لما فيه من تعظيم قدر النبي
صلى الله عليه وسلم واظهار الفرح والاستبشار بمولده الشريف قال وقد
ظهر لي تخريجه على اصل اخر غير الذي ذكره الحافظ وهو ما رواه البيهقي
عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم عق عن نفسه بعد
النبوة مع انه ورد ان جده عبد المطلب عق عنه في سابع ولادته والعقيقة
لا تعاد مرة ثانية فيحمل ذلك على ان هذا فعله صلى الله عليه وسلم اظهارا
للشكر على ايجاد الله تعالى اياه رحمة للعالمين وتشريفا لامته كما
كان يصلي على نفسه لذلك فيستحب لنا ايضا اظهار الشكر بمولده بالاجتماع

والاطعام ونحو ذلك من وجوه القربات والمثوبات وقال في شرح سفن[illegible]
ما نصه الصواب انه من البدع الحسنة المندوبة اذا خلى عن المنكرات شرعا
ورحم الله تعالى القائل لمولد خير العالمين جلال لقد عشي الاكوان منه جمال
فيا مخلصا في حب احمد هذه ليالي بها فيهن منه هلال فقم محتفلا وتكس
عاديا وفرق من اعطى اليه عيال فذلك فعال المصطفى وخلاله وصحبه
افعال له وخلال لقد كان فعل الخير قرة عينه فليس له شيء سواه يشغل
يا مولد المختار انت ربيعنا بك راحة الارواح والاجساد يا مولدا فاق
الموالد كلها شرفا وساد بسيد الاسياد لا زال نورك في البرية طالعا
يعتاد والشهر كالاعياد في كل عام القلوب مسرة بسماع ما لم يرقيه في
الميلاد فلذلك يشتاق المحب ويشتهي شوقا الى حضور الميعاد ثم ذكر صاحب
السيرة كلام الفاكهاني ونقل رده عن شيخه في فتاواه وانا اذكره مختصرا
قال فقال الفاكهاني لا اعلم لهذا المولد اصلا في كتاب ولا سنة قال الشيخ نفعنا الله
عليه نفي العلم لا يلزم منه نفي الوجود وقد استخرج له امام الحفاظ ابو الفضل
بن حجر اصلا من سنة فاستخرجت انا اصلا ثانيا قال الفاكهاني لا ينقل
عمله عن احد من علماء الامة الذين هم القدوة في الدين قال الشيخ عليه الرحمة
احدثه ملك عالم وقصد به التقرب الى الله تعالى وحضر عنده جماعة
منهم العلماء والصلحاء من غير نكير منهم وارتضاه ابن دحية وصنف له من اجله
كتابا وهؤلاء علماء متدينون رضوه واقروه ولم ينكروه قال الفاكهاني ليس
مندوبا لان حقيقة المندوب ما طلبه الشرع قال الشيخ الطلب في المندوب

قد يكون بالنص قد يكون بالقياس وهذا وان لم يرد فيه النص ففيه القياس
على الاصلين الاتي ذكرهما قال الفاكهاني لا جائز ان يكون مباحا لان الابتداع
في الدين ليس مباحا باجماع المسلمين قال الشيخ كلام غيره مستقيم لان البدعة لم
تنحصر في المكروه والتحريم بل قد يكون ايضا مباحة ومندوبة وواجبة قال النووي
البدعة في الشرع ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي
منقسمة الى حسنة وقبيحة فقال الشيخ عز الدين بن عبد السلام في القواعد
البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة ومكروهة ومباحة قال
والطريق في ذلك ان يعرض البدعة على القواعد الشرعية فاذا دخل في قواعد الايجاب
فهي واجبة او في قواعد التحريم فهي محرمة او المندوب فمندوبة او المكروه
فمكروهة او المباح فمباحة وذكر لكل واحد من هذه الخمس امثلة الى ان قال
وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد
في العهد الاول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف وفي الجدل ومنها
جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى وروى
البيهقي باسناده في مناقب الشافعي عن الشافعي قال المحدثات من الامور
ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه
البدعة الضلالة والثانية ما احدث فيه من الخير لا خلاف فيه لواحد من
هذه محدثة غير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان
نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت فليس فيها رد لما مضى
هذا اخر كلام الشافعي قال الفاكهاني ان علماءنا قالوا من عين ماله لاهله

وعياله واصحابه لا يتجاوزون في ذلك الاجتماع على اكل الطعام ولا يقترفون
شيئا من الاثام وهذا الذي وصفناه انه بدعة مكروهة وشناعة ثم قال
الشيخ هذا القسم مما احدث وليس فيه مخالفة الكتاب ولا السنة ولا اثر ولا
اجماع فهي غير مذمومة كما في عبارة الشافعي فهو من الاحسان الذي لم يعهد
في العصر الاول فهي من البدع المندوبة كما في عبارة ابن عبد السلام قال الفاكهاني والثاني ان
دخله الجناية وانضاف اليه الغناء والرقص واجتماع الشبان مع النساء وغير
ذلك من المحرمات فهذا الذي لا يختلف في تحريمه اثنان قال الشيخ هذا كلام
صحيح في نفسه غير ان التحريم فيه انما جاء من قبل هذه الاشياء المحرمة
التي ضمت اليه لا من حيث الاجتماع لاظهار شعار المولد بل لو وقع مثله في
الاجتماع لصلوة الجمعة مثلا لكانت قبيحة شنيعة ولا يلزم من ذلك ذم اصل
الاجتماع لصلوة الجمعة كما هو واضح وقد رأينا بعض هذه الامور في ليالي من
رمضان عند اجتماع الناس لصلوة التراويح ايحرم الاجتماع لاجل هذه الامور
التي قرنت بها كلا بل نقول اصل الاجتماع لصلوة التراويح سنة وما ضم اليه من
الامور الشنيعة شنيع قبيح كذا نقول اصل الاجتماع لاظهار شعار المولد مندوب
وقربة وما ضم اليه من الامور المكروهة مذمومة قال الفاكهاني الشهر الذي
ولد فيه صلى الله عليه وسلم ربيع الاول وفيه توفي رسول الله صلى الله
عليه وسلم فليس الفرح فيه باولى من الحزن فيه قال الشيخ فيه ان ولادته
صلى الله عليه وسلم اعظم النعم والصبر والسكون والكتم عند المصائب وقد امر
الشرع بالعقيقة عند الولادة ولم يامر عند الموت بذبح ولا بغيره بل نهى عن النياحة

وإظهار الترح فدلت قواعد الشرع على أنه يحسن في هذا الشهر إظهار الفرح بولادته
صلى الله عليه وسلم دون إظهار الحزن فيه بوفاته قال وقد تكلم ابن الحاج
وحاصله مدح ما كان فيه من إظهار شعار الشكر وذم ما احتوى عليه من
محرمات ومنكرات فقال ومن جملة ما أحدثوه من البدع مع اعتقادهم أن ذلك
من أكبر العبادات وإظهار الشعائر ما يفعلونه في شهر ربيع الأول من المولد
وقد احتوى ذلك على بدع ومحرمات من ذلك استعمال المغاني ومعهم الآلات
الطرب من الطار المصرصر والشبابة وغير ذلك مما جعلوه آلة للسماع ومضوا
في ذلك على العوائد الذميمة في كونهم يشتغلون أكثر الأزمنة التي فضلها الله تعالى
وعظمها ببدع ومحرمات ولا شك أن السماع في غير هذه الليالي فيه ما فيه
فكيف به إذا انضم إلى فضيلة هذا الشهر العظيم الذي فضله الله تعالى وفضلنا
فيه بهذا النبي الكريم الذي من الله تعالى علينا فيه بسيد الأولين والآخرين
وكان يجب أن يزاد فيه من العبادة والخير شكرا للمولى على ما أولانا به من
هذه النعمة العظيمة وإن كان النبي صلى الله عليه وسلم لم يزد فيه على غيره
من الشهور شيئا من العبادات وما ذاك إلا لرحمته صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
لأمته وشفقته بهم أشار عليه الصلوة إلى فضيلة هذا الشهر العظيم بقوله
السائل الذي سأله عن صوم يوم الاثنين ذاك يوم ولدت فيه فتشريف
هذا اليوم متضمن لتشريف هذا الشهر الذي ولد فيه فينبغي أن نحترمه حق
الاحترام ونفضله بما فضل الله تعالى به الأشهر الفاضلة وهذا منها لقوله
عليه الصلوة أنا سيد ولد آدم ولا فخر آدم فمن دونه تحت لوائي وفضيلة

الازمنة لا تتشرف لذاتها وانما يحصل لها التشريف بما خصت به من المعاني فانظر
الى ما خص الله تعالى به هذا الشهر الشريف ويوم الاثنين الا ترى ان صوم
هذا اليوم فيه فضل عظيم لانه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ولد فيه فعلى
هذا ينبغي اذا دخل هذا الشهر الكريم ان يكرم ويعظم ويحترم الاحترام اللائق
به اتباعا له صلى الله عليه وسلم في كونه كان يخص بعض الاوقات الفاضلة
بزيادة فعل البر فيها وكثرة الخيرات الا ترى الى قول ابن عباس رضي الله عنهما كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير وكان اجود ما يكون
في رمضان فنمتثل تعظيم الاوقات الفاضلة بما امتثله على قدر استطاعتنا
فان قال قائل قد التزم صلى الله عليه وسلم في الاوقات الفاضلة ما التزمه
في غيره فالجواب ان ذلك مما علم من عادته الكريمة انه يريد التخفيف عن
امته سيما فيما كان يخصه الا ترى الى انه عليه الصلوة والسلام حرم
المدينة مثل ما حرم ابراهيم مكة ومع ذلك لم يشرع في قتل صيده ولا شجره الجزاء
تخفيفا عن امته ورحمة لهم فكان ينظر الى ما هو من جهته وان كان فاضلا
في نفسه فيتركه للتخفيف عنهم فعلى هذا تعظيم هذا الشهر الشريف انما يكون بزيادة
الاعمال الزاكية فيه والصدقات الى غير ذلك من القربات فمن عجز عن ذلك فاقل
احواله ان يجتنب ما يحرم عليه ويكره له تعظيما لهذا الشهر الشريف وان كان
ذلك مطلوبا في غيره الا انه في هذا الشهر اكثر احتراما كما يتأكد في شهر
رمضان وفي الاشهر الحرم فيترك الحدث في الدين ويجتنب مواضع البدع وما
لا ينبغي وقد ارتكب بعضهم في هذا الزمان ضد هذا المعنى وانه اذا دخل هذا

تسارعوا فيه الى اللهو واللعب بالدف والشبابة وغيرهما ولم يقتصروا عليه بل
ضم بعضهم ان يكون المغنى شابا لطيف الصورة حسن الصوت والكسوة والهيئة
المتغزل ويتكسر في سكونه وحركاته فيفتتن بعض من معه فيقع الفتنة ويؤل
الى فساد حال الزوج والزوجة ويحصل الفراق فان خلا منه وعمل طعاما فقط
ونوى به المولد ودعى اليه الاخوان وسلم من كل ما تقدم ذكره فهو بدعة
بنفس نيته فقط قال صاحب السيرة حاصل ما ذكره انه لم يذم المولد بل
ذم ما احتوى عليه من المحرمات والمنكرات واول كلامه صريح في انه ينبغي
ان يخص هذا الشهر بزيادة فعل البر وكثرة الخيرات والصدقات وغير ذلك
من وجوه القربات وهذا هو عمل المولد الذي استحسناه فانه ليس فيه شيء سوى
قراءة القرآن واطعام الطعام وذلك خير وبر وقربة واما قوله آخرا انه بدعة
فاما ان يكون مناقضا لما تقدم او يحمل على انه بدعة حسنة كما تقرر في
صدر الباب او يحمل على ان فعل ذلك خير والبدعة فيه نية المولد كما
اشار اليه بقوله فهو بدعة بنفس نيته فقط ولم ينقل عن احد منهم انه نوى
المولد فظاهر هذا الكلام انه كره ان ينوى به المولد فقط ولم يكره عمل الطعام
ودعاء الاخوان اليه وهذا اذا حقق النظر لا يجتمع مع اول الكلام لانه حث فيه
على زيادة فعل البر وما ذكر معه على وجه الشكر لله تعالى اذ اوجد في هذا
الشهر الشريف سيد المرسلين صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم
وهذا هو معنى نية المولد فكيف يذم هذا القدر مع الحث عليه اولا واما مجرد
فعل البر وما ذكر معه من غير نية اصلا فانه لا يكاد يتصور ولو تصور لم يكن عبادة

ولا ثواب فيه اذ لا عمل الا بالنية ولا نية هنا الا الشكر لله تعالى على ولادة
هذا النبي الكريم في هذا الشهر الشريف وهذا معنى نية المولد فهي نية مبتدعة محدثة
بلا شك فتأمل ثم قال ابن الحاج ومنهم من يعمل المولد لا لمجرد التعظيم ولكن
له وجه عند الناس متفرقة كان قد اعطاها في بعض الافراح او المواسم ويريد ان
يردها ويستحيي ان يطلبها بذاته فيعمل المولد حتى يكون سببا لأخذ ما اجتمع
له عند الناس وهذا فيه وجوه من المفاسد قال صاحب السيرة وهذا ايضا
مما تقدم ذكره وهو ان الذم فيه انما حصل من عدم النية الصالحة لا من
اصل عمل المولد انتهى ما من السيرة الشامية حالا از دیگر اکابر انچه درین باب حکم داده اند
نقل نموده میشود **سوال** از مولوی شاه عبد العزیز صاحب تعیین و تقرر یک روز بعد سال
بنا بر زیارت قبور بزرگان جائز است یا نه **جواب** رفتن بر قبور بعد سال یک روز معین
کرده بسه صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص یا دو شخص بغیر هیئة اجتماعیه مردمان
بر قبور محض بنا بر زیارت و استغفار بروند این قدر از روی روایات ثابت است و در تفسیر
در منثور نقل نموده که هر سال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مقابر میرفتند و دعا برای مغفرت اهل
قبور می نمودند اینقدر ثابت است و مستحب دوم آنکه بهیئة اجتماعیه مردمان کثیر جمع شوند و ختم کلام الله
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم درمیان حاضران نمایند این قسم معمول در
زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین نبود اگر کسی اینطور بکند باک نیست
زیرا که درین قسم قبح نیست بلکه فائده احیا و اموات را حاصل میشود سیوم طور جمع شدن بر قبور
این است که مردمان یک روز معین نموده و لباسهای نفیس و فاخره پوشیده مثل روز عید
شادمان شده بر قبرها جمع میشوند رقص و غیره و مزامیر و دیگر بدعات ممنوعه مثل سجود

برای قبور وطواف کردن قبور می نماید این قسم حرام وممنوع بود بلکه بعضی بحد کفر میرسد
وهمین محمل این هر دو حدیث ولا تجعلوا قبری عیدا چنانچه در مشکوة شریف موجود است واللهم
لا تجعل قبری وثنا یعبد این هم در مشکوة است وهم مولوی عبد العزیز صاحب در جواب مطاعن
طاعنین بر فتوای مولوی صاحب در باب فتیحه نوشته اند قول عرس نهادن بزرگان خود الخ
این طعن مبنی است بر جهل باحوال مطعون علیه زیرا که غیر از فرایض شرعیه مقرره را هیچکس
فرض نمیداند آری زیارت وتبرک بقبور صالحین وامداد ایشان باهداء ثواب وتلاوت
قران ودعای خیر وتقسیم طعام وشیرینی امر مستحسن وخوب است باجماع علمای و تعیین
روز عرس برای آنست که آن روز مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل بدار الثواب والا
هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح ونجات است وخلف را لازم است که سلف خود را
باین نوع بر واحسان نماید چنانچه در احادیث مذکور است وولد صالح یدعوله وتلاوت
قران واهدای ثواب بعبادت قرار دادن مبنی بر کمال بلادت وافراط جهل است آری
اگر کسی سجده وطواف ودعا بنحو یا فلان افعل کذا بعمل آرد البته مشابهت باعبده الاوثان
کرده باشد وچون چنین نیست پس چرا محل طعن باشد در در منثور سیوطی مرقوم است
اخرج ابن المنذر وابن مردویه عن انس رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان یاتی احد کل عام فاذا اتی الشعب سلم علی
قبور الشهداء فقال سلام علیکم بما صبرتم الخ واخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم
قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یاتی قبور الشهداء علی راس
کل حول یقول سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار وابو بکر وعمر و
عثمان انتهی وفی التفسیر الکبیر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم

انه کان یأتی قبور الشهداء باحد راس کل حول فیقول السلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار والخلفاء الاربعة هکذا یفعلون انتهی واز مولوی شیخ [illegible]

سوال بست سیوم آنکه بسر قبر بزرگی در سال جمع آمدن و آنرا [illegible] فی الحقیقة
قرار دادن با وجودیکه زمان امر سیال غیر قار است و بر سر گور چراغ روشن نمودن با
ورود لعنت بر فاعل آن و از گچ و خشت و ملبوس وغیره تزیین کردن و سرود از قسم مولی
و ٹهمری و خیالات مع آلات مخترعات مزامیر و دهل و سارنگی و طنبور وغیره شنیدن و باز
بران افعال ثواب و اجر از جناب قادر بی همال برای خود مرتب ساختن و جواز آن از کدام
جاست و هنود چنین مجلس چه حکم دارد و فاعل و حاضران را چه تعزیر باید کرد بینوا توجروا

جواب آنکه زمان اگرچه سیال غیر قار است اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود زمان را از شب و روز
و ماه و سال ایشان را شرعا و عرفا دوره مقرر است چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع
میشود و بهمین حساب رمضان شهر صوم و ذی الحجه شهر حج و همچنین شهور دیگر در دوره حکم اتحاد
بانظار داده میشود چنانکه در حدیث است که یهود عرض کردند حضور جناب نبوت که [illegible]
نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکرانه روزه
میگیریم جناب نبوت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند انا احق من بموسی فصام یوم عاشورا
وامر الناس بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت کرده بصوم روز
دوشنبه فرمود که فیه ولدت و فیه انزل و فیه هاجرت و فیه اموت بنا برین یاد کردن آن
تاریخ و آن ماه رسم مقرر افتاده لیکن چون مردمان ازین جهان [illegible] این رسم [illegible]
ایشان را انتظار [illegible]
[illegible] معاملات مکاشفه دریافت [illegible]

برنج ام میشود پس اداء بدعا و ختم طعام بعینه مباح است و وجه قبح ندارد و اما ارتکاب محرمات
از روشن ساختن چراغان و ملبوس ساختن قبور و سرود نواختن معازف همه بدعات شنیعه اند
و حضور چنین مجالس ممنوع و اگر مقدور باشد بحدیث گذشته من رای منکم منکرا الخ عمل باید
و در مقام زجر برانگیخته کردن اسباب بدعت کافی والله اعلم و شیخ عبد الحق محدث دهلوی در کتاب
خود ما ثبت بالسنة فی احوال السنة بعد ذکر تاریخ وفات حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه
مینویسد قلت فبهذه الروایة یکون عرسه تاسع ربیع الاخر وهذا هو الذی
ادرکنا علیه سیدنا الشیخ الامام العارف الکامل الشیخ عبد الوهاب القادری
المتقی المکی فانه قدس سره کان یحافظ فی یوم عرسه رضی الله عنه هذا
التاریخ اما اعتمادا علی هذه الروایة او علی ما رای من شیخه الشیخ الکبیر علی
المتقی او من غیره من المشایخ رحمة الله علیهم وقد اشتهر فی دیارنا هذا الیوم
الحادی عشر وهو المتعارف فی مشایخنا من اهل الهند من اولاده رضی الله
عنه کذا ذکر شیخنا وسیدنا السید النجیب الرضی ابو المحاسن سیدی الشیخ
موسی الحسینی الجیلانی ابن الشیخ الکامل العارف المعظم المکرم ابی الفتح الشیخ
الحامد الحسنی الجیلانی نقلا من الاوراد القادریة تصنیف المخدوم الاعظم
الاکرم الامجد الافخم ولی الله بالاتفاق الذی یقال له المخدوم الثانی
الشیخ عبد القادر الثانی قدس الله روحه مما نقل فیها عن ابائه الکرام
رضوان الله علیهم اجمعین وفی تاریخه المشهور المسمی بمراة الزمان ان
وفاته رضی الله عنه فی شهر ربیع الاخر من سنة اثنین و احدی
و ستین و خمس مائة و له تسعین [illegible] علمه بان [illegible]

دفع هنالك وقد يقال ان وفاته رضي الله عنه في اليوم السابع عشر ولا
اصل له والله اعلم فان قلت هل لهذا العرف الذي شاع في ديارنا في حفظ
اعراس المشائخ في ايام وفاتهم اصل فان كان عندك علم به فاذكره قلت سالت
عن ذلك شيخنا الامام عبد الوهاب المتقي المكي فاجاب بان ذلك من طرق
المشائخ وعاداتهم ولهم في ذلك نيات قلت كيف تعيين ذلك اليوم دون
ساير الايام فقال الضيافة مسنونة على الاطلاق فاقطعوا النظر عن تعيين
اليوم وله نظاير كما في بعض المشائخ بعد الصلوة وكالاكتحال يوم عاشورا
فانه سنة على الاطلاق وبدعة من حيث الخصوصية ثم قال وقد ذكر بعض
المتاخرين من مشائخ المغرب ان اليوم الذي وصلوا الى جهات العزة وقرب
القدس يرجى فيه من الخير والبركة والنورانية اكثر واوفر من ساير الايام ثم اطرق
مليا ثم رفع راسه فقال لم يكن في زمن السلف شي من ذلك وانما هو من
مستحسنات المتاخرين والله اعلم ودر كتاب زيارة القبور [illegible] زيارة الانبياء
والاولياء سنة قولا وفعلا وتقريرا احياء كانوا او امواتا قال القاضي لا
يلزم الوفاء بزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم في النذر والنذر بزيارة
قبر غيره المختار لزومه ايضا في حق الرجال دون النساء قال الغزالي يستحب
الزيارة ويصح النذر بالرحلة للاولياء والاختلاط بين الرجال والنساء
لا يمنع الزيارة الا اذا اقترن بها مفسدة فيمنع الاختلاط لا الزيارة لانه
قد يقع مثل ذلك في يوم عرفة ومزدلفة ومنى ولا يقول احد بمنع قصد
هذه المواضع لاداء المناسك واما زيارة بعض الاولياء في يوم معلوم

فلسر من الاسرار فيظهر الله تعالى من الولي المزار كرامة له فيستمر ذلك السرور
بركته الى آخر الدهر وقد يكون ذلك اليوم يوم انتقاله من دار الفناء الى دار
الثواب وهذا يوم عظيم ينبغي التعظيم والفرح به لان الملائكة واهل
عالم البرزخ والجنان يفرحون ويتباشرون بموت الولي فيوم موته يوم
عظيم وشاه ولي الله در رسالة انتباه في سلاسل اولياء الله نوشته اخبرني سيدي
الوالد قال كنت اصنع في ايام المولد طعاما صلة بالنبي صلى الله عليه وسلم
فلم يفتح لي في سنة من السنين شيء اصنع به طعاما فلم اجد الا حمصا مقليا
فقسمته بين الناس فرأيته صلى الله عليه وسلم وبين يديه هذه الحمص
متبهجا بشاشا انتهى ودر لمعات نوشته اينجا سنت شد اعراس مشايخ ومواظبت زيارت
قبور ايشان والتزام فاتحه خواندن وصدقه دادن براى ايشان واعتنا تمام كردن بتعظيم
آثار واولاد ومنتسبان ايشان امام غزالى در احياء العلوم نوشته است الادب الخامس
موافقة القوم في القيام اذا قام واحد منهم في وجد صادق من غير رياء و
تكلف او قام باختيار من غير اظهار وجد وقامت له الجماعة فلابد من الموافقة
فذلك من آداب الصحبة وكذلك ان جرت عادة طائفة بتنحية العمامة
على موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثياب اذا سقط ثوبه
عنه بالتمزيق فالموافقة في هذه الامور من حسن الصحبة والعشرة اذ المخالفة
موحشة ولكل قوم رسم ولابد من مخالقة الناس باخلاقهم كما ورد في
الخبر لا سيما اذا كانت اخلاقا فيها حسن العشرة والمجاملة وتطييب القلب بالمساعدة
وقول القائل ان ذلك بدعة لم يكن في عهد الصحابة فليس كل ما يحكم

بالاباحة منقولا عن الصحابة وانما المحدث بدعة ثم انهم ممنا به ما اتى به ولو
ينقل النهي عن شيء من هذا فالقيام عند الدخول للداخل لم يكن من
عادة العرب بل كان الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم
في بعض الاحوال كما رواه انس ولكن اذا لم يثبت فيه نهي عام فلا نرى
باسا في البلاد التي جرت به العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان المقصود
منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب به وكذلك ساير انواع المساعدة اذا
قصد بها تطييب القلب واصطلح عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها
بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد فيه نهي لا يقبل التاويل وازينجا اين هم
برو براينچه اصطلاح نموده اند جمهور مسلمين از فقها و محدثين كافه بلاد و سلاطين از حرمين محترمين وكل
عرب از حجاز و شام و يمن و مغرب و عراق و سند و فارس از قيام بروقت ذكر ولادت
حضرت رسالتمآب صلى الله عليه وسلم در مجلس ميلاد شريف و امام برزنجي در عقد جوهر گفته
است وقد استحسن القيام عند ذكر مولده الشريف ائمة ذو رواية وروية
فطوبى لمن كان تعظيمه صلى الله عليه وسلم غاية مرامه ومرماه و بعد كلام
وهابيه علماء مذاهب اربعه در ملك عرب بالاتفاق فتوى نوشته اند در
اربعين در جواب سي و ششم مينويسد سفر ساختن بزيارت قبور جائز نيست چنانچه قاضي ثناء الله
پاني پتي در تفسير مظهري مي نويسد لا يجوز ما يفعله الجهال بقبور الاولياء والشهداء
من السجود والطواف حولها واتخاذ السرج والمساجد اليها ومن الا
جتماع بعد الحول كالاعياد ويسمونه عرسا و تشريف على القيام [illegible] ثواب في
يوم جائز است وكسي [illegible] منع آن [illegible]

فاتحه بجا آورده باشند و آن را احتیاجی نیست با اعتباری ندارد و برای اگر توقع ثواب
دران طعام نیست چنانچه شیخ عبدالحق در جامع البرکات می‌نویسد و اگر بعد از رسانیدن
باشد طعامی یا حاصل بروز دیگر در میان برادران بخش کنند و از آنها چیزی گوید
چیزی داخل اعتبار نیست ... است که گفته شد ... و تحقیق شیخ الاسلام این عبارت
شیخ را است که ... در کشف الغطا آورده ... قطع نظر از اینکه عبارت منقول مجیب تغییر
لفظی یافته چه بسبب کثرت مشاهده خطای النقل اعتبار ... کلیه ... ترتیب است و هم
قطع نظر از جهت کردن قول بالای ... بدلیل و سند در حالت مخالفت باید ... آن
از دو بیان ... که دعوی مجیب از آن هم ثابت نیست چه او از اجتماع بعد القبول ... منع ساخته
است ... ماحصل ... بس ... مجیب دعوی عدم جوازش نمود و آنچه بعد از آن
گفته که القسم ... طعام به نیت ثواب بی تعیین یوم جایز است و کسی هم در منع آن دم زده میگوییم که
کسی از منع ... با تعیین یوم هم دم زده و آنچه از شیخ عبدالحق نقل کرده داخل الاعتبار نیست
... است که ... از جهت تعیین یوم نیست بلکه از آن جهت که بنیت ثواب نیست طعام
... نسبت مجیب به حوالهٔ جامع البرکات و کشف الغطا کاری شود برای کشف غطا عبارت
هر دو کتاب نقل کرده می‌شود عبارت جامع البرکات این است ... طعامی ... روح ...
... میکنند و ... بار ... و ثواب آن ... به نیت باشد
... مخصوص ... مباح باشد
و آنچه ... [illegible] ... و آنچه به نیت ضیافت ... طعام
[illegible]
[illegible] ... ثواب خواهند ...

غیر فقرا خورند نیز موجب عقاب نخواهد شد مگر آنکه طالبی را بخورانند که بقوت آن از آن طعام در بدن
حاصل گردد و ستم بر مردم کند و آنکه بعد از سالی یا ششماهی یا چهل روزه دیگر بار نیز
بخشش کنند و اهل اعتبار نیست بهتر آنست که بخورند و نیز حصول ثواب و وصول نفع اموات
را بعبادت بالاتفاق است و در بدنیه مثل نماز گزاردن و قرآن خواندن اختلاف و اصح وصول
است کذا قال الشیخ ابن الهمام در حدیث آمده است که ابوهریره بیار خود گفت که چون در بصره
روی در مسجد عشار برای ما چند رکعت بگزاری و شیخ امام عبدالله یافعی در روض الریاحین
گفته است که شیخ عزالدین بن عبدالسلام را که از کبار ائمه مذهب شافعی است بعد از فوتش
اوی از عالم در خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم که ثواب تلاوت قرآن بمیت نمیرسد چون
درین عالم آمدیم خلاف آن یافتیم میرسد بخوانید و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان
پخته ایم نگویند و بگویند طعامی ما حضری ساخته شده است بیایید بهتر باشد و اگر از عبارت بروح
فلان این مراد است که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قرآنی و فاتحه بخوانیم و
ثواب آنرا بروح ایشان برسانیم باکی ندارد و اگر بعضی روایات معتبره از ائمه مذهب و دلایل
قطعیه از آیات و احادیث در منع ازین دارند فالکلام ولیس فلیس والله اعلم بنده این فقیر در یک
از حضرت شیخ اجل مبجل متقدمی عبدالوهاب متقی از اعراس مشایخ که در دیار ما متعارف شده
است پرسید که چه حال دارد فرمود از مستحسنات مشایخ است عرض کردم که بتعین روز را حکم
است فرمود ضیافت علی الاطلاق سنت محمود و مستحب است قطع نظر از آن باید کرد و چنانچه
بعضی علما در مانند اکتحال یوم عاشورا و مصافحه بعد از صلوة گفته اند باز فرمود که بعضی از مشایخ
علما از مشایخ مغرب گفته اند که این روز که این طایفه بدرگاه حق و تقرب جوار مولی تعالی رسیده
اند در آن روز توقع خیر و برکت و نورانیت بیشتر و اکثر و افر است بعد از آن سر مبارک بالای

فرو افکنند و برآورند و فرمودند اینها درمیان سلف نبود انتهی وایشان نیز در روز مولد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روز عرس حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه و عرس شیخ خود شیخ
علی متقی بعرس و الذهب طعامی وافر می پختند و بخوردن صلحا و علمای و فقرا میرسانیدند
این کلام هر کسی را که معتقد مشایخ و صاحب طریقین و معتقد فریقین باشد کافیست والله اعلم
واگر کسی را علم یقینی بجانب دیگر حصول پذیرد و تقوی و احتیاط و عمل بعزیمت بی شوب تعصب
وتشدد دران جانب روی نماید فذلک شیء آخر و اینها از واجبات طریقه تصوف و مستحبه
اهم نیست انتهی وشیخ الاسلام در کشف الغطا میفرمایند اما طعامیکه بروح مرده [illegible] انتهی
وحکم امثال در کتب فقه مسطور نیامده وصواب آنست آنچه شیخ در جامع البرکات نقل کرده
است آنچه بنیت تصدق بفقرا می برند تا ثواب آن باموات رسد بفقرا دادن وجه
برفقرا مباح شده نه باغنیا را و آنچه بنیت ضیافت مسلمین طیار کرده شده هرکه باشد
غنی یا فقیر خورد آنچه در اعراس مشایخ در دیار ما متعارف شده عام باشد بفقرا و اغنیا
واگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان نمی گویند و بگویند طعامی حاضری ساخته
شده است پس باید بهتر باشد واگر عبارت بروح فلان این مراد دارند که ضیافتی
کرده ایم بیاد ایشان تا آنچه از اکل قرآنی و فاتحه خوانیم و ثواب آن بروح ایشان
برسانیم باکی نمی نماید و آنچه بعد از سالی یا شش ماهی یا چهل روز و بیست و یک روز بپزند و
درمیان برادران بخش کنند چیزی داخل اعتبار نیست و بهتر آنست که نخورند انتهی به چند
حال استشهاد بجامع البرکات و کشف الغطا مگر بیجایست جای تعجب نیست چه بر کار که کلام
در مقامی باکلام خودش بجای دیگر موافق نمی باشد تا موافقت دیگران چه تعجب
وارد و در اینجا جواز تقسیم طعام بنیت ثواب مشروط بود بعدم تعیین یوم و در رسائل

[illegible] تواب [illegible] حکم [illegible]

بر هیچ بات [illegible] گردیده که در آن منسوب طعام اعراس مذکورین یعنی طعام عرس انبیا

و اولیا و شهدا و صلحا چند حالت دارد و در آن می نویسد و اگر نذر نذر کنند و ثواب

بارواح ایشان می رسانند پس فقرا را خوردن درست است و اغنیا و بنی هاشم را خوردن

درست نیست بلکه حرام است و اگر شخص برای ایصال ثواب بارواح ایشان بخورانید

فقرا را [illegible] لیکن در خورانیدن فقرا و صالحین ثواب زیاده تر خواهد شد و اگر بطریق ضیافت

بخوراند اغنیا و فقرا هر دو را روا باشد چنانکه شیخ عبد الحق در جامع البرکات منسوب طعام

برای تصدق فقرا را [illegible] تا ثواب آن به ایشان [illegible] و [illegible] تصدق بر فقرا

می باشد و هدیه اغنیا را و آنچه [illegible] ضیافت [illegible] باشد خواه غنی خواه

فقیر چنانچه در اعراس مشایخ در دیار ما متعارف است عام باشد فقرا و اغنیا را آنچه

فقرا و محتاجان خورند ثواب [illegible] خواهد بود و آنچه غیر فقرا خورند نیز [illegible] ضیافت خواهد

[illegible] بخورانند که [illegible] از آن طعام [illegible] حاصل گردد [illegible] کذا [illegible]

و آنچه در بعضی روایات آمده که روح میت [illegible] به خانه خود در بعضی شبها مثل شب جمعه و شب برات

و شب عرفه [illegible] می آید این روایات در کتب صحاح ستة [illegible] صحیحه [illegible]

متصل الاسناد [illegible] اعتبار ساقط است اگرچه بعضی آن را در کتاب [illegible] نقل

بالاتفصیل [illegible] باید دانست که روایات صحیحه در صحاح ستة منحصر نیست

در صحاح ستة منحصر [illegible] در مرقاة [illegible] صحیح بخاری و صحیح مسلم می نویسد

[illegible] فیها المتواتر [illegible]

[illegible] بالقبول [illegible]

حسن هم مطلقا حجت است و حدیث ضعیف هم در فضایل اعمال باتفاق معتبر و مرسل صحابی
بالاجماع حجت و مرسل غیر صحابی علی التفصیل حجت است نزد ابو حنیفه و مالک کما سابقا
مذکور شد و عجب که اکثر این کلها بلکه مسلمها مخالف هوای خود میبیند و طریقی برای رد
آن بخاطرش نمیرسد بر زبان می آرد جمله چشم پوشیده است و اعتقاد این امر ندیده و نشنیده
اینکه بر این تقدیر واجب بود که کدام مسند مجرد روایت صحیح مرفوع متصل از صحاح
کلام سنیه و حالا که چنان نیست و کیست در این که خواهش نموده هر گونه کتاب مسند میکند
این قدر نیک حصر صحاح مخصوص بهمان مقام است که مخالف صریح مجیب باشد هرگاه
آنچه دعوی نمود واجب بود که این منشور ظاهر ذکر کردی مگر ظاهر قیاس بر تعریف آن شد
بارادة کفایت کرده باشد حرفی بالاتر از این نیست که میگوید بلکه بعضی از علمای محدثین
مثل شیخ الاسلام و ملا علی قاری و غیره این روایات را تضعیف هم نموده اند عبارت
کشف الغطاء این است در غرایب و خزانه نقل کرده که ارواح مومنین می آیند خانهای
خود را در هر جمعه و روز عید و روز عاشورا و شب برات پس ایستاده میشوند بیرون خانهای
خود و ندا میکنند هر یکی از آن با آواز اندوهگین ای اهل من و ای اولاد من و نزدیکان من مهربانی
کنید بر ما بصدقه و یاد کنید ما را و فراموش نسازید و رحم کنید ما را در غربت ما و این قبر تنگ
و بند [illegible] و این مال که حالا در دست شما است
در زمان [illegible] در دست ما بود [illegible] حساب و عذاب کرده میشویم اگر
صرف میکردیم ما آن را در طاعت خدا سوال کرده نمیشد هم ما از آن پس اگر رحم نمیکنند
... یکی از آن ... کرده ...
... ایشان ما را از صدقه و دعا آنگاه

باید دید که شیخ الاسلام درین روایت هیچ کلام نکرده فقط اشاره به تضعیف نموده بعد از ان
میگوید جلال الدین سیوطی در شرح الصدور باحادیث متفق در اکثری ازین اوقات آورده
اگرچه اکثری خالی از ضعف نیستند انتهی باید دید که انچه مجیب دعوی نموده که شیخ الاسلام این
روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح نیست چرا می نویسد که اکثری خالی از ضعیف نیستند
و این نوشته که همه ضعیف اند مرقاة ازین مقام اینوقت موجود نیست فاما نظر تواتر ظهور
خطای مجیب و نقل غیر انیکه ملا علی قاری در مرقات همه جا جامع کتاب شرح الصدور نموده حکایت
عجیب بی تحقیق قابل اعتبار نیست در مرقاة در شرح حدیث ان الله حرم علی الارض اجساد
الانبیاء بعد از انکه گفته که تمام اموات میشنوند سلام و کلام را و عرض کرده میشوند بر ایشان اعمال
اقارب می نویسد و هذه المسائل کلها ذکرها السیوطی فی شرح الصدور فی احوال القبور بالاحادیث
الصحیحة والآثار الصریحة شیخ عبد الحق علیه الرحمة این روایت را در جامع البرکات به بیان غرائب
آورده چنانچه میگوید که در بعضی روایات غریبه آمده است که روح میت می آید خانه خود را
شب جمعه پس نظر میکند که تصدق میکنند از وی یا نی انتهی شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة
حدیث صحیح را منقسم بعزیز و غریب و مستفیض نموده میگوید که غرابت منافات با صحت ندارد و حدیث
غریب صحیح می تواند بود و در اربعین بجواب چهلم می نویسد و نذر کردن برای غیر خدا و شیرینی و
طعام آوردن نزد قبر بطریق نذر یا بطریق تقرب نیز جائز نیست بلکه بدعت و مکروه تحریمی است
و عادت کفار است بنسبت به بتان قال فی الدر المختار واعلم ان النذر الذی یقع للاموات
ومایوخذ من الدراهم والشمع والزیت ونحوها الی ضرائح الاولیاء الکرام تقربا
الیهم فهو بالاجماع باطل وحرام ما لم یقصد واصرفها لفقراء الانام وقد ابتلی
الناس بذلك لا سیما فی هذه الدیار وقد بسط العلامة قاسم فی شرح

در بحر البحار ولذا قال الامام محمد لو کان العوام عبیدی لاعتقتهم بلا ولائی
وذلک بانهم لایعقلون فالکل به یعترفون انتهی و در کشف الغطا آمده نذری که
میکنند آن را عوام پس می آید یکی بعض از قبور صلحا را و میگوید ای سید ما اگر قضا کنی حاجت مرا
پس برای تو اینقدر از نقد یا طعام است در بحر الرائق گفته که این نذر باطل است باجماع زیرا
آن نذر بمخلوق است و آن جایز نیست انتهی وفی الحدیث لا وفاء لنذر فی معصیة الله رواه
ابوداود وکذا فی المشکوة مجیب در نقل کلام کشف الغطا بجزوی اکتفا نموده ما بقی را که خطا
مخالف مزاج بود ترک کرده تتمه کلام این است بلکه گوید خداوندا نذر کردیم برای تو که اگر قضا کنی حاجت
مرا بخورانیم فقرا را طعام بر در این سید مقرب مرحوم و مکرم نویس بدرستیکه این نذر جایز است
مصرف نذر فقرا اند و آن یافته شده و جایز نیست که صرف کرده شود آن طعام را برای توانگران یا
والا گر نذر کند و معین گرداند آنرا بزمانی یا مکانی یا چیزی که تصدق کند بروی پس این تعیین لغو
و غیر معتبر است نزد ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله و معتبر است نزد محمد و بنزد زفر تفصیلا
که اگر در آن تعیین فضیلتی است که در دیگری نیست معین کرده والا فلا چنانچه اگر شخصی نماز را
در مسجد حرام نذر کند نزد شیخین ادا میشود بنماز در غیر آن نیز و نمیشود نزد محمد مگر بنماز در آن
مسجد از برای تعیین و نزد زفر نیز ادا نمیشود در غیر وی در غیر صورت از برای اعتبار فضل
مسجد و مسجد حرام افضل است از مساجد دیگر و اگر تعیین کند مسجد مدینه نزد وی متعین
میشود یکی از آن دو مسجد مسجد حرام و مسجد مدینه اگر تعیین کند مسجد اقصی را التعیین میشود یکی از
سه مسجد و اگر تعیین بکند غیر این مساجد را التعیین نمیشود نزد وی چنانچه نزد شیخین
نماز گذارد هر جا که خواهد وفا شود و نزد محمد متعین کرده انتهی قوله فی الحدیث لا وفاء لنذر فی
معصیة الله رواه ابوداود وکذا فی المشکوة نقل کردن جزو کلام و حذف نمودن حصه ثانیا

[illegible] حديث [illegible] عن ثابت ابن ضحاك قال نذر رجل
على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ينحر ابلا ببوانه فاتى
رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم هل كان فيه وثن من اوثان الجاهلية يعبد قالوا لا قال فهل
كان فيها عيد من اعيادهم قالوا لا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اوف بنذرك فانه لا وفاء لنذر في معصية الله ولا في ما لا يملك ابن
ادم رواه ابو داود وجه تشبيكه بما انتشر زيادة [illegible]
ذكر يكون المكان [illegible] وان ابيت عن عمرو ابن شعيب عن ابيه عن جده
ان امرءة قالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اني نذرت ان اضرب
على راسك الدف قال اوفي بنذرك رواه ابو داود وزاد رزين قالت
ان اذبح بمكان كذا وكذا مكان يذبح فيه اهل الجاهلية فقال هل كان
بذلك المكان وثن من اوثان الجاهلية يعبد قالت لا قال هل كان فيه
من اعيادهم قالت لا قال اوفي بنذرك [illegible] قال
الطيبي وفيه ان من نذر ان يضحي في مكان او يتصدق على بلد لزمه الوفاء
به وانه لا وفاء بالنذر في معصية الله [illegible] الايمان والنذور
قال [illegible] اجمع المسلمون على صحة النذر ووجوب الوفاء به اذا كان الملتزم
طاعة فان نذر معصية او مباحا [illegible] لم ينعقد نذره ولا
كفارة عليه [illegible]
لا نذر في معصية وكفارته كفارة [illegible]

والنسائي عن عمران بن حصين وروى حديث ابن عباس رضي الله عنه
بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب اذا هو برجل قائم فسأل عنه
فقالوا ابو اسرائيل نذر ان يقوم ولا يقعد ولا يستظل ولا يتكلم ويصوم فقال
النبي صلى الله عليه وسلم مروه فليتكلم وليقعد وليستظل وليتم صومه
من غير تردد فقال القاضي امره صلى الله عليه وسلم بالوفاء بالصوم والغاء
فيما عداه يدل على ان النذر لا يصح الا فيما فيه قربة قلت لا دلالة فيه
وقد تقدم ما يدل على ثبوت عموم النذر قال وما لا قربة فيه فنذر لا
عبرة به قال ابن عمر وغيره من الصحابة وهو مذهب مالك والشافعي
وقيل الكفارة المنذور مما يجب الاتيان به لما روي ان امرأة قالت يا
رسول الله صلى الله عليه وسلم اني نذرت ان اضرب على رأسك بالدف
قال اوفي بنذرك [illegible] كفارة اليمين لما روت عائشة انه
قال صلى الله عليه وسلم لا نذر في معصية الله وكفارته كفارة اليمين
ولما روى عقبة انه قال كفارة النذر كفارة اليمين والجواب عن
الاول انها قصة [illegible] اظهار الفرح بقدوم الرسول صلى الله عليه
وسلم والمسرة بنصر الله للمؤمنين وكانت فيه مساءة الكفار والمنافقين
[illegible] بالقربات مع ان الغالب في امثال هذه الامور ان يراد به الاذن
[illegible] الوجوب وعن الثاني انه حديث ضعيف لم يثبت عند الثقات [illegible]
[illegible] وعن الثالث انه ليس من هذا الباب [illegible]
[illegible] وسلم قال [illegible]

اليمين وذلك مثل ان يقول لله على نذر ولم يسم شيئا وقالت قد تقدم
الكلام على الحديث قبل هذا وقال اصحاب ابي حنيفة لو نذر صوم
العيد او صوم يوم آخر ولو نذر ذبح ولده لا ذبح شاة الخ وشيخ عبد الحق
در جامع البركات منسوب گفته نذر واجب گردانیدن انسان است بر نفس خود طاعتی را و این نزد
شافعی است و نزد ما ایجاب مباح است طاعت باشد یا نه و دلیل بر آن حدیث است که زنی
نذر کرده بود که اگر مراجعت کند آنحضرت از سفر صحیح و سالم پیش وی دف زند آنحضرت فرمود وفا کن
بنذر خود و این دف زدن طاعت نیست بلکه مباح است و بعضی گویند که جواب میگوید که دف زدن
بعد از او اگر چه مباح است ولیکن بنظر مقصد صحیح وی که اظهار فرح و سرور است بقدوم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از قربات شد و دلیل حدیث لا وفاء لنذر في معصية الله ومن نذر
معصیت وفا بنذر معصیت صحیح نیست و در آن چنانکه کسی نذر کند ذبح ولد خود و نذر کند بصوم
یوم نحر نزد شافعی و نزد ما صحیح است نذر بصیام یوم نحر ولیکن صوم در وی درست نیست پس قضا
آن بکند و تحقیق این در اصول فقه است و آمده است از بعضی اصحاب ما که نذر ذبح ولد
ذبح شاة است و دلیل حدیث کفارة النذر کفارة الیمین منسوب یعنی اگر نذر وفا نکند لازم
آید بر وی کفاره یمین که تحریر رقبه است یا طعام ده مسکین یا کسوت ایشان و اگر نیابد سه روزه
است و نزد شافعی کفاره نیست در نذر و نزد ما این از موجبات نذر و لوازم اوست زیرا که نذر
ایجاب مباح است و این مستلزم تحریم حلال است و تحریم حلال یمین است بدلیل قوله تعالی
لم تحرم ما احل الله لك تحلة ایمانکم و روایت کرده است مقاتل که آنحضرت تحریر رقبه کرد در تحریم ماریه اما اگر
نذر مطلق کرد و گفت که نذر کردم و چیزی را نام نبرد بر وی کفاره یمین است بالاتفاق کذا في
الهدایة و این حدیث دلیل است مذهب حنفیه و اگر حمل کرده شود بر نذر مطلق بی تسمیه نیز

باتفاق رواه مسلم و در حدیث دیگر آمده است که کسیکه نذر کند و نام نبرد چیزی را کفاره او کفاره
یمین است و کسیکه نذر کند در معصیت کفاره او کفاره یمین است و کسیکه نذر کند چیزیکه طاقت
وا ندارد وفا کند آن را از جهت امکان وفا رواه ابو داود و ابن ماجه و در حدیث ابن عباس آمده
که روزی آنحضرت خطبه میخواندند و اصحاب نشسته بودند مردی ایستاده بود پرسیدند که این
کیست و چه نام دارد و چه حال دارد گفتند نام او ابو اسرائیل است و وی مردیست از بنی عامر بن لوی
از بطون قریش و وی نذر کرده است که ایستاده باشد و نشیند و بسایه نیاید و سخن نگوید و سخن نکند
و روزه دار باشد پس گفت آنحضرت بگوئید او را که سخن بکند و بسایه بیاید و بنشیند و تمام
کند روزه خود را پس امر بوفای نذر روزه نمود نه بغیر آن دلالت دارد بر صحت نذر بطاعت و
بغیر آن و مذهب مالک و شافعی همین است و جمعی از علما بر آن رفته اند نزد حنفیه و جمعی دیگر از
علما نذر اگر مباح باشد واجب است وفا بآن و تفسیر کرده اند نذر را با ایجاب مباح اگر
گفته شود پس چرا امر کرد آنحضرت بترک قیام و ترک استظلال و ترک تکلم با وجود آنکه اینها مباح
اند جواب آنست که التزام و استمرار اینها و اجتناب از اضداد اینها مطلقا حرام است کذا فی
اللمعات و در ترجمه مشکوة شریف هم همینکه ذکر کردیم موجود است بخوف تطویل ذکر نکردیم پس
ذکر کردن چیزی ناتمام از کتاب و نقل کردن حدیث بی بیان معنی او نزد محدثین و فقها و اهل
کرده گرفتن بر عادت اختراعیه کار بیهوده ایست **سوال** چهل و نهم نذر کردن باینطور که اگر
حاجت مرا خدا تعالی بر آرد بنام فلان ولی اینقدر از نقد و جنس یا طعام پخته برسانم یا بنام
ایشان سبیل کنانم چه حکم دارد **جواب** نذر کردن باینطور که اگر حاجت من خدا تعالی
بر آرد بنام فلان ولی از نقد یا جنس یا طعام پخته برسانم درست نیست زیرا که در نذر کردن خدا تعالی
چند شرط است اگر همه متحقق شوند نذر لازم میشود و الا لازم نمیشود یکی آنکه چیزی که بر ذمه خود

شرعاً از جنس او واجب باشد از هیچ جهت اگر سبب بنذر کند عیادت مریض نذر لازم نمی‌شود
زیرا که از جنس آن شرعاً واجب نیست دوم آنکه چیزی که نذر از قسم عبادت مقصوده باشد نه وسیله
عبادت دیگر چنانچه وضو وغیره که نذر این هم لازم نشود سیوم آنکه فی الحال یا فی المآل آن چیز
بر او واجب نباشد چنانچه نمازهای پنجگانه چهارم آنکه منذور فی نفسه گناه نباشد اگر گناه خواهد بود
اصلاً وفا نذر کردن بر او لازم نخواهد بود چنانکه در فتاوی عالمگیری مرقوم است الاصل ان
النذر لا یصح الا بشروط احدها ان یکون الواجب من جنسه شرعاً فلذلک
لم یصح النذر بعیادة المریض الثانی ان یکون مقصوداً لا وسیلة فلم یصح النذر
بالوضوء وسجدة التلاوة والثالث ان لا یکون واجباً فی الحال او فی ثانی
الحال فلهذا لم یصح بصلوة الظهر وغیرها من المفروضات والرابع ان لا یکون المنذور
معصیة باعتبار نفسه انتهی چون ازین عبارت معلوم شد که نذر کردن چهار شروط
ضرورت است پس در سوال که مرقوم است که در درگاه فلان ولی اینقدر طعام برسانم یا این
طعام بجای عبادت نیست پس نذر صحیح نخواهد شد عالمگیری انتهی مقام اتوقف بوجود شیئک ما
دریافت نموده آید و بکثرت طور خطایای عجیب در نقل احمادرا ساخته که آنچه از جامع البرکات
وشرح مشکوة ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد و اگر اینطور گفت که حاجت من اگر
خداتعالی برآرد اینقدر طعام به فقرا خادمان مزار فلان ولی خورانم پس نذر صحیح خواهد شد
و وفای او لازم لیکن بتعیین کردن فقرا خادمان فلان در وفای نذر لازم نیست هر فقیر
که خواهد داد او را خواهد شد در دیگر اطلاق نذر خلافی که بجهت از کشف الغطا گذشت و در رسیله
التی از علمای نقل نموده است لو نذر التصدق فی الاماکن والتصدق
والتصدق علیه فانه بعد ذلک بزیادة المنذور بحیث یستفاد من

فتح القدير وغيره ان التعيين لغو عند الشيخين مطلقا معتبر عند محمد وعند زفر
لو كان في المعين فضل فيعتبر والا لا كما اذا نذر الصلوة في المسجد الحرام فادّاها
عندهما بنادى بالصلوة في غيره جاز خلافا لهما لاعتبار التعيين عنده وزفر
لاعتبار الفضل حتى اذا كان المنذور دونه يتأتى به منا و [illegible]
علاوه برين اين نذر معلق است بمطلق نيت وعدم تخصيص نذر مطلق است نه معلق
ودر در المختار مى نويسد لو نذر لفقراء مكة جاز صرفه الى فقراء غيرها انتهى وفي
كتاب الصوم ان النذر الغير المعلق لا يختص بشيء و [illegible] مى نويسد لو
التصدق في يوما [illegible] الدرهم على فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق
واگر ابن [illegible] بگويد كه اگر حاجت من بر آيد براى فلان ولى يا بنام فلان ولى انقدر طعام يا [illegible] نقد
است پس اينقدر نذر كردن باجماع [illegible] حرام است [illegible]
[illegible]
والنذر الذي يقع من اكثر العوام بان يأتي الى قبر بعض الصلحاء ويرفع ستره
قائلا يا سيدي فلان ان قضيت حاجتي فلك مني من الذهب
مثلا كذا باطل نعم لو قال يا الله اني نذرت لك ان شفيت مريضي او نحو
ذلك ان اطعم الفقراء الذين بباب السيدة نفيسة ونحوه او اشترى
حصيرا لمسجدها او زيتا لوقودها او دراهم لمن يقوم بشعائرها [illegible] يكون
فيه نفع للفقراء والنذر لله تعالى وذكر الشيخ انما هو محل لصرف النذر
لمستحقيه [illegible] الا الى [illegible] الذى [illegible]
ولا [illegible] من الفقراء واذا عرفت هذا فما

نحوها من الدراهم ونحوها وينقل الى ضرائح الاولياء تقربا اليهم فحرام بالاجماع
ما لم يقصد صرفها الى الفقراء الاحياء قولا واحدا وقد ابتلي الناس بذلك
وفي البحر الرائق واما النذر الذي ينذره اكثر العوام على ما هو مشاهد كان
يكون لانسان غائب او مريض او له حاجة ضرورية فياتي في بعض مزارات
الصالحين فيجعل سترة على رأسه ويقول يا سيدي فلان ان رددت
غائبي او شفيت مريضي او قضيت حاجتي فلك من الذهب كذا او من
الفضة ومن الطعام كذا ومن الماء كذا ومن الشمع كذا ومن الزيت كذا
فهذا النذر باطل بالاجماع بوجوه منها انه نذر لمخلوق والنذر لا يجوز
للمخلوق لانه عبادة والعبادة لا تكون للمخلوق ومنها ان المنذور له ميت
ومنها ان الناذر ان ظن ان الميت يتصرف في الامور دون الله فاعتقاده
بذلك كفر اللهم الا ان يقال الله اني نذرت لك ان شفيت مريضي او
رددت غائبي ان اطعم الفقراء الذين بباب السيدة نفيسة او الفقراء الذين
بباب الامام الشافعي او الامام الليث او اشتري حصرا لمساجدهم
او زيتا لوقودها او دراهم لمن يقوم بشعائرها الى غير ذلك مما يكون النفع
فيه للفقراء والنذر لله تعالى وذكر الشيخ انما هو لبيان محل صرف النذر
لمستحقيه القاطنين بمسجده او رباطه او جامعه فيجوز بهذا الاعتبار
اذ مصرف النذر الفقراء وقد وجد المصرف ولا يجوز ان يصرف ذلك لغني غير محتاج
ولا لشريف منصب لانه لا يحل له الاخذ ما لم يكن فقيرا محتاجا ولا لذي
نسب لنسبه ما لم يكن فقيرا ولا لذي علم لعلمه ما لم يكن فقيرا ولم يثبت

في الشرع جواز الصرف للأغنياء على حرمة النذر للمخلوق ولا ينعقد ولا
يشتغل الذمة به وانه حرام بل سحت ولا يجوز لخادم الشيخ اخذه ولا
اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيرا وله عيال فقراء
عاجزون عن الكسب وهم مضطرون فياخذونه على سبيل الصدقة المبتدأة
واخذه ايضا مكروه ما لم يقصد به الناذر الصرف الى الله تعالى وصرفه الى
الفقراء ويقطع النظر عن نذر الشيخ واذا علمت هذا فما يؤخذ من الدراهم والشمع
والزيت وغيرها وينقل الى ضرائح الاولياء تقربا اليهم فحرام باجماع المسلمين
ما لم يقصدوا صرفها للفقراء الاحياء قولا واحدا انتهى وفي النهر والدر
مختار چه تمامنا شود که دعوی نمود [illegible] اگر حاجت من برآید فلان ولی را
ولی را یک دیگ طعام یا نقد است پس اینهمه نذر کردن باجماع مسلمین حرام است انتهی
چنانکه از کتب معتبره مرقوم شد بیگدو انتهی و آنچه از کتب معتبره مرقوم شد [illegible]
دعوی صحیح نیست چه [illegible] و اما الفاظ ان شفیت مریضی و ان قضیت حاجتی و الی آخره
عاقی واقع است که آن نذر لغیر الله است و در صورت [illegible] تعلیقها [illegible] بر [illegible]
نیست چه بگوید اگر حاجت من برآید این احوال [illegible] خدا [illegible] برای فلان ولی [illegible]
ثواب باشد و رساله تصنیف مولوی رفیع الدین صاحب در باب ذکر نذورات اولیا
تکمیل الالباب که بسیاری از مقدمات مذهب [illegible] [illegible]
میشود بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و شکر رب المشرق [illegible] و صلاة بر خاتم النبیین
و سلام اصحاب از اهل بیت و اهل صحبت میگوید بنده مسکین محمد رفیع الدین [illegible]
با سلام [illegible] این کلمه ای است در باب نذر [illegible] اولیا [illegible]

مسئلهٔ اول آنکه لفظ نذر که اینجا مستعمل میشود نه بمعنی شرعی است چه معروف است
که آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آری نذر شرعی قسمی از آن کاهی میباشد
و حکم آن نذر این است که اگر بتحقیق محض برای اولیا حرام است که وارد شده است لا نذر
لغیر الله و نیز قضای حاجت باستقلال از کسی خواستن و او را مالک نفع و ضر خود اعتقاد
کردن نوعی از شرک است و اگر بصورت است و واقع بر یکی از سه وجه میباشد وجه اول
آنکه خالص برای خدا تعالی است و ایشان مصرف محض اند گویا میگوید الهی این مراد
من حاصل شود نذر تو برا خدام الصالح رسانم دوم آنکه ایشان را شفیع سازد گویا
میگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا کنید اگر این مراد حاصل شود از طرف
تو در جناب الهی برای این مشکل اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب این عاید شما شود و
این معنی جواز دارد چرا که جناب نبوت صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی
رضی الله عنه را وصیت فرموده که تا زنده باشی از طرف من قربانی کرده باشی و سعد
بن عباده را فرموده چاهی بنا کن و بگو هذه لام سعد سوم آنکه آن بزرگ را در جناب الهی
وسیله سازد گویا میگوید الهی ببرکت فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی خود بر آن کس
خود در بندگی و رضاجوئی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم
و ثواب آن بخواهم که آن بزرگ رسانم تا از پروا احسان با آن بزرگ خوشنود شود و این
هم [illegible] است که [illegible] است که للانسان ان یجعل ثواب عمله لغیره تا اینجا مسئله و دیم آنکه
[illegible] داون بنام اولیا بر کدام یکی از عضو [illegible] در مصرف خدام [illegible]
اضیافه و سر انجام مجلس مقرر کنند حکم این وقف [illegible]
اصل آن مجوسل بمصرف اهل استحقاق [illegible]

حقیقی است زیرا که آنچه اصل محبوس است ملک خدا است برای واقف نبود بلکه تسبیل وقف است
در صورت ها احکام بس بتقدیر فقدان مصارف راجع بواقف شود یا به بیت المال و دیگر [illegible]
و حکام [illegible] برای تعیین مصارف معین میکنند و زمینداران از آنچه لله می برارند قرآن
رسول میخوانند برای همین قسم امور بمزارات ایشان بعرض میرسید در صورت شخصی که [illegible]
است برای صرف کردن در آن مصارف و آن مال یا صدقه خواهد بود یا ثابت بر ملک واهب
تا از آن صرف کردن و مصارف آن همان مصارف وقف است پس برای این کار تصرف
وقف لازم است و آن متولی را امانت و کفایت واجب نصب او متولی یا از طرف بیت [illegible]
[illegible] یا خود شخصی را معین کنند که حق او باشد یا نصب او باتفاق اهل حل و عقد [illegible]
[illegible] حق بیت [illegible] اقارب [illegible] باشند چنانچه در حدیث شریف آمده است [illegible]
[illegible] امر [illegible] یا اگر لایق این امر کسی در آن خاندان نماند خواه بتربیت صحبتی خواه
فرزند خواه [illegible] متولی پس مردم بالضرورت باو رجوع نمایند کار در [illegible]
[illegible] حکم سلطان باشد در صورت اول آن شخص را صاحب سجاده میتوان
[illegible] متولی محض خواهد بود قسم دیگر آنکه حاکم [illegible] صله [illegible]
[illegible] او بیکی علی التعیین [illegible] بطریق [illegible]
[illegible] مقرر سازد و این [illegible] جایز است [illegible] جناب صلی الله علیه وآله وسلم
[illegible] خدیجه رضی الله عنها [illegible] و این همه محض [illegible]
[illegible] ثوابی [illegible] احسان [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگران [illegible]

او دران مشترکی نیست و اراضی از این قسم حکم سایر اراضی وارده از عطایای سلطان اگر
واهب تملیک رقبه کرده است حکم فرایض در ورثهٔ آنشخص جاری خواهد شد و الا نکرده است
پس اگر قانون تقسیم معین کرده حکم عواری است بران عمل نمایند و اگر معین نموده و صورت
تقسیم آن تعیین نموده بران نیز عمل باید کرد و یا موافق فرایض باید کرد تا مطابق تقسیم خداوندی
باشد مادامیکه صاحب عطا تشریح نکرده و یا تغییر از خود ننموده این حکم جاری میتوانند شد و الا در
قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم سیوم آنکه مردم بر مزارات اولیا نذری نهاده میروند و تعیین کسی
منظور ندارند موافق اراده ایشان خواه یکی از متوسلان ایشان بگیرد خواه همه تقسیم کنند
خواه اجنبی بگیرد حکم این قسم آنکه از قبیل تحلیل و اباحت است مانند آنکه خم آب بر سر راه بگذارند که هر که
خواهد بنوشد و یا خوشه خرما در مسجد می آویزند هر که خواهد بخورد قسم دیگر آنکه کسی بطریق نذر چیزها
در مسجد اول گذشته چیزی بنام خدام مزار مقرره نموده وقت ادا آنجا رسانند و دیگر آنچه نیز
در علاقه اندازد چنانکه خدام مزار برای تقسیم جمع میسازند حکم این قسم آنکه در اصل ملک شخصی
نیست هر که از ایشان خواهد تصرف نماید لیکن چون جمعی متوقع این قسم فتوح نشسته اند و در
خدمت مزار مساوی الاقدام اند و کاهی را نسبت بخیانت و حق تلفی میکنند و اخفای این
فیما بین ایشان موجب منازعت و مخاصمت میگردد پس برای رعایت عدالت و برای رفع
تهمت و خصومت در تقسیم قانونی مصطلح میکنند درینصورت از روی شرع حکمی معین نیست
بلکه محمول بر شرکت وجوه و شرکت تقبل است بنوعیکه قرار دهند معتبر و معمول خواهد بود و این
تقسیم از قبیل قسمت غنایم است و نه از قبیل قسمت مواریث و اگر درین باب شبهه و اینکه شود
که این از قبیل همه مشاع میگردد باید فهمید که همه مشاع از قبیل محظورات عقلی و ممتنعات شرعی نیست
بنوعیکه مخالفت ادله قطعیه باشد و قضای قاضی بآن رد شود بلکه صاحبین و امام شافعی

حکم بجواز آن کرده‌اند اگر بنابر ضرورت تجویز نمایند و عمل بقول مجوزان کنند و از فقاهت نخواهند
و اگر محمول بر تحلیل و اباحت دانند هم بعید نیست و قسم دیگر آنکه بعضی اغنیا مبلغ پیش امینی بفرستند
که در خدام فلان مزار تقسیم نماید درین صورت آن شخص وکیل است در اقباض از طرف واهب و بعد
تقسیم حق خاص هر یکی بحکم هبه مبلغ و اقباض او تمام میشود و تقسیم آن باجازت مالک باید کرد
یا بتفویض برای وکیل امین و این تقسیم خواه بطریق فی زد امام شافعی باشد یا بطریق حاجت
و مصارف نزد امام اعظم و این وجه ثالث در آنچه برای تعمیر مزار و غیر آن ارسال کرده شود متعین
است و اگر صاحب توفیقی مکان بر مزاری مرتب سازد و از تصرف خود بر آورده در تصرف خدام
آنجا گذارد و بعد مرمت شکست و ریخت و کهنگی حکم باشد که بهمین آن در مرمت و مصالح همان مکان
صرف نمایند و آنچه از مصارف مستغنی عنه باشد بطریق امانت نگاه دارند برای وقت حاجت و اگر
حوائج مساکین و خدام غالب بود در صورت استغنا از مرمت در ایشان تقسیم نمایند مسئله سوم که
مستحق این نذر کیست چون ظاهر است که سبب ملک نیست پس اعتبار احکام میراث از حجب حرمان
و حجب نقصان هرچه داشتن هم متعذر و هم باطل است بلکه در لفظ واهب باید دید اگر نام اولاد
است بر اولاد موجود تقسیم نمایند و اگر نام خدام است در ایشان تقسیم نمایند و اگر تعمیر اسم نشده
در خدام آنجا خواه اولاد باشند خواه اجانب و اگر برادر هم باشد اگر اولاد باشند احق اند
والا در متوسلان و اگر این جماعت متعسر باشد بهر مسلمان که برسد موجب اجر خواهد بود مسئله چهارم
آنکه رسم است که بعض خدام آن حصه خود را که معین باسم اسامی میشود بدست کسی بیع کنند یا رهن
میگذارند و یا هبه میکنند و این عقد موافق قاعده شرع باطل است اول آنکه مال موجود نیست و معلوم
القدر نیست پس قابل تملیک بعوض و غیر عوض نخواهد بود و اگر اینچنین عقد بجهالت واقع شود
زری که بایع گرفته است اگر زنده است از ایشان واپس سازد که شبهه ربا خواهد بود و اگر مرده و مال

دیگر وارثان از آن مال ادا سازند والاصیانةً لمال المشتری تا مدت ادای این ایصال کنند و مسا[illegible]
نمایند و بعد از آن بوجوه مذکوره تقسیم فیما بینهم قسمت کنند والله اعلم و چون در نقل تحریر این مسائل
فتوی مولوی عبد الحی وغیره در باره ایصال ثواب احیا باموات و فتوی دیگر در استفتای بعض
طویل بنظر آمده مضامینش همه لغو و مهمل بنابران هم ضروری نموده استفتای اول اینست ❊
چه میفرمایند علمای دین اسلام و مفتیان شرع سید الانام علیه و علی آله واصحابه الصلوة والسلام
از اهل سنت و جماعت کرام اندرین صورت که کسی مسلمان ثواب اعمال خود از قسم نماز یا روزه
یا ختم کلام الله تمام یا بعض یا از قسم صدقه خواه نقد یا طعام خواه لباس وغیره از جنس حج یا عمره
یا طواف وغیر ذلک از قسم نفل بمسلمان میت بخشد پس آن ثواب بوی میرسد یا نه بینوا توجروا
جواب ❊ اول باید دانست که مدار ثواب و عقاب بر خلوص و عدم خلوص نیت است اگر آن
کار محض برای تقرب و رضاجوی حضرت حق شود ثواب بر آن مترتب خواهد بود والا فلا و چون
دنیا دار العمل است و دار الثواب والعقاب جنت ثواب و [illegible] عقاب و جزا و سزای عمل نیک و بد در آخرت
شد نیست و اینجا جز عمل هیچ نیست در دار الجزاء [illegible] اعمال نیک و بد که [illegible] خواهد بود
خواهد شد که حسنات غالب است بر سیئات یا مغلوب از آن باز بر آن بعد از آن بکرم الهی و بفضل
او تعالی ثواب خواهد شد یا بعدل او تعالی عقاب پیش خواهد آمد پس مالک ثواب و عقاب بودن
بعد جزا هویدا خواهد شد چنانچه از آیات و احادیث صحیحه معلوم میشود و هرکس میداند سوم بخشیدن
کسی یک چیز را بدیگری بعد از آن میشود و در زبان [illegible] از عقود شرعیه است چنانچه بیع و اجاره
و رهن وغیر ذلک و هر یکی ازین عقود شرعیه تعریفات و ارکان و شروط [illegible]
اند و لیس تعریف هبه کرده [illegible]
ملوک کسی کرده اند عین [illegible] المال بغیر عوض [illegible]

واست و قبول از طرف موهوب له و شرط هبه بودن است آنچه موهوب مقبوض و مقسوم گردید
قوله وركنها الايجاب والقبول لانها عقد وقيام العقد بهما وشرطها ان يكون
مقسوما محوزا وتصح بايجاب وقبول وقبض في المجلس بلا حاجة الى اذن بعده
كذا في البرهان وغيره پس مراد بخشیدن ثواب اگر بخشیدنش در دنیاست پس ثواب متیقن
حاصل بودن بحکم مقدمه اولی نیست زیرا که مدار ثواب یقینا بر خلوص نیت است و آن اکثر مفقود و اگر بشرط
خلوص و بعد غالب آمدن حسنه بر سیئه ثواب یقینی حاصل شد پس در دنیا کجاست بلکه در آخرت
بحکم مقدمه ثانیه که در دنیا از ثواب و عقاب هیچ ذکر نیست و اگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس کسی که بخشد
بهبه مقسوم و قبول کند در دنیا کجا تا قبول کند و قبض فی المجلس در دنیا نماند و بودنش محقق
نمی شود و بحکم مقدمه ثالثه پس بخشیدن ثواب در دنیا مر کسی را هیچ معنی ندارد و هیچ ثواب
کسی مالک است نه کسی را مالک آن کردن میتواند و اگر مراد از بخشیدن ثواب بخشیدن
آن در آخرت است یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد بدیگری خواهد داد پس این
هبه نشد بلکه وعده هبه شد زیرا که تملیک عین فی الحال در تعریف هبه داخل است و آن وعده
آینده است پس هرگاه که این وعده در آخرت بظهور خواهد آمد ثواب هم بدیگری خواهد رسید پس
برین تقدیر خلاصه سوال همین شد که وعده ثواب دادن و بخشیدن که در آخرت خواهد بود بکسی نمودن
در دنیا درست است یا نه پس جواب همین است که مختار است اگر خواهد بکند و اگر نخواهد نکند لیکن تحقیقش
این وعده بالخصوص هیچ حاجتی نیست حالش همچو دیگر وعده است و اگر مراد از بخشیدن ثواب دیگر
است پس تصحیح سوال است که جوابش نوشته شود بالجمله بدین وضع ثواب بخشیدن مسئله
خلقی دشوار و هیچ معنی ندارد عجیب است که با وجود این تحریر خود او نیز معتقد است و می خواند
و خواهی نخواهی مسئله را از اهل سنت طلب میکند و چه صورت سوال از کتب معتبره و حکم صحیح از اهل

و مخالفت آن بمعتزله موجود دانند چنانچه بیاید ذکر شود و تفصیل کلام مجمل معتزله است که بما رسیده شاید
که مجیب در جای بهمین تفصیل هم کلام معتزله دیده باشد اصل مذهب معتزله همین است که انسان
اگر ثواب اعمال خود گرداند دیگری را نمی‌رسد یا و مطلقاً از هر قسم که باشد و نزد اهل سنت میرسد
میت را و نفع میکند او را پس رسیدن ثواب اعمال بداون صاحب عمل مذهب اهل سنت است
که دران تفصیلی بر قسم باشد یعنی نزد بعضی ثواب همه اعمال خیر علی الاطلاق و نزد بعضی بعض اقسام
اعمال و درین هر دو شق هم راجح و غالب و شایع مذهب اول حتی که بمذهب اهل سنت نام نهاده
شده و اختلاف جزئی از پایه اعتبار ساقط نموده شد مگر مجیب مذهب معتزله اختیار نموده واسا
انکار نموده صاحب مائة مسائل که از رسائل ایشان خوان مذهب جدید مجیب است در جواب سوال
بست و پنجم می نویسد قوی و نفعی به مذهب حنفیه همین است که ثواب هر دو اعمال بدنی و مالی
باموات میرسد چنانچه در هدایه و فتاوی عالمگیری و بحر الرائق و نهر الفائق و زیلعی و عینی و دیگر کتب
معتبره شان مرقوم است و عبارت الزیلعی هکذا الاصل فی هذا الباب ان للانسان
ان یجعل ثواب عمله لغیره عند اهل السنة والجماعة صلوة کان او صوما
او حجا او صدقة او قرءة القرآن والاذکار الی غیر ذلک من جمیع انواع البر ویصل
ذلک الی المیت وینفعه وقال المعتزلة لیس له ذلک ولا یصل الیه ولا ینفعه
لقوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری ولان
الثواب هو الجنة ولیس فی قدرة العبد ان یجعلها لنفسه فضلا عن غیره
وقال مالک والشافعی یجوز ذلک فی الصدقة والعبادة المالیة وفی الحج ولا
یجوز فی غیرها ولنا ما روی ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم
فقال کان لی ابوان ابرهما حال حیوتهما فکیف ابرهما بعد موتهما فقال

له عليه الصلوة والسلام ان من البر بعد البر ان تصلي لهما في صلوتك وان
تصوم لهما في صومك رواه الدار قطني وطبراني هم اين حديث را روايت نموده است
وعن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من مر على المقابر
وقرء قل هو الله احد عشر مرات ثم وهب من اجرها للاموات اعطي من الاجر
بعدد الاموات رواه الدار قطني وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر وقرء سورة يس خفف عنهم يومئذ
وكان له بعدد من فيها حسنات وعن انس رض انه سال رسول الله صلى الله
صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انا نتصدق عن موتانا ونحج عنهم
وندعو لهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انه ليصل اليهم ويفرحون به كما يفرح
احدكم بالطبق اذا اهدي اليه رواه ابو حفص الكبير وعن معقل بن يسار انه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرؤا على موتاكم سورة يس
رواه ابو داود وعنه عليه الصلوة والسلام انه ضحى بكبشين املحين احدهما
عن نفسه والاخر عن امته متفق عليه اي جعل ثوابه لامته وهذا فعل منه
صلى الله عليه وسلم ان الانسان ينفعه عمل غيره والاقتداء به هو
الاستمساك بالعروة الوثقى وروي عن ابي هريرة قال يموت الرجل ويدع ولدا فيرفع
له درجة فيقول ما هذا يا رب فيقول سبحانه وتعالى استغفار ولدك ولهذا
قال الله تعالى واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات وما امرنا الله به
من الدعاء للمؤمنين والاستغفار لهم وما ذكره في كتابه العزيز من استغفار الا
الملائكة لهم حجة عليهم لان كل ذلك عمل الغير فقوله تعالى وان ليس

للانسان الا ما سعى فقد قال ابن عباس رضي الله عنهما انها منسوخة بقوله
تعالى والذين امنوا واتبعتهم ذريتهم الآية وقيل هي مخصوصة لقوم موسى و
ابراهيم عليهما السلام لانه وقع حكاية عما في صحفهما وقيل المراد بالانسان الكافر واما
المؤمن فله ما سعى اخوه وقيل ليس له من طريق العدل وله من طريق الفضل وقيل اللام
في الانسان بمعنى على كقوله تعالى وان اسأتم فلها اي فعليها وكقوله تعالى
ولهم اللعنة وقيل ليس له الا سعيه ولكن سعيه قد يكون بمباشرة اسبابه
بتكثير الاخوان وتحصيل الايمان حتى صار ممن ينفعه شفاعة الشافعين واما
قوله عليه السلام اذا مات ابن ادم انقطع عمله الا من ثلث فلا يدل على
انقطاع عمل غيره والكلام فيه وليس فيه شيء مما يستبعد عقلا لانه ليس فيه
الا جعل ماله من الاجر لغيره والله تعالى هو الموصل اليه وهو قادر عليه ولا
يختص ذلك بعمل دون عمل انتهى عبارة الزيلعي وعبارة العالمگيرية هكذا
الاصل في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة
كان او صوما او صدقة او غيرها كالحج وقراءة القرآن والاذكار وزيارة قبور
الانبياء عليهم السلام والشهداء والصالحين وتكفين الموتى وجميع انواع
البر كذا في غاية السروجي شرح الهداية انتهى تا اينجا از ارباب مسايل نقل نموده ميشود الا
از دیگر کتب نقل میکنم در هدایه می نویسد الاصل في هذا ان الانسان له ان يجعل ثواب
عمله لغيره صلوة او صوما او صدقة او غيرها عند اهل السنة والجماعة
لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه ضحى بكبشين املحين احدهما
عن نفسه والآخر عن امته ممن اقر بوحدانية الله تعالى وشهد له بالبلاغ

جعل فصحية كما هي الشأن لامة يشير كما ذكره فيه اختلاف في وصول ثواب القرءة للميت فجمهور السلف والائمة الثلاثة على الوصول وخالف امامنا الشافعي وهو مذهب لديه [illegible] وقال كثير من الشافعية يصل [illegible] شرح الصدور [illegible] واما القرءة على القبر فجوزه مشيخة امة وامثالنا وجمع قال الزعفراني سألت الشافعي عن القرءة عند القبر فقال لا بأس به وقال النووي في شرح المهذب يستحب لزائر القبور ان يقرء ما تيسر من القران ويدعو لهم نص عليه الشافعي واتفق الاصحاب زاد في موضع اخر وان ختموا القران على القبر كان افضل وفي بحر الرائق [illegible] واما قوله عليه السلام لا يصوم احد عن احد ولا يصلي احد عن احد فهو في حق الخروج عن العهدة لا في حق الثواب فان من صام او صلى او تصدق وجعل ثوابه لغيره من الاموات والاحياء جاز ويصل ثوابها اليهم عند اهل السنة والجماعة كذا في البدائع وبه علم انه لا فرق بين ان يكون المجعول له ميتا او حيا والظاهر انه لا فرق بين ان ينوي به عند الفعل للغير او يفعله لنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره لاطلاق كلامهم وانه لا فرق بين الفرض والنفل فاذا صلى فريضة وجعل ثوابها لغيره [illegible] ولكن لا يعود الفرض في ذمته لان عدم الثواب لا يستلزم عدم السقوط [illegible] واعلم ان الاصل في الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره عند اهل السنة من الصلاة والصوم والحج والصدقة و [illegible] الرجوع [illegible] قوله تعالى وان ليس [illegible]

ولان الثواب هو الجنة وليس في وسع احد ان يجعلها لنفسه فضلا عن غيره
قلنا في الجواب عن الاية اولا انها حكاية عما في صحف هذا القوم قوم موسى
و ابراهيم عليهما السلام وانما هذه الاية لهم ما سعوا وسعي لهم وثانيا
انها منسوخة بقوله تعالى والحقنا بهم ذرياتهم اي ادخل الذرية الجنة بصلاح
الاباء وقاله ابن عباس رض وثالثا تخصيص الانسان بالكافر وللمؤمن ما سعى
وسعي له واما الجواب قولهم لان الثواب انحصر ان في وسع كل احد تحصيل
استحقاق دخول الجنة وجعلها لغيره حالا در روايات مذكوره بايد ديد که صورت تخصيص
بعينه موجود و موافق حديث صحيح ثبوت آن مذهب اهل سنت قرار يافته و انكار آن نسبت كرده
شده باعتزال پس استبعادات مجيبه در تثبيت ثواب و بودن و بيادار الثواب والعقاب و تملك
ثواب مرده و نه جزا و بخشيدن که عبارت از هبه و صحيح بودن هبه بي اركان و شروط و ديگر خرافات
همه از قبيل الجهادست اين اعتراضات مجيبه همه متوجه بر حديث رسول الله صلعم و كتب فقه است و آن
حجت ماست پس هرگاه که حديث و فقه بر مجيب صحيح خيالات ماليخولياي خويش اعتباري ندارد
چه توان گفت انا لله وانا اليه راجعون ببين تفاوت ره ملحدان را بسبق انكار بمبدا
و معاد گرويدند مرد مومن را بايد که هر چه از شرع ثابت شد عملا و اعتقادا اتباع آن کند بار هي
اوسند انتهى صورت ايصال نفع و ثواب به مردگان چنانکه در كتب معتبره فقه مرقوم است ديگر است
و همان طور ايصال نفع و ثواب باموات مي بايد کرد زيراکه اين امور از نقل ثابت است پس الحجه
[illegible] لست اين است که زن از طرف مرده بطريق نيابت و وكالت آن عمل خير را براي
[illegible] مرضات و تقرب حضرت حق عمل كند ثوابش به مرده خواهد رسيد اما درين مقام تفصيل
است که بعض آن عمل [illegible] محض از بدن تعلق دارد چنانچه نماز و روزه [illegible]

[illegible] خود یا نمک یا بعض از مال تعلق دارد چنانچه [illegible] سجده یا [illegible] الباست یا نیاز سجده
[illegible] بگذارد [illegible] مرکب است از هر دو [illegible] مالی [illegible] و جای آن حج
[illegible] پس در هر دو اجر یعنی مالی [illegible] نیابت جایز است و ثواب آن بمرده میرسد چنانچه
احادیث کثیره وارد شده [illegible] باتفاق جمیع علماء اهل سنت بران است واما وای اول یعنی بدنی محض چنانچه
نماز و روزه و تلاوت قران وغیره ذلک پس مختلف فیه است نزد اهل سنت پس اکثر قدماء اهل
را [illegible] بر آن اند که نیابت درین جا جاری نیست و ثواب [illegible] نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است
چنانچه در [illegible] و [illegible] کتب نقل کرده اند و اکثر متاخرین بر آنند که نیابت در آن هم جایز است و ثوابش میرسد
در [illegible] که اکثر کتب معتبره است آورده وقد اختلف العلماء في ثواب قراءة القرآن
هل يصل الى الميت ام لا فذهب الاكثرون الى المنع وهو المشهور من مذهب الامام
الشافعي والامام مالك ونقل عن جماعة من الحنفية وقال كثير من الشافعية
والحنفية يصل [illegible] قال الامام احمد بن حنبل بعد ما قال القراءة على القبر
بدعة [illegible] و شیخ عبد الحق دهلوی قدس سره در مدارج النبوة آورده که تحقیق اختلاف کرده اند علما
در ثواب قراءة قرآن شریف آیا بمیت میرسد یا نه اکثر برآنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک
و جماعت از حنفیه این است و اکثری از شافعیه و حنفیه برآنند که میرسد و همین قایل است امام احمد
حنبل و امام احمد گفته که قرأة قران بر قبر بدعت است و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم سیالکوتی که اگر
نیت کند قاری بقرأة خود که باشد ثواب آن بمیت نمیرسد زیرا که نیت کردن این پیش از حصول
تلاوت و وی عبادت بدن است پس واقع نمی شود از غیر و نیز شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة قبیل
کتاب الصوم بیان کرده که تحقیق [illegible] این است که عبادت هر چند نوع است یکی مالی محض
چنانکه [illegible] بدنی محض چنانکه صلوة و صوم و یکی مرکب از مالی و بدنی چنانکه حج و نیابت جاری در [illegible]

ولیکن در عبادات بدنیه صرفه از جهت حصول مقصود بفعل نایب و جواز نیابت ورنه
حاصل نمی‌آید مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیکرد بفعل نایب و جاری نمیگردد [illegible]
ثالثه مطلقا از جهت معنی ثانی که تشفع است بتقصیر [illegible] و در هدایه مذکور است [illegible]
السنة وهو قول اهل العلم قال ابن [illegible] يصير للميت [illegible]
عن معالى الاجماع [illegible] اتفقوا على ان الاستغفار للميت يصل اليه ثوابه وان ثواب
الصدقة والعتق والحج اذا جعل للميت يصل اليه [illegible] واختلفوا في الصلوة وقراءة القرآن
والصيام [illegible] للميت فقال احمد يصل ثواب ذلك اليه ويحصل به نفعه
وقال بعض اصحاب الشافعي بل قال السبكي من اصحابه الذي دل عليه الخبر
بالاستنباط ان قراءة القرآن اذا قصد به نفع الميت نفعه وقال ابو حنيفة [illegible]
ثوابه لفاعله والله تعالى اعلم واطلاقات [illegible] قول قدماء حنفية كما في الملتقى
يجوز النيابة في العبادات المالية مطلقا ولا يجوز في البدنية بحال وفي
المركب منهما يجوز عند العجز لا عند القدرة وهكذا في مواهب الرحمن وغيره من
الكتب المعتبرة الفقه ودلائل [illegible] شرح [illegible] قول قدما [illegible]
شرح مواهب الرحمن [illegible] قول [illegible] ولا تجري في العبادة البدنية بحال لان
المقصود منها اتعاب النفس لا يحصل به [illegible] ایصال نفع و ثواب نقل کرده بطریق
نیابت در عبادت مالی [illegible] مجمع علیه اهل سنت است [illegible] از قرون [illegible] تا این
وقت ما بین [illegible] و ایصال ثواب [illegible] اختلافی است [illegible]
علیه اکثر [illegible] و اختلافات [illegible]
[illegible]

... گویا هم میت عمل ... را باشد ... خود ده است انکار ... ثواب ...
... حصول ... ما نیز اهل سنت را باشد ... در ... اتفاق بسیار است چنانکه
... خلاف اهل سنت با ... اصول و عقاید است در فروع هم اگر شد و اگر
... شد و ... اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق بودن در کدام مسئله و کدام
اوصاف این شده است مثلا اهلسنت حق تعالی را معبود می دانند و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه
واله وسلم را رسول ... اعتقاد میکنند و آوردن جبرئیل کلام الله را و آمدن آخرت را و دخول جنت
و جحیم مؤمن و کافر ... را ... میدانند و معتزله و غیره هم معتقد این همه هستند پس خلاف تام
نشد و ... بودن با ایشان و ... اهل سنت ... معتزله ... گردید
... الی سواء السبیل قبل از شروع در شرح و کشف ... باید دانست که رسانیدن
ثواب عمل خود بدیگری بحث دیگر و جاری شدن نیابت در بعض اقسام عبادات و جاری نشدن
در بعضی دیگر بحثی دیگر است نهایت یکی را با دیگری تعلق هست و بحیثیتی دیگر مناسبتی ...
داشته باشد و تا ... عبارات کتب فقه نباید این حال بر وجهی ظاهر نگردد در هدایه نوشته
الاصل في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة او صوما او صدقة
او غيرها عند اهل السنة والجماعة لما روي عن النبي عليه السلام انه
ضحى بكبشين املحين احدهما عن نفسه والآخر عن امته ممن اقر بوحدانية
الله وشهد له بالبلاغ جعل تضحية احدى الشاتين لامته وبعد ان تقرر
والعبادات انواع مالية محضة كالزكوة وبدنية محضة كالصلوة ومركبة
منهما كالحج والنيابة تجري في النوع الاول في حالتي الاختيار والضرورة لحصول
المقصود بفعل النائب ولا تجري في النوع الثاني بحال لان المقصود وهو ...

النفس لا يحصل به ويجري في النفل انها لا تجري عند البدني الثاني وهو
للمال فلا تجري عند القدرة لعدم اتعاب النفس ...
لان الحج فرض العمر وفي حج النفل تجوز الانابة حالة القدرة لان ...
اوسع مدعای این عبارت آنکه در عبادات مالیه ...
میرسد یعنی کسی را حکم کند که از طرف من ادای زکوة کن پس آن شخص زکوة او اکند از ذمه این شخص
ساقط خواهد شد که مقصود حاصل شد و اگر کسی را برای ... حج کند که آن شخص بیمار ...
جایز نخواهد شد چرا که مقصود از آن اتعاب نفس بود و آن حاصل نشد و در حج فرض اگر
وکسی را نایب کرد جاری خواهد شد بشرطیکه تا وقت موت عاجز ماند و در حالت قدرت نایب
کردن جایز نیست و در حج نفل در حالت قدرت هم نایب کردن جایز است پس جاری شدن نیابت
در عبادت مالی در هر دو حالت اختیار و اضطرار و نه جاری شدن نیابت در عبادت بدنی
بهر حال و جاری شدن نیابت در مرکب مثل حج در حالت قدرت و جاری شدن در حالت عجز
و جواز نایب کردن در حج نفل در حال قدرت که ما حصل عبارت است هیچ علاقه بمسئله اولی یعنی
دادن ثواب عمل بغیر ندارد و در صریح تعارض و تناقض لازم می آید که در انجا صراحة نوشته
که انسان ثواب عمل خود نماز باشد یا روزه یا صدقه و غیره بدیگری گرداند جایز است با
چگونه گوییم که نیابت در عبادات بدنی بهیچ حال جاری نیست پس ثابت شد که گردانیدن ثواب عمل
خود بدیگری که نزد اهل سنت جماعت جایز است از مسئله نیابت علاقه ندارد و مسئله نیابت جداگانه
و در در المختار می نویسد العبادة المالیة کزکوة وکفارة تقبل النیابة عن المکلف مطلقا
عند القدرة والعجز ولو النائب ذمیا لان العبرة لنیة الموکل ولو عند دفع الوکیل
والبدنیة کصلوة وصوم لا تقبلها مطلقا والمرکبة منهما کحج الفرض تقبل النیابة

[illegible] لكن [illegible] حتى يلزم الاعادة بزوال
[illegible] اى عن [illegible] ويشترط الامر به اى
[illegible] الا اذا ج الوارث عن موته
[illegible] عن الامر على الظاهر من
المذهب وقيل عن المامور بعد وللامر ثواب النفقة في النفل لكن يشترط
[illegible] النيابة اهلية المامور لصحة الافعال ما الاستطلب نيابت معلوم كرديم
[illegible] ثواب عمل [illegible] براى خيرى ديگر است بايد شنيد كه مجيب انچه نوشته
[illegible] ايصال نفع و ثواب بمردگان چنانكه در كتب معتبره فقه مرقوم است ديگر است و ايصال
[illegible] ايصال نفع و ثواب باموات ميبايد كرد زيرا كه اين امور از نقل ثابت است پس انچه منقول است
اين است كه [illegible] از طرف مرده بطريق نيابت و وكالت آن عمل خير را براى استرضاى و تقرب خدا
عمل ميكند ثوابش بمرده خواهد شد انتهى محل تماشا است كه منقول را غير منقول قرار داده غير منقول
را منقول ميگويد ان شاء الله تعالى جناب چه در تمام جواب از كدام كتاب صحيح يا غير صحيح صدقا يا اجتماعا
[illegible] نموده كه اصلش و [illegible] تراشيده باشد علاوه بران استبعاد اينكه اول بر سوال
ايراد نموده بهره ورا اينجا قرار داد كه مدار ثواب و عقاب بر خلوص و عدم خلوص نيت و دنيا دار العمل است
و دار الثواب و دار العقاب نيست و نيابت و وكالت بى صفت ثابت و لى موكل در دنيا متحقق
نميشود از بهر ثواب اعمال احيا باموات كه صريحا در حديث وقوع دارد و تبرى و قرار نموده بر نيابت
و وكالت بى اصل قرار گرفت اگر يك روايتى هم افتراء حسب طريق خود تراشيده درين جواب
ثبت ميكرد تا تقريب كلام تمام ميشد بارى ميگويد فاما درين مقام تفصيل است كه بعض آن عملها چنانست
كه محض از بدن تعلق دارد چنانچه نماز و روزه و تلاوت قران يا ذكر و غير ذلك يا محض از مال

تعلق دارد چنانچه صدقه [illegible] یا طعام یا [illegible] بنا [illegible] چاه یا [illegible] یا [illegible] کردن [illegible]

یا مرکب است از هردو یعنی به بدن و مال هردو تعلق دارد چنانچه حج [illegible]

اجیر یعنی مالی و مرکب نیابت جاریست و ثواب آن [illegible] [illegible]

[illegible] علما اهل سنت بر آنست باید دانست که [illegible]

نیابت و رسیدن ثواب به مرده را بسبب اجماع [illegible] قرار داده [illegible]

حکم خواهد بود که در عبادت بدنی هم نزد کسی که نیابت جاریست ثواب [illegible] میرسد نزد کسی که نیابت جاری

نیست ثواب نمیرسد و حالش مفصلا بالا ذکر شد در اینجا [illegible]

و مرکب نیابت جاریست تفصیلی که هست بالا ذکر کرده [illegible] یعنی در مالی [illegible]

اختیار و ضرورت نایب کردن و در مرکب در حالت عجز برای فرض و در نفل نایب کردن [illegible]

است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه نماز و روزه و تلاوت قران و غیر ذلک پس مختلف

است نزد اهل سنت پس [illegible] علما اهل سنت بر آنند که نیابت بر آن جاری نیست و ثواب هم

نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است چنانچه در [illegible] و غیره کتب نقل کرده و اکثر

متاخرین بر آنند که نیابت در آن هم جاریست و ثوابش نیز میرسد و او بلیس [illegible]

نیابت و ثواب را استلزام نمود حالانکه چنان نیست نیابت در عبادت بدنی جاری نیست نزد اکثری

و اختلاف [illegible] متاخرین اقرب است و ما شاهد عدل برین مدعی می آریم که از ان احتمال

مغلطه هم باقی نمی ماند و آن اینکه کسیکه می نویسد که نیابت جاری نیست همان کسان در

همان کتاب بیان همان می نویسد که ثواب میرسد و در وصول ثواب عبادت بدنی [illegible] اختلاف

بتفصیل قدما و متاخرین بلکه بتفصیل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رسیدن ثواب است باموات [illegible] [illegible] اهل سنت و جماعت [illegible] کرده اند [illegible]

اگر امام حنفی مخالفت آن به پایه وصول نمی رسد [illegible] ابطال [illegible]
[illegible] امام شافعی [illegible]
[illegible] شافعیه [illegible]
[illegible] وصل الی المیت [illegible]

وهو مذهب الامام الشافعی وللامام مالک ونقل عن جماعة من الحنفیة وقال
کثیر من الشافعیة والحنفیة بوصاله قال الامام احمد بن حنبل بعد ما قال
[illegible] این عبارت حاصلش این است چون ذکر یافت این تفصیل
[illegible] متقدمین و متاخرین در اختلاف وصول ثواب قران در آن میت ایشان
[illegible] رسیده عجیب که نزد قدما نمیرسد و نزد متاخرین میرسد حال اختلاف بالا معلوم شد که محققین
حنفیه [illegible] وصول را کان لم یکن پنداشته وصول ثواب قران را مذهب اهل سنت و جماعت تعبیر
نموده موافقت کثیر من الشافعیه با ایشان از این عبارت ظاهر میشود [illegible] باب حج عن الغیر
[illegible] و مما یدل علی هذا ان المسلمین یجتمعون فی کل عصر و زمان ویقرؤن القران
ویهدون ثوابه لموتاهم وعلی هذا اهل الصلاح والدیانة من کل مذهب من المالکیة
والشافعیة وغیرهم لا ینکر ذلک منکر فکان اجماعا عند اهل السنة والجماعة
[illegible] شیخ عبد الحق محدث دهلوی در مدارج النبوة آورده که تحقیق اختلاف کرده اند علما در ثواب قران بمیت
آیا میرسد یا نه اکثر برآنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک و جماعة حنفیه است و گروهی [illegible]
[illegible] و شافعیه برآنند که میرسد و همین قایل است امام احمد حنبل و امام احمد گفته که قرأت قرآن بر قبر
[illegible] [illegible] بعضی از ایشانست ذکر کرده است شیخ عبد الکریم [illegible] که اگر
[illegible] قاری بقربت خود که باشد ثواب آن بمیت نمیرسد [illegible] کردن او [illegible] الحصول [illegible]

فقال الاستاذ بمجموع القدرتين اي تعلقا جميعا بالفعل وقال القاضي علي ان ...
قدرة الله باصل الفعل وقدرة العبد بكونه طاعة او معصية وقال امام
الحرمين بقدرة يخلقها الله تعالى في العبد انتهى والتفصيل في الشرح تحقيق استناد ...
موافق آنچه در کتب عقاید مسطور است آنکه کل ممکنات مستند اند بخدای عز وجل بلا واسطه و او تعالى قادر مختار است اشیا
صادر میشوند ازو ولی در بعضی ازین حوادث متعارف هیچ علاقه نیست بلکه تکرار این عادة بخلق بعضی عقب بعضی مثل احراق
عقیب مماسه نار و شبع بعد اکل و ری بعد شرب و نیست مماسه نار و اکل و شرب او جز در احراق و ری و شبع
و نه یکی علت یا مدد دیگری نه علت تامه و نه علت ناقصه و انما از تعالی واقع پس مدار نسبت احراق با ری یعنی الحکم را
محرق بگویند همین جهان عادت است و بس پس اگر ... بعد دیگری باز او تعالی مکرر واقع شد عادت گویند و در نه
خرق عادت شد ... او اگر خواهد بعد مماسه نار احراق پیدا کند و اگر نخواهد نکند و چون اکثر پیدا میکند عادت است و هر گاه
نکند خرق عادت است پس نیست موثر مگر خدا این ست مذهب اشعری و معتزله گویند که بنده ... افعال
و برای بعض حوادث موثر ... سوای خدا پس بگویند که فعل عباد ... بلا واسطه مباشره است و بواسطه تولید
حالا باید دید که مجیب صاحب صریح ... تقسیم امور ... استعانت نموده یعنی در امور که بنده موثر است سوای
خدا در ان امور استعانت جایز و در امور که صرف خدا اختصاص موثر است در ان امور استعانت از بنده شرک است
حال آنکه این عقیده نزد اهل سنت باطل و نزد مشایخ ... استعانت از نفس این عقیده شرک لازم آمده ...
قسم ثانی هم اگر موثر دانسته استعانت کند شرک خواهد گردید یعنی اگر کسی را با خود را در کدام فعل خود موثر بالاستقلال
یا شریک یا تاثیر مثل ... دانسته است پس تفرقه امور را در شرک دخلی نیست و استناد عادی چنانچه در قسم ثانی
در قسم اول هم آمده بلی ... قربة ... بعضها ... [illegible] ... رواه البخاري و
تسمى الفاتحة الشافية ... و ... [illegible] ... سایره معانی و ... فهو ...
الله بيده الامر ... ولو انهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله وقالوا حسبنا

سیؤتینا الله من فضله ورسوله انا الی الله راغبون پس هرگاه که اسناد به امور عادی
غیر عادی یکسان باشد پس تفرقه مجیب لغو محض شد بلکه مستلزم نوع شرک علاوه بر آن میگوییم که بر تقدیر تسلیم تفرقه مجیب
موافق مزعوم مستمد از غیر حق مثل انبیا و اولیا احیا و اموات هیچ فرقی ندارد چه استعانت در آن امور از حضرت
مدد خواستن است بدعا از حق و دعا خواستن از حق در امور قسم اول ظاهراً نزد مجیب شرک نیست پس از
دیگری مدد خواستن بدعا کردن چگونه شرک باشد و اگر تفصیل کنند که مقصود ما آنست که مستقل یا
شریک در تاثیر دانسته مدد خواستن از ذات غیر شرک است نه خواستن دعای او از حق پس میگوییم که حال امور
قسم ثانی هم همین است در آن امور غیر مستقل و شریک دانسته استعانت نمودن روا است نزد اهل سنت و فرقه
مبتدعه که با وجود دخول در اعتزال صاف صریح مذهب خود را مذهب ظاهر میکنند بلکه تقیه از آن تحاشی میکنند کار
را بر آنان خیلی دشوار می افتد تفرقه در استعانت جایز و ناجایز بطوری که اکابر اهل سنت نموده اند در تفسیر عزیزی تصنیف
شاه عبد العزیز مسطور افسوس که آن را هم ندیده باد درین ورطه نمی افتاد و آن این است در اینجا باید فهمید که
استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را
یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت او تعالی در آن نموده از غیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان
نخواهد بود و در شرع نیز جایز و روا است و انبیا و اولیا این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر
نیست بلکه استعانت بحضرت حق است الا غیر ازین در تردید قسم دوم نوشته بلکه شرک است کما قال الله تعالی ان الذین تدعون من دون الله
لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب
والمطلوب یعنی تحقیق آنان را که میخوانید شما ایشان را برای طلب حاجات و بر آمدن مرادات بجز خدا تعالی هرگز نتوانند
پیدا کردن مگسی بیافرینند اگرچه همه با هم جمع شوند و اجتماع کرده تدبیرات پیش آرند برای پیدا کردن مگسی و اگر
ربایند مگسی کدام چیز را از نزد ایشان نتوانند از وی باز گیرند چه عاجز است طالب و عاجز است مطلوب
کرده شده بود حاصل معنی آنکه آنان را قدرت نیست بر مثل یک مگس اگرچه همه صاحبان

تدبیرات جمع شوند فاما هیچیک نباشد و پیدا کردن هیئت و اینچنین بی حقیقت چیزرا چون پیدا کردن هیئت آنست بیان
بدیگر شیما هیچکه از ان بزرگ جسم و با حقیقت است چه خواهند توانست واگر دیده شود پیدا کردن هیچ یک مگس حقیقت
پس امر عظیم است اگر همه شوند البته یک مگس بود که کلان ازین پیدا کردن نمی توانستند تا هم یک نوع قدرت است
ایشان را ثابت نشد فاما قدرت این امر عظیم کجا ایشان را چقدر بطاقت نمی آرند که اگر مگس از ایشان چیزی را
بگیرد می برد از وها باشند پس چون او ایشان را نمی توانند لاچار ره ها خواندن ایشان برای مطلب را بی خوان
نادانی است خوانده هم عاجز و خوانده شده هم عاجز چون که او شود طیور است دیگری بدو چه خواهد کرد مگر زیب
خود در مانده شخص محتاج دیگری را چگونه غنی خواهد کرد این همه حرف مولوی اسمعیل در تفسیر نقل و ما همین قدر
بود که پرچا محمل و چون این معنی در خلاف تفاسیر مشهوره از رسول الله صلی الله علیه وسلم مروی و مخالف جمهور
مفسرین خبر داده این مرد بزرگ بقدم پیش نهاده معنی خواندن برای طلب حاجات بر آمدن مراد آنست تفسیر بوده
و تفسیر بالرأی خلاف جمهور مخالف ماثور در محل ... کرده و از دین و اهل بیت ... این همه
شان با یات همین قدر کافیست که به همه تفاسیر معتبره و روایات احادیث مشهوره مروی است چنانچه چیزی
ازین ما سابق گذشت و در تفسیر بحر الحیان و تفسیر ابن ابی حاتم مذکور است الی ...
ما لا دلیل علی عبادته لا من سمع ولا من عقل ویترکون عبادة من تعلم ذلکم ما علیهم معبود
من انشاء القدرة علی خلق اقل الاشیاء بل رد ما اخذه ذلک الاقل منه و فی ذلک
تجهیل عظیم لهم حیث عبدوا من هذه صفته بقوله ان الذین تدعون ... الآیة
آیه را باین معنی از مولوی عجیب چه مناسبت و همچنین بآیۀ کریمه ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم
الآیة تصرف در معنی نموده استدلال قائم کرده حالانکه تفسیر حقانی نوشته ای ...
... چنانکه میگوید لا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذا
من الظالمین و ... والذین تدعون من دون الله لا یملکون مثقال ذرة ...

استدلال نمود و تفسیر آن در سابق گذشت با ما نحن فیه هیچ علاقه ندارد باز استدلال نموده به آیه ایاک نعبد
و ایاک نستعین و جوابش از تفسیر عزیزی عنقریب گذشت و بحدیث اذا سألت فاسئل الله و اذا
استعنت فاستعن بالله و لیسئل احدکم ربه حاجته کلها حتی شسع نعله اذا انقطع
و جوابش منفصلاً مذکور شد و در امور قسم ثانی میگوید پس در صورت استمداد از کسی که مطلع بر مطالب طالب
عادة الیه بوده باشد هیچ مضایقه ندارد و از آنکس که مطلع بر مطلب طالب نگردد پس چون ثابت شد
اهل قبور چنین است انتهی ملخصاً حاصلش اینکه مرده را اطلاع نیست و غافل است و برای اثبات این
مطلب بچند آیه و حدیث استدلال نموده آیه اول الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت
فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی و در ذیل
آن میگوید پس مرده و خوابیده در هیچ شی یکسان اند فرق همین است که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خوابیده را
حکم بازگردیدن هست و در مرده بودن یکسان انتهی حال اگر این حکم خلاف تفاسیر معتبره و مخالف لغت
است در نوم موت حقیقی نیست تشبیهاً و مجازاً اطلاق موت واقع است و نیست در نوم مگر انقطاع تعلق تصرف
در بدن و تعلق حیات در نوم منقطع نیست مراد این است که تعلق تصرف نفس از بدن در نوم منقطع است نه تعلق حیات
و در موت هر دو تعلق نفس از بدن منقطع پس انقطاع تعلق نفس از بدن مستلزم عدم ادراک او نیست در تفسیر
بحر المواج الذی سیویند فراق ذلک ای الروح من الجسد هو الموت و معنی یتوفی الانفس یقبضها
والتی لم تمت فی منامها ای یتوفاها حین نامها تشبیهاً للنوام بالاموات و منه قوله یتوفاکم
باللیل الخ باز میگوید یتوفی الانفس یستوفیها و یقبضها و هی الانفس التی یکون معها الحیوة والحرکة
و یتوفی الانفس التی لم تمت فی منامها و هی انفس التمییز قالوا فالتی تتوفی فی النوم هی نفس التمییز
لا نفس الحیوة اذ لو زالت [illegible] المفسرون انما [illegible] النفس بقی الروح فی الجسد
حالة النوم بدلیل انه یتنفس [illegible] الاکثر [illegible] ان ذلک علی التعابیر و کونهما شیئاً واحداً

هو قول ابن حمید واحد قولی ابن عباس و بیضاوی میفرماید ای یقبضها عن الابدان بان یقطع
تعلقها عنها وتصرفها فیها اما ظاهرا وباطنا وذلک عند الموت او ظاهرا لا باطنا وهو فی النوم
در تفسیر زاهدی میفرماید الله یتوفی الانفس یعنی الارواح یعنی یتوفیها عند حین رحلها فالمعنی حین
موت ابدانها و اجسادها علی حذف المضاف والتی لم تمت ویتوفی الانفس التی لم تمت فی منامها
والتی یتوفی عند النوم هی النفس التی یکون بها العقل والتمیز قال الزجاج لکل الانسان نفسان
احدهما نفس التمیز وهی التی تفارقه اذا نام فلا یعقل والاخری نفس الحیوة اذا زالت زال معها
النفس والنائم یتنفس تفسیر زاهدی میفرماید الله آنست که بر دارد و بستاند جانها از تنها بوقت مرگ و بر دارد
جانها از تنهائیکه آن نمرده در خواب و قبض جان بوقت مرگ قبض حقیقت است و در خواب قبض حقیقتی نیست
که نمرده است و حکم وی حکم زنده است ولیکن مراد ازین تو انقطاع تصرف است چه در خواب تصرف نفس
منقطع شود چنانکه بمرگ ازین معنی تقبض روح خبر داده و قیل النوم اخ الموت و یقال لابی بکر و عمر کانا
ضجیعی النبی صلی الله علیه وسلم و نظیره هو الذی یتوفیکم باللیل فیمسک التی قضی علیها
الانه منقطع کرداند یکبارگی آنرا که مرگ بروی قضا کرده باشد یعنی بخواب تصرفش از وی منقطع کرده است این
انقطاع بمرگ تمام کند واین امساک بمعنی قطع است یعنی نگاه داشت کمرا او غیره بان بعده ما له من هذه
الاشیاء فقد قال لا امسکت الیه ای اقطعه ویرسل الاخری ای ویطلق واطلاق کند تصرف چون
بیدار کند یعنی وانچه بخواب از وی زایل کرده است بوی باز دهد انتهی ازین عبارت ظاهر کرد او زموت موت
بدنست نه موت جان و معنی جان مفارقت آن از بدن و در حالت نوم روح متصرف یا تعلق تصرف روح از
بدن منقطع بلکه در نیهان در موت حقیقی بدن و در موت حقیقی بدن تعلق و تصرف حیات از بدن بر
منقطع میشود یا بعد بیکبارگی در نوم تعلقی متفرقه میشود پس انچه بعد مفارقت بدن حی حقیقی باشد
ادراک وی باشد از مضمون آیة کریمة الله قید ندارد و از عاقل شود و اذ ایل مثل مسلمی و حیوهم عرفتیکه روح

نه از بدن باقی میماند و نیست کسی مخالف بلکه فلاسفه هم موافق ملیین هستند و مراد ما از انقطاع تعلق و تصرف دیگر
نیست مگر اینکه تعلق و تصرف خاص روح که با بدن بود از تغذیه و تنمیه و خواب و بیداری و اکل و شرب و غیره
منقطع میشود و همچنان تعلق تمیز که بحواس ظاهره و باطنه بود منقطع میشود نه که هیچگونه تعلق روح سوای این تعلقات خاصه
و هیچگونه ادراک سوای تمیز حسی باقی نماند که مستلزم انکار تعذیب و تنعیم و بسیار از مسائل شرعیه است و نیست مذهب
کسی جز ملاحده مولوی عبدالعزیز نوشته اند بالجمله انکار شعور و ادراک اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه
نیست تحقیق این مسئله با سماع باید دید باز بحدیث نم کنومة العروس استدلال نموده یعنی فرشتگان در قبر بعد سوال
جواب از مؤمن میگویند بخواب بخواب چو خوابیدن عروس خوابش طلبکرد او را بدانم نوم حقیقی نیست که مخصوص بحیوة دنیویه است
بلکه مراد ازان استراحت و تنعم است بمقابله تعذیب که مراد منه نمیباشد حتی یبعثه الله لیس من مقول الملکین بل
من کلامه صلی الله علیه وسلم اعلاما للامته بان هذا التنعیم یدوم له ما دام فی قبره و نیز تاویلا
توجیه کرده نمود در باره اهل سنت خارج شدن با وجود عدم انکار ایشان صریحا و دور از عقل است باز استدلال نمود بآیه که لا
تسمع الموتی و آیه و ما انت بمسمع من فی القبور و باین آیه و بعضی از قدما مدعی منکران سماع از قدیم و بدین سبب جواب
آن شرحی و بسطی بیش از پیش و کتب اهل سنت موجود است و در اینجا میگوئیم که این آیه تمام آیه را نخوانده و نفهمیده چه کلمه که تقطع
نمیشود آن اینست و لئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا لظلوا من بعده یکفرون فانک لا تسمع الموتی و لا تسمع
الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بایاتنا فهم مسلمون
قطع نظر از تفسیریکه مستفاد است از نقط فاء اینکه مراد از موتی موتی القلوب است و از نفی اسماع نفی سماع نافع است نه آنکه آیه مفید ظاهر
که در آن آیه نفی اسماع از موتی نموده حصر اسماع در مومنین فرموده یعنی سماعیکه از مومنان است بغیر ایشان نیست پس
آیه شنیدن مردگان ثابت نمودن بحر و بواته از کسی که این نسبت به اتفاق جمهور مفسرین مراد از موتی و اهل القبور کفار است
عدم اسماع ایشان مخصوص بمومنین نیست مشترک و اگر در آن مشترک باشند تشبیه تمام گردد و اگر همین شنیدن
مراد باشد پس لازم آید که در گوش کفار او ... آیه ... الا جیبون و ... هر جای دیگر سفر باید از

در باب نفی سماع موتی [illegible] آیات کریمه انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین

وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون [illegible] و در آیه دیگر فرموده

وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله

یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر پس در اینجا هم نفی اسماع شده و اثبات آن [illegible] حالا

بعضی [illegible] اثبات [illegible] کلام الله و کلام رسول الله [illegible] روایت [illegible]

[illegible] واسطه [illegible] ضلال افتاده‌اند و دیگر چند آیات که در آن لفظ [illegible]

[illegible] مغالطه [illegible] عقاید [illegible] شده [illegible] اعتزال [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible] اعتقاد [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] ایصال ثواب قرآن

[illegible] دیگر [illegible] که در شان [illegible] فتح القدیر

[illegible] فتح القدیر [illegible]

[illegible] عند القبر [illegible] اختلاف [illegible]

[illegible] اختلاف باعث ترک [illegible] اتباع سنت پیدا خواهد کرد بعد از آن [illegible]

[illegible] که حالش [illegible]

کس نیک شده اند باید که توبه کنند و بر مردمان فاش نمایند که از راه

نادانی و بادانستگی و مغالطه اعتقاد تخصیص [illegible] کرده بودیم حال آنکه

غلط است والسلام ❁ تمت بعون تعالی شانه

تاریخ [illegible] شوال المعظم

سنه ۱۲۹۷ الهجری

صحتنامہ تصحیح المسائل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۹	ابن المالک	ابن ملک	۲۰	۱۲	وریپ	اپپ
	۱۱	ابن مالک	ابن ملک	۲۲	۶	النجرہ	الفجرہ
۹	۱۷	ولنسریجو	ولیستریجو	۲۳	۸	طرف	طوف
۱۰	۴	مشبتی	مبنی		۱۶	مقتضیات ذوق سوق	مقتضیات [illegible] کلام [illegible]
"	۱۳	مخالف	مخالفت	۲۴	۷	ذعس	ذی عقل
	۱۵	برآمد	ذہ برآمد	۲۵	۸	ترحیعہ	ترجمہ
	۱۷	الثلہ	الثلثۃ	۲۶	۱۸	دود	دور
۱۱	۱۱	بجرہ	حجرہ	۲۹	۹	کستب فقرکہ	کتب کہ
۱۳	۷	والمجرۃ	والمجرۃ والمقبرۃ	۳۱	۱۰	الزیارۃ	للزیارۃ
	۱۴	بے مال	بی تامل			التوب	من الثوب
۱۵	۳	سیکروہ	بیکروہ		۱۱	الذیب	الدیب
۱۷	۱	لی	الی			فستی	فسقی
	۳	صیغہ	[illegible]		۱۳	الحرر	[illegible]
	۱۵	[illegible]	[illegible]		۱۷	[illegible]	[illegible]
۱۸	۱۶	مستند دورست	مستند دوست		۱۸	[illegible]	[illegible]
۱۸		مرجع	مرجح		۱۹	[illegible]	[illegible]
۱۸	۱۳	مخالف [illegible]	مخالف [illegible]	۳۶	۱۷	اقتضا	اقتضاء

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷	۹	کتابت	کنایت
	۱۵	تحالف	تخالف
۳۹	۸	ہمیں	ہم ہمیں
	۱۸	جواز	عدم جواز
۴۱	۲	نصه مشتبه	سنه مشتبهة
۴۴	۳	باولی پسپاه	باو سپاه
۵۲	۲	متقابا	متقابله
۵۶	۱۴	شوق	سوق
۶۶	۹	التوجیه	التجریه والتوجیه
۶۷	۱۹	النیرواما	الشاما
۷۲	۱۸	درشه المختار	در الفتاوی ورد المختار
۷۸	۱۴	[illegible]	ودیگر توقیت استفتاح
۷۹	۳	شرک	سحر
۸۱		رده	رده کشوده
۸۳	۱۹	وقی	الکل الموقی
۸۴	۱۲	لبعه	لبعه سوت
۸۸	۱۵	است	ممکن است
۸۹	۸	موصول	لوصول
	۱۶	زافاده	درافاده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۱	۱۰	منیا	سینا
۹۲	۴	پست	نیست
۹۳	۱۶	صفا	ضمن
۹۵	۳	ولا	اولا
۹۸	۶	ادعاست	ادعارت
۱۰۲	۱۹	[illegible]	[illegible]
۱۰۳	۱۶	الارزدی	الهارزی
۱۰۵	۱	الشاکم	النائم
۱۲۰	۱۹	دالمرفع	دالمرفوع
۱۲۳	۲	حاجه	باجه
	۱۱	الاحیاد	الاخیار
۱۳۷	۱	البراز	البرار
۱۳۸	[illegible]	بشع	مشیع الایمان الکان
۱۴۲	۹	مسخنی	علیمی
	۱۸	بهوای	سوای
۱۵۰	۱۴	حصر	مثل حصر
۱۵۴	۳	قدر حصرت	حصر قدرت
۱۵۷	[illegible]	سولوی	دعوی مولوی
۱۶۱	۳	فانها	فاسما

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۲	۱۸	دہم	وہو
۱۷۰	۲	°	عشر
	۳	بالتفریح	بالتفرع
	۷	وانما	دربجا
۱۷۲	۱۱	المعوث	المهوث
۱۷۳	۸	فزان	افزان
۱۷۴	۳	الی	والی
	۷	از	در
۱۷۶	۴	ممتاز	مختار
۱۷۸	۷	دلفقور	درلفقور
۱۷۹	۲	طلسم	طلسم
	۱۳	والسدامه	والندمه
	۱۴	الملکان	الفلکان
۱۸۴	۱۲	نحو	بحجر
۱۸۵	۸	دہلی	محتسب دہلی
۱۸۷	۶	فناب	متبای
۱۸۹	۲	مبثور	تکبثور
	۱۵	فلاکیون	فلکوبکیون
	۱۷	ددرین	درین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۰	۱۶	ببنی	ببیتی
۲۰۰	۲	تکر	تکرار
	۱۰	الوموف	الوثوق
۲۰۴	۱۱	دلاسما	دلاسیما
	۱۹	نہات	نتیات
۲۰۵	۸	بغبر	لغیره
۲۰۹	۴	اہی	العبنی
	۱۵	ززدان	اوردان
۲۱۰	۱	ممسکند	بسکند
	۶	باہم	بامرہم
	۱۷	وبعضور	وحصور
۲۱۱	۵	الغنائع	الغنائم
	۷	عاجب	ہمین
	۸	کردروغنه	وغیبه
۲۱۲	۵	لطق	لیطن
	۷	حجرۂ اسواد	مجرد السواد
۲۱۳	۳	چنانکه	جانبکه
		شدارند	گذارند
	۱۰	براحتمال	احتمال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۴	۱۳	تفکر	تکفیر
۳۱۶	۳	در	ها و
	۱۲	البد	البه
	۷	[illegible]	[illegible]
		الکره	الکرة
	۱۰	حتی	ستی
۳۲۱	۳	سعلت	نعلت
۳۲۲	۱	رسم	الاتی الاسلام
	۳	اد	لاادو
۳۲۳		فحا	فانا
	۶	المرقوم	المرسوم
۳۲۶	۱۸	خوشی برمنع	خوشی [illegible]
۳۳۲	۲	عرش عبید است	عرس است
۳۳۵	۱۵	لمن لم یکن	لمن یکن
۳۴۱	۷	ابن هست	ابن است
۳۴۲	۱۳	کبنجی	نه [illegible]
۳۴۳	۱	بل	و بل
۳۵۳	۱۰	البد	البه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۶۰	۸	سور	حصور
		تعزیر	تعذیر
۳۶۲	۹	جهات	جناب
[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]
۳۷۱	۱۳	قبر	[illegible]
۳۷۷	۹	ببهاء	[illegible]
	۱۴	الید	یا الید
۳۷۸	۱۰	مسبت	مستغیث
	۱۱	الید لو	یا الید الی
۳۸۵	۳	تعجبوا	[illegible]
۳۸۸	۳	[illegible]	[illegible]
۳۸۹	۱۵	ابجد	[illegible]
۳۹۲	۱	[illegible]	[illegible]
۳۹۴		[illegible]	[illegible]
۳۹۰	۷	که	[illegible]
۴۰۳	۱۴	قسم لی	قسم اول [illegible]

تمام شد